

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجری سراسر و بیطرفانم

مؤلف: سید صفح بنعلیر

مترجم:

شماره قفسه: ۱۸۰۸۲



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۹۳۴۱

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱
- ۲۲
- ۲۳
- ۲۴
- ۲۵
- ۲۶
- ۲۷
- ۲۸
- ۲۹
- ۳۰
- ۳۱
- ۳۲
- ۳۳
- ۳۴
- ۳۵
- ۳۶
- ۳۷
- ۳۸
- ۳۹
- ۴۰
- ۴۱
- ۴۲
- ۴۳
- ۴۴
- ۴۵
- ۴۶
- ۴۷
- ۴۸
- ۴۹
- ۵۰
- ۵۱
- ۵۲
- ۵۳
- ۵۴
- ۵۵
- ۵۶
- ۵۷
- ۵۸
- ۵۹
- ۶۰
- ۶۱
- ۶۲
- ۶۳
- ۶۴
- ۶۵
- ۶۶
- ۶۷
- ۶۸
- ۶۹
- ۷۰
- ۷۱
- ۷۲
- ۷۳
- ۷۴
- ۷۵
- ۷۶
- ۷۷
- ۷۸
- ۷۹
- ۸۰
- ۸۱
- ۸۲
- ۸۳
- ۸۴
- ۸۵
- ۸۶
- ۸۷
- ۸۸
- ۸۹
- ۹۰
- ۹۱
- ۹۲
- ۹۳
- ۹۴
- ۹۵
- ۹۶
- ۹۷
- ۹۸
- ۹۹
- ۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجله تریبون و خطبه نهم

مؤلف: با حسن بیکدک

مترجم

شماره قفسه: ۱۸۰۸۲



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۹۲۴۶



۱۸۰۸۲
—————
۲۰۹۲۴۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي حمد سببها و بختها و بختها را از دست که بجهان ازین قدر
برپاست و آفریننده زمین تا سماء اما بعد ای که تعلق درین سلام
و صلوات و کفایت بر سید کائنات و خلاصه موجودات و شافع
عرصات و بر روضه مقدس منور شد ای الغالب بن ابی طالب
کل غایب بر آل و اولاد و استماع او صلوات باد بدو که این مجموعه است
از کفایت و عتلا که در این رساله قید نمودیم و بکار صفا کبار
و با الله التوفیق العزیز المعز و و شانه ترسل نویسم یکی و نیز
که خوانند در صغیر و کبیر پندیده باشد بر حاضر عام بجهت
در هر مقام الایمانی و پیری طلب که کاریست بسیار انصاف
و پیری رساند ترا بر سر که حجت بیاید بر دیر چه با این معانی
روی از شاه مقامت باشد بخیرت گاه عولیفه پادشاهان

عزیز

عزیز داشت کترین سبکان بموقف عرض ایستاده کان پایه بر خلاف معنی
نظر سبکان سگدیشان دارا در بان قصر سپان اقدس ارفع شاه در حفا و کا
میرساند قربان کجای جواهرهای مبارکت شوم کترین مبلغ دو هزار تومان
فضی بر دوشه مدار ابرشت رفته مولتی خواجه ابریشم کشف در حین و روحی طلب
بدان عالمی ضعیف کجا محمد حسین خان بدون سبب و جهت مبلغ مذکور را از
کترین گرفته حال مدت شش ماه است که خواجه را پس نمیدهم و مرا محصل کرده است
استدعا از اشفاق برضا اشراق شاهانه و نیز لطاف کونا کون خسته وانه چنان
که بعد صد اعدی امر و مقدر فرم مبلغ مذکور را از عالمی شاره اید و اندوخته کترین
نماید و هرگاه سخی دارد کترین را با اشفاق مومنه کفهر شرح انور که غور از حقیقت
حق شود در عندا و عندا رسول ضایع کوزه شد باقی امر کم مطاع طریق تک
عزیز داشت کترین علکان جان تا فرستحقا تا جا بر موقف عرض ایستاده کان
حضور باها انور باز یافتگان مجلس ارم دستور بندکان دارا در بان قصر سپان
جشنیدن شاه نقل الله اقدس ارفع و الا و حفا کجا میرساند چون
این کترین خود را از جمله فدکان جان تا آن آستان رحمت نشان
محمود میدارد ولایت و مملکت از سر کافض کجا بندکان اقدس شاه حفا کجا

عزیز

پیشد بجهت تعالی از میان اقبال خدیو الزمان رعایا و برکات در عهد امن و امان بدعا
 کوی عمر و دولت قاهره رطب اللسان بجهت پیشد و درین وقت که عالم
 رفیع بکاه محمد نظر خان کس خود را روانه حکپی جوهرهای اقدس و
 بموجب تفصیل ذیل با هزاران خجالت ارسال در کاه معلی شد و بضمون
 اسهل التمل من خلوص و داد لایمان نصف رحل خود
 استعدا از مردم خدیوانه و از الطافی از خدیو فرزند خسروان چنان است
 پیشکش محمد ابن غلام جان نثار را بعین عنایت لیکارکنان عمیق
 ایشان از قصد رجاء و جلال مقرر فرموده که بخیطه وصول در آورده و عیش
 امیدواری و مسرور از وی خاک ری خورم بود چون واجب بود جز
 جبارت بعضی نموده تا امره الاثر فی الاعمال مطاع بوی و بیکو
 عرضه داشت کمترین علکان بموقف عرض استاده کان سده سینه سپر ممل
 که در آن ساس حور قیاس سیمه کاه جنا خسته وان جهان و خدیوان
 الزمان کند نشان است برساند که بیع دیگر عرضه داشت کمترین بیکو
 و اقبال چاکران خاک رویه استمان ملاکت سپان کثر اولاد دیده امیدوار
 ساخته بشرف عرض بنده که ان شاء الله سر بند که قربان نجیبی جوهر است

بکرتیم

مبارکت شوم کمترین خلق آیه روانه که مان نشان کرده که بدار سلامت بغداد برود
 حاکم بلده مذکور مروزی دوازده طاقه شال کشمیری از شمله و ابره و کوش و سراج
 کمترین بکرت و هر چند سو در آرد و طاقات بدو بر شد کفاه و سراج محض
 ششماه تمام کمترین را معطر نموده و چون یقین حاصل کردید نه قیمت و نشانها
 را پس میدهر قرار بر زلد نموده استمان کاشپان مشرف کردید از مردم کن
 کرن و شفاق از خدیو فرزند شاکانه چنان است بر بجهت هدای از قصد جا
 و جلال امر و مقرر فرموده رشده شاهی مذکور را استرداد و تسلیم نماید هر آن
 بعثت خود نموده خداد اتمه بدخواهر بود چون واجب بود جبارت بعضی شد تا
 امره الاعمال مطاع طویق و بیکو عرضه داشت کمترین بنده کان بفرغ
 بنسکان در شرکت و ایشان دولت و اقبال امضان عمیق و ایشان
 عالیها بنده کمترین بغرم زیارت عبات عالیات عرش درجات از در است
 حرکت و وارد منزل حمده گویا در شب گذشته کرس قاطر این کمترین را حمل
 سرت نموده شخص تحسین بسیار نموده سراج قاطر مذکور را در میان طایفه جلیان
 یای عالیها عبد الرحمن خان نموده با عناق شخص که قاطر را سراج کوه میان طایفه
 مذکور رشده قاطر را در طول راه عالیها عبد الرحمن خان دیده شناخته هر چند

در کاه

در ستر داد موزاری ندبور نمود پس ندا تمام زوار و اهل قافله قلم کترین را
 می شناسند ستر داد از مردم بکران چنان است که بعد از احدی امر مقرر
 فرموده قاطر مذکور را با همه ستر داد و تسلیم کترین نماید و هر گاه شخصی در ستر داد
 کترین را با اتفاق مشار الیه بخواهد شرح انوار که موافق شرع انوار حق است
 در عندله و عند الرسول صنایع خواهد بود چون واجب بود حرات است
 بعضی شده به ارک مطاع و بعضی دیگر عرضه داشت کترین بنسکان
 بزرگ عرضه نواب استغاب ملک جناب سپهر کاکب کب کب قبا کب کب ان عتاب
 مستغاب القاب عالی مرتبه کترین مبلغ هر انصه تومان بعنوان قرض کترین
 مبلغ جایگاه قمر خان بود عده ماه و او را ام حال از وعده معوضه هر سال سال
 گذشته است هر چند هر یک مبلغ بدو را بدیدار ساهل نماید ستر داد از
 مردم بکران است چنان است که بعد از احدی امر مقرر فرموده قاطر کترین را
 از ستر داد تسلیم نماید هر گاه شخصی دارد کترین را با اتفاق
 مشار الیه بخواهد شرح انوار غورث و احقاق حق شود چون واجب بود بعضی
 طریق دیگر عرضه داشت کترین چاکران فدوی ارادت شاعر غلام قدیمی
 و هم انخواه جان نثار بموقف عرض میمان حضور و قرب یافتگان محفل ام
 ماثور نواب استغاب سپهر کاکب کب کب ان قبا کب کب ان عتاب عدلت

باز

یات خورشید نصاب میخ انباشت بپروام عتاب ملک شکت قاجار
 و بدو نیز ستر داد و شهر یاری مهر درخشان عظمی و جهان داری زورنا
 فخر صیاح نصرت و صفرا شاه افکند هر ان وقت فیروز بخش منصور
 لاهام ابرو و در لاه میسند نوعی دیگر عرضه داشت کترین بنسکان
 جان نثار تراب ستر داد حرم بنیان را کمال الجواهر دیده میداداری
 بموقف عرض میمان حضور فیض کب خور نواب استغاب ملک جناب کب کب قبا کب کب ان
 سکدرش در اردکان قیصر سپهان و اولاد میسند در قربان چاکبای قبا
 های مبارک شوم از آنجا که لطف بیغایت شوق در نهایت بنسکان و
 شاعر و مکاتبات احوال این کترین گشته مقرر بنمایند نفع دیگر
 عرضه داشت کترین علکان عقیدت نشان تراب هم سمند بلند جوند هلال
 نعل قمر کاب نواب استغاب ملک جناب لارا کمال الجواهر دیده میداداری و
 سخته بر پیشگاه ضمیر غیر واقفان سده بنسکان کب کب ان نواب استغاب
 قدرت کب کب ان نفع شتری حاصلت عطا و سپهر شمس سیر بنسکان
 روح و روح العالمین فدک میسند هر فدای فرق فرق ان شام از ان
 مبارک شوم طریق دیگر عرضه داشت کترین چاکران هم انخواه و فدوی

جان نثار

جان نثار بلا شتابه بزرده عرض قربت یسکان بارگاه اعلا ارتقا عتق قدر
 قدرت نواب خطاب ملک بارگاه قدس درگاه جمشید جایگاه سکندر سگاه
 شاهزاده اهل سعادت اقدس اعلا روح نام و جویان فدکایس اندر تصدق
 بلا کردن فرق مبارکت شوم در بهرین وقتی از آفات و نیکوترین سعی از
 ساعات جهان مطلع اصاب شعاع قبله عالمیان از دربار شوکت ام
 عروزه و شرف و وصول پر تو زول از زانی در دست نیکو تر آن اشرف ام
 و فرق مبارکات و شمار بر کرم سعیدم هر عشر اول شهر محرم الحرام الهی
 کیوان شود کویان پوی از منزل زرقان کوچ و حرکت نموده بسبب حد و حجاب
 قلعه عامر که نزول اجلال محمد و صباح آن یوم در طرف عصر عالمیاه
 یکا عزت و سعادت و شوکت و شتابه جلیل القدر و نشان
 عمده الامراء الارکان سلیمان کوران با چهار صد فرسخ سباز شربار
 آتش نشان از طویلف کوران در عبارت از چهار هزار کس همه سبند
 با تفکیکی و سباز غیبه در ابواب جمعی انعامی محظوم له داخل و طلعی سپاه
 خضر نیتباه که میدهند در آنجا محل استقامت که یوم دیگر عالمیاه
 معظوم الی صد فرسخ سباز با چهار هزار کس کزین نموده بغرم فراد

و مستحفظ

و مستحفظی ماطران جوانب کامون و محرابی دون رفقه بدو نیکو از هر دو
 عا کر نامی ضاله طافه ظلام بمخنان و قرین گشته و عایدان نصرت
 توان بهر باران فتح انبار سر راه بر آن کرده ضلالت پشته سده
 ستم که آغاز زرم و کبر دار نموده باران عدالت بر برق رفتار بنای
 آتش فشا شعله نیکویی که و با که حوا فاع دم جسم منحوسه ایشان را
 بشانه تار عنکب پار و پارسخته مانند موسم خریف از جنود شقاوت
 شعار برکت ریزان بر خاکدان تیره سه کون می ساختند و شراکاتش را
 عدان در ضمن عمر عدو بیان شعله در گشته و عایدان زبردست عریده
 جو چون ریزی اعادی خیره سر است نصرت آسمان گشته و با جسم تارک
 شکاف عرصه مصاف و کارزار را از خون و نشان بر کمال لاله کون و با قوت
 رنگ مرموزند و هر اعدایان معکوب و منکوب هم سبند چونند و لیران
 و هر چون کوی سیدان کین روان گشته تا بقرب هر ساعت سپاه نافع
 آتش فشا جدال و قتال را گرم در شته بعد تا بقوت و مبارکت شما عا
 روزگار را ننداشته بعضی مقبول و کرده و مجروح عنان خستیا روز تمام
 از دست رفقه منورم و منغم گشته و لشکر مضر از متعاقب ایشان رفقه بقدر

صفت

صدس از آنکه فرار شده را دستگیر نموده بکافی ملائک سپان ارفع اعلی بفرستند
و از سعادت دستداد حضرت و اهل العطا یا و از میان قهر پندار فرزند
قبله عیسان چنان فتح منجلی و باسغ واقع گردید تا امر کم مطاع نوزد کرد
بنده دعا گو و نایب بکار بموقف عرض نماید فستخان آستان سماک سمو بود
اشرف ارفع اقدس والا و اینعرام برساند که چون بر اسم عبودیت و بندگی
مقتضای آن بود بعد از نزل مقصود بر ارضه خود را با بن ذره در دست نظر
خوشید اثر مقیمان آن دبار فلک شهباه جلوه کر نموده در ضمن آن با شرایع
حالات بگذر خسته خویش را ازین مبنایات سانه لیدر آهوسو او شیم مشکین دم
را در صحای کالا و آمار بنکاپوی در آورده عرض میدارد بعد از خضر از خضر زین
خضر ساطع النور بعد از تفضلات اللهد و از عنایای مانت ما بر سبکمان
نواب اشرف ارفع و لا النعمی در کوه جمعیت خاطر و طینسان طروق قطع منازل
در هر چه نموده وارد و لاهی تف کر دیده و از عتبه کوسر جدا بجا آید و شرف
در همه لکن معتبر که نایب الزیاده بجه هدر کوشش دعاء ناء الیاد و طرود
بدعا گوئی دوام همت و از دیالو عمر و سلطنت ابد مدت نواب اشرف ارفع والا
چو بسته بشود بندگان دعا گوئیست اشغال داشته و خواهد دوست چون

از شایبه

از شایبه ریب عاری و برایت امید که سهام او غیب بهدف اجابت مقرون گردد
ستند از زرم متوا فرود و از الطاف متکاثره نواب اشرف اقدس والا حرد
الغیرت که تارک بنده کیم را با کلید ارتقام مطاع و مکلد و بر پیش عبودیت
انکلاخ فاضله و ارجاع خدمات لایقه مرتب فرموده پس الا ما نثر والا لیکاه قرین
سبا نام تم فرزند تا امر کم الا ارفع الا اقدس الا مطاع نوزد یک شمشاد
ملکن بارگاه ملائک سپاه اشاب اوج عظیم و نمداری ماه آسمان شوکت و کما
مکھاری کیوان فرقت تا جمداری مشتری سهام معدلت و شهر یاری بهرام ملک
شبهت تاج یاری ناپید بارگاه عشرت نیکو کاری عطار و ذرفا فطرت
و بهوشیاری مطهر الطاف بانه انجمن افروز محض عدل و عدل شعله جنان افروز
عزه ناصبه هدایت قره باصره ولایت و فرقت بخش فسر و لوزنک عقده
کشای چشم و فرزندک بر ازنده لباس دلر از طراز زنا فسر فرزندک و نقشبند
کاشخ مپس بسط نوره از من و لکان و ارت ملک سیلمان خود ان لاء و الطین
ابن سلطان الخاشان ابن خاتان ابواللؤیبه همیشه تا بر دید ز خاکبار نسیم همیشه
بتابد ز شام سرخورد علوفت تو آنچه هر چه ماه سیرت که چه خضر تیرم بر
تو بر میان کر ملک بسته جوزا بر پیش طالع سعادت همیشه بسته کر جهان

لا

مطیع و فلک تابع ستاره حشم زان غلام قضاه و بنده قدر چاکر خدایت
بخت محمود ترا نشخ و نه بیخ چه شاخ دولت ختم ترا نه بزرگ نبر و نه بزرگ
خوشان پادشاه عالیه و الایا بارگاه صرا زنده لوی ابوت بختیاری
برازنده آفت طهوت و قادری رتبه افزای سیر ایوان جلال و نور الا
غ شمع محض عدالت و نصفت زو حراجه بخت ایضا و قوه با صبر و خست و تیری
عزه ناصیه شفقت کسری و نای مدلیج و جفا شناسای مرتب کرم و دو فادار غدا
لش کرک شب می کند و در پیش دارد شبانه فتنه در ملکش چون غنچه خرم
و جود مدرد و ظلم را در ملکش مانند شریک باهی غیر از لفظ نمودی نه هیچ خلقت
از انعام بسیارش چون روز عید از شربت و شاکانه و همشام عالم از کرامت
شمارش چون شب برات سر مایعیش و کارانه عمده سلاطین متبرک و عدا
شایان بزرگ سلطان انگلستان ادم به الصل و افاض علی البرکات و الایا
از ان بالاتر و بلند تر است ظلمند اکثرین از قدکان جان نثاران کمتر نظر به ان
عنیات و غیبات س و دست ساخته احوال خود را معروض درگاه مع سید ارد
نیج و بکر بسم الله العزیز تعالی شان پادشاه قادر پروردگار خالق خاند
نواز ارجانیان را کند و در وصف زان و اعضا کنند حمد و ثنای ذات توست

چون نغز

جز تقرب عرض حال مستظوری ارزان تا تو ایتم مگر خود دیدن برای برای بزرگ
اکرم از لطف پیکران و در دنیا کور نظر را کیان در کوش از کمان کسرم اگر از
در کوهت بر اینم بر سر آن سرورم اگر از بندگان خود خوانیم اگر چه انم را بر افرو
زی چراغ اقامت اگر از خاک بر دلیم از سران برترم اگر از نظر اندازیم خاک
عالم بر سرم وقت پشنگ و راه سنگ پای لنگ و روزگار جیات پشنگ
وای اگر لطف چاک ساز چاکران نکرد و راه مقصد بسیار هر دو قدم هم
سست لاشه تن ناتوان با رضت بر سر کران دیده پلش ضعیف و خط
سپان مطالب خفی زنده که بسیار سپر و از زنده بسیار جوان در دندم عجبم
تا تو ایتم بیکس و میچنان اللهم الامان الامان الامان از جفای زان صاحب لطف
و حسن خود را در بار کاین جعفران در بیغ نغمه ایست کردت رو بر سینه این
مخت کشان نمی آه از نامیدی و حرمان اگر بنده خویشم خوانی نای بی
اگر از درگاهم برانی وای وای ولیکن تویی جمله را کسبگر بود بنده را از خدا
ناگزیر بختی بر بنده بی گناه در هستی همه جهان را پناه صر زان
حکم پاینده لکن بنا بر عرض دست دعای صاحب علفه حکم فریج سلطان قصد
هر مایه عالمه فریج بیک شامت بسالت کتسبها عرش و اراوت همه را خلاص

و خدمت

و مسموت اگاه نچند الامراء اعظم فتح خان پهلوی کی فلان تحقیق مراتب
معروضه رسیده بدانند که املاک عالیجناب صاحب عرض در از ارشاد منصفه
موافق حساب گرفته حق التعلق عاید شود و درین باب قدغخ لازم دانسته
قدغخ شده است تا آخر از شهر فلان ۱۲۵۴ نفع دیگر حکم میباشند
لکن عالیجناب فرسیع جایگاه دولت و سعادت و قهار هم که فخرت و عفت کتبا
چاکر و اثوابه بلا اشتباه فلان پهلوی کی فلان بنزید الطاف و اعطاف شایسته
و عنایات پنیایات از خدا افزون خیر و انه مستغفر و مبرور و بر وجه بدانکه بود
فرمان قضایان قدر توکلان بسلخ فلان لکن رایج از بابت مالیات
بده پسند احوال غیرت و دلیل تسلیم عالیشان معا مکان فلان نمونه کجسته
تعمیر بر قدمه و قبه کربلای معلی نمونه کویر استاد عابد بسلخ پرتوکان بسلخ
از بابت خدمتانه از وجه صالار و مسازنی عالیشان شایسته نگاهار و
تجمع جایزند از دورین باب قدغخ لازم دانسته قدغخ شده است تا آخر از شهر فلان
فلان ۱۳۴۴ طریق دیگر حکم عالیجناب لکن عالیجناب اعمال و کلاسه و دوا
روغنه و کدخدگان بلوک و بلده بدانند که چون عالیجناب قدس العالی
فضا و اخلاص و احوال امین معروضه میباشند قاهر بر احوال قروض شایسته لهذا

بعد از حصول

بعد از حصول آگاه میباشند و قریه قریه عالیجناب معظم الیه را مض
نعمتیم و منافع مذکور را در عرض قروض و احوال تحصیل معای خیر خیر تمام
عمر و دولت و کلاء عالیجناب حاصل شود و درین باب قدغخ لازم دانسته قدغخ
شاید خیر از شهر فلان طریق دیگر حکم عالیجناب لکن عالیجناب
سبک بدانند از احوال و احوال رضای نمیشوند کلاء اجلاء عالیجناب
که موازی چهار رس قاطر او را در بابط پستون سرت نموده لکن لهذا
از حصول آگاه میباشند و تعلیق احوال طبعیه روانه بر بابط پستون کویر
مستاجرین بابط مذکور را بخوبی بدانند عالیجناب آورده که غورانه و احوال
حق شود و درین باب قدغخ لازم دانسته قدغخ شده است تا آخر از شهر فلان
نوع دیگر حکم میباشند در عالیجناب فرسیع در کربلای معلی تمام نمیشوند
الطاف شایسته و اعطاف خیر و انه از روز و مقرر بود بدانکه درین وقت
عالیشان جمعیت بکرم مکانهای بی بسکمان پناه عرض نمیشوند
قدغخ ازین از کرد با کیری نموده و عزم کرمشایگان و ششم درین مکان
و عارون با طایفه کندی موازی هر رس قاطر را با احمد اوسته نموده
لکن لهذا بعد از حصول آگاه میباشند و قریه قریه عالیجناب معظم الیه را مض

در بیان

در میان طایفه کوران گردید تقصیر و تخسیر نموده قاطره های مذکور را
مع بار بار هر وقت نموده اند که تیسیم شالی که هر گاه بغیر از فرزند
عمر نماید عیشت بنده و مواجدا عظیم خواهد شد هر عودت سینه بخیر از
طایفه ^{۱۲} تقصیر حکم و الله لکن عالمیاه فریبی که غرت و غت
هر که غماست و مناعت کتبا شهادت و بسالت نسبتا محبت و
بندت کتبا اهدت و جلال استکا اخص در اهلوت آگاه فدیج کار
ارلوت کیش بلا آتباه فدوی جان نثار هم لخواه مقرب حضرت العلیه
لعالیه سلطیه محمد حسن خان فرا کوزلو تو جرات پد غایات خدیوانه و غنایا
پکرانه خسته دانه معزز و مباحر بعد بلاندر درین وقت بعضی کار گذاران
پایه سیر عرش مصیر شکان سکنرشان در ادیان قیصر جهان اهدس
فغ شهنش هر ظل الهی رساند ^{۱۳} نفع دیگر المراتب حکم الهیون
له تقا لکن قره باصره خلاف دشواری و غزه ناصیه سلطنت و با جداری
فرزند اربند کامکار و خوشبخت ارشد نامدار شمره شجره غت و غت دار
محمد علی میرزا صاحب چهار سجدات عراقین عرب عجم بنوازشت پست
خدیوانه و تو جرات پکرانه خسته دانه قرین انواع اعزاز و آسار و شهادت

و سایر

و شمار بعد بلاندر که درین وقت بعضی عالمان پایه سیر عرش مصیرند گان
ارفع ظل الهی روح عالمیان فدایا رسیدم فوج از کرده رسید رسید کتبت
آورد با یکان بطرف سیلما نینه رفته لغو بنای طغیان و فساد یعنی غنا
دارند لکن آبان فرزند ارشد کامکار و خوشبخت احمد نامدار امیر و غت
هر شود بعد از قبول اکاهی و اطلاع بر حکم محکم مطاع و حبب الانقیاد و لا
تسابع سون سپاه نصر تپنه راه دیا با فوج از سر باز فتح انبار رسد که
عالمیاه فریبی جایگاه مهر عا خان کلدر روانه ساخته بر سر کایشان که گذران
از ان کرده ظلام نافر جام نمویک بجهت ولایات متعلقه بان فرزند کرام
بشود بزودی در صد و قلع و قمع آن طایفه بر آمد کام مبار خسته در ولایت
آن قره العین کامکار نمایند البته از زر و فکان قضایان تکلف جایز
ندشته هر عودت سینه بخیر از ^{۱۴} نفع دیگر بار گان هر که بنهند
جناب سالت محبت کتبا بسالت و بسالت شهاب کت و رفعت آداب
ارلوت و صداقت مای محض عقیدت لایش هم لخواه محمود کتیش کارا
دست سالت فلان بنمید شفاق جو رشید شهاب اق نواب و الا قرین مایات
بعده بلاندر درین اوان سلامت نشن فکان قضا جری از دربار کیوان

و

خدیو شهنشاه جهان العزم الروا بر با فتح آران هر آنچه شرف است
 البته نیرت مغرور و سرافراز خواهد بود و نواب ستاب جلاله شیم
 اله تعالی در عشره اول شهر شوال المکرم حرکت و چندی در منزل کردند
 که به سعادت حضرت کرد کار عازم این سفر خیریت آثار منظر نظر جلالت
 مدارست خواهد شد و نیز عایان حضرت نشان شهنشاه هر ما مویز
 سامان لای در موعده بدو راجع فوج اعاز کوچ و عبور که در منزل مذکور
 رکاب ضغراب والا تصدق خواهد کرد چون حسب الامر قدرت
 حضرت پادشاهی اندو لخواه نیز ما مویز است که درین سفر نواب والا ملحق و نظم
 و نسوحات اقلیه خواهد بود باید آن هر آنچه صمیم تدارک و استعداد لازم
 است از سوار و پیاده ابوابی جمع کند و پانزدهم شهر مرقوم باره که میوان سگوه کویان
 پوی والا بار ملحق شده که بدو کاری و سعادت پروردگار و معاصرت
 بخت سمان تخت شهنشاه روز کار با انجا آغاز نرم و کردار درین سفر خجسته
 آثار که یکه با شیم البته از دریا که اظهار شده و بسته بشید بزرگان بزرگان
 هر یک که نهار کلا و ناکر و حدیقه کارانه و اقبال عالی و ضعیف نگاه عظیم و
 حشر و جلالت است نگاه شهنشاهت و بخت کتبه شهنشاهت و مناعت است

در کمال و نور

هر سر و سموت و موالفت آگاه اخور مقام دامه اقباله تعالی در شهنشاه
 فیض مکرمت رحمت قاضی الحاجات محضر در آن بجهت از رفت بر کزیر تان
 در آن فکر سبحان بجهت ششم بشمار عواطف پیکران حضرت و اهدای عطایا
 بشند بنده و بجهت بعد از نظر دعوات و اقیات لعاب آیات و ارسال تسلیمات
 زاکیات استجابات علکات حشره صحره اکتلاء و مکشوف ضمیمه غیر قمر عظام
 خورشید اکتلاء و لکه چون نظر بر آم یگان و دله موالفت بنیاد است
 باره رسالت و استطلاع حالات خیریت علکات را طالب و خیر
 یکشد بنیاد عیله در آن زود خامه اظهار مرشد نزع دیگر امور که
 بخت بلند و نیز طالع ارجمند عالی مع جا کتبه شهنشاهت و بخت کتبه
 ختمت و مناعت شهنشاه هر سر و موالفت آگاه اخور مقام ام زین کتبه
 و قدره از شرف عنایات بیغایت سبحان طالع و لامع بجهت از رفت افول و
 اهورت و وبال مصون و محروس بجهت کار وای مطالبه مآرب و مقضی الام
 نشین هر چه بخت بشند بنده و بجهت بعد از شرف ارانی دعوات و اقیات
 بموکب نواقت تسلیمات زاکیات سخن علکات شهنشاهت ای محبت مقصود
 مکشوف ضمیمه غیر صحره اکتلاء دارد در چون خاطر سموت و خایر متعلق استغفار

حاله

حالات خیریت عکالت بجهت پیشانی بنا عین هزاران زرخامه از ظاهر مشهوره
 طریق دیگر پیوسته ذات محامد صفات و جود مستحق جمع الحسانت
 معانی جایگاه فریب دستگاه دولت و اقبال امر لاکشومات و بکتابت استباه
 فتمت و مناعت استباه هستی و معرفت و موافقت آگاه اخوی تمام ام
 شانه و قدر کار کافیه لیاقت آلام و قاطبه سهام و حفظ حقیقت ماکس علام
 بجهت بعد از ابداع دعوات و ایفای اجابت لیاقت و پس از رسیدن
 راکبات استجابت عکالت مضمون رای معرفت قضایا در درون
 نوع دیگر عالیه معانی جایگاه رفعت و محبت پناه کرامی لغا کارا پیوسته در
 جاده هستر و موالات و ساکت سلسله بکلیت و موافقت بجهت از سر
 آغاز در لکان قادر علام شهند بعد از نظر فروری و ذوق بر لوه لغا قریح
 و فاد و ذوق مر لغا در نوع دیگر اخا کارا مهربانای عالیه معانی جایگاه
 اخوی تمام ساکت و ماسر صراط استقیم و دلو و تعارف و استبعاد در
 بتباط لغات و مخالف با بر ب العباد بعد از جولان آرازه او هم خامه
 در سمت محبت شهادت نامه مضمون رای صفوت علامه سیدار و طریق دیگر
 عالیه فریب جایگاه عزت و جلالت دستگاه دولت و نبالت استباه
 در لکان

و بکتابت استباه هم هستر و مضمون سیر لاسلای الخوانین العظام اخوی مقلنا
 بودار ام غنمش خشنای خود آرازه دولت و قبالت و جودش فرخ بخشی
 عزت و اجلال و مجلس اسلم بر م بجهت و نشاط و بجزخ افزون شرت و بیضا
 بجهت بجهت و حسنه بعد از تمهید قواعد هستر و هله و تشدید و بیکت و بیکت
 و شیرای رضیه درستان صافه و شمه کریمه صفوی بیضا است شرمه هله
 اشفا و مکتوف ضمیر بیکت قضایا سلسله نوع دیگر عایشان معنی مکان
 و محبت بنیان هستی و بیکت ارکان معرفت و محبت توانان صداقت و ازلت
 نشان کرامی اخوی ام دام قبالت و پیوسته از اقداح عرصه در
 و از گردش خراج بوطن مصون و محروم بجهت مفسر المرام نشان کردن
 بنده و اله بعد از گذارش در رد دعوات و ایفای اجابت قرین بنگارش
 سیمات زاکیات استجابت تعین مضمون رای یگانگی قضایا موافقت
 پیرایه بده بزرگتر نیند حله و کامطعا داره اقباله تا بعد از دعا
 و اشتیاق فراوان و آرزو مندی بعد از گذارنا مضمون شریف آن حمد در ام
 که اولیای مطلبه محبتی ذات محامد صفات آن چند مقام و ثانیانند کرد
 مضمون در باب گذارشات و موافقت ظان بجهت نیند اخا کارا

حود با عسیر از پیوسته از جمیع عوارضات روزگار در پناه قاهر حجتا بفرمود
از بزرگ ریزی خزان زمان در لکان صانع سبحان بجهت بند عمده وجود
بزرگتر نویسد ممالک مطلقا مخلصان نوزاد شرع در بهجات عالم قدر
رضیتمند که برای یوسف قلی ارسال فرمود بگوید در زکاء خوب و او را
بغایت مرغوب غرض و حصول فرمود چون شعر بر سلامتی وجود کسوه آن چندی
مقام بگو کمال سرور و خوشنودی حاصل گوید و چون درین وقت فلان
بجنان نویسد پیوسته ذات محامد صفات عایشان و الا ان غرت و
سعادتشان هم شیرینتر است از کان اخوی مقامی ام سلمه اله کار کار و بیای
و عانه عوارضات روزگار در لکان قادر ستار بجهت بند بعد از نظر تعارفات
سر مشهور حکم تر قضا میسازد بر او بزرگتر نویسد عالیجا فریبها یکجا معنی
و سکا سعادت و عزت پناه بر او بخت بلند اختر سعادت و خوشتر نویسد
کار و ای حصول از کونه مطالبات و مقاصدات در این بجهت بعد از آنکه
دعا و شتیاق تقای آن اخ از جنه کار مکار معلوم می شود که فلان نوع دیگر
عالیجا فریبها با لقا از جنه کار مکار را همواره جزب التهای جهان کاجوی
اقض مطالب جهان بشند بعد از شرح شتیاق مشهور از آن بر او با جان برابر

میلارد

میلارد طریق دیگر برادر با جان برابر و کور چشم بختیار در میان نشاء
تعالی همواره قرین صحت و عین غایت بشند بنمونه وجود بعد از نظر اوستی
و تعارفات سر مشهور میسازد در هر کجا جای حال مستقر احوال اینها بشند
الحمد لله والمنة سلامتی در خطبم نای اللہ است در کالبد جسمی و بشکر کز آن
صانع چون شتغال داریم و مگری در جثت ملال باشد واقع غیبت سواهی
دیدار میسازد که انهم میسر و مرزوق با الهی والد بعد کا در خصوص فلان
نوع دیگر همواره در وجه و کجه عافیت ریغرت مستقر شدت تکون طینت و الا
بر او عسیر از سکه الهی از سیرج الام روزگار غدار در پناه ایگه حجتا بفرمود
بعد از اسلام دعای فرادوان میسازد طریق دیگر اخوی مقاما داره
اقباله همواره قرین صحت و مشرت از زلی ام غمش غایت بجهت دوستی
و دشمن گذار بشند بنمونه وجود و حسانه بعد از تبلیغ دعوات و آفات بلا
نخایات و پس از رسیدن سلمات زاکیات مشهور برای دستر قضا میسازد
رو در افراز نامچه نامر و ملاحظت نامه کرامی در از شرط یک کسکی بشند از زلی
این کسین و مخلص لخواه عزرا رساله فرمود بگوید در زکاء بغایر مطلوبه
و او را نه نهایت مرغوب رسید خوشسندی حاصل کردید بزرگتر نویسد

داد

خوار کا مطاعا مخلصان شطار املاد املجا امید کا کا حرب الثمنا مخلصان
ارلوت مقفی المرام حصول ہزار کونہ مطالبات و مقاصدات ہر جہاں بنا
بمنہ والہ بعد از طر دعای لاکھی مشہور درای شریف میدارد ہر چنانچہ از غایت
مخلص تفسار نامید لہ انجہ سلامتی حاصل و مکروہ سوائی جہری و جرمی
از فیض دیدار صورت پذیریت بعد کا در خصوص فلان برتر کینند
خوار کا مطاعا افزار ناچہ نام و مغاوضہ لازم الاغز زرا احوال از غلط و
اشفاق از حد افزون با ہزار آئین باین ہر ت بلا شہتا قلم در امر از غلط
داصل و از مضامین محبت سوسوش ہر دال بر محبت مزاج ہر تر از راج در
کمال سرور و استماع صبر و نہایت امید واری نسبت بآن کہ آدم بطور
رسید الحی تمنونی و از فروضامندی کامل بر آمد و در طول آن مرقوم رای
عظوفت پیرا میدارد نوع دیگر مدت بوجہ گذشتہ کہ از حقایق حالات
خیرت علقات استقصا ہر صبر نمود امور کا چشم شطار در شا ہر اد و
صحت مندای احوال سلامتی بوجہ سرور غیر حضور رخنود در ضمن آن
اطوار می شہد فلان بچی کینند امور کا ابواب شہا کا فی تمای
الطاف سبنا ہر چہرہ آمد و لا عایشان فی مکان ہر تر موت

دو لغز

دو مالفت بینان اخوی زید شاست نہ مفتوح و کش دہ و سہا عشرت
حمیسا و آمارہ و کامرانہ بردوش خود ہوش و مرام طبع بوجہ کامروای صحت
دارین مقفی المرام نشا تین ہنند بمنہ و جہہ و کس نہ بعد از اقتناع بوجہ
دعوات و آفتاب لعابت یات و ارسال تسلیات مشہور رای مو
دت قہقہا در در در فلان نوع دیگر چند انکہ چرخ بو قلم و
سپر کہ ہر ن در کردش است و این نہ طاق فیروز خام بلند پایہ
پستون بر پالت امور کا دجہ زچو و مستجمع الحسنات عالیشان معالی
مکان اخوی زید عمرہ از جوادات و دعوات رضات رضی و سادی
مصون و محروم ہر بچی کلا والہ بعد از طر دعای لا بعد و لاکھی مشہور
پنضیضای اخوی مقامی ام مشہور فلان نوع دیگر چند انکہ
ہر اقلہ کان و یار الفت و دلدہ و عشرت نشینان سرحد موت و
اکار از فیض عنایات حضرت رب العزہ بوجت بوطن مالون خود منیای
امور کا کاغ وجود عافیت محمود از معماری مکرمت حضرت سبنا ہر
بتر کز کینند امور کا ابواب سعادت شہا کافی ہر جوان ہر چہرہ لا لا و آ
عالمی فیضیایک ہر لت و سعادت و اقبال ہر کا فہامت و مناعت کتب

صاحب قبله کاهن ام بمقالید الطاف سبحان مقصود و کش در سبب
مشرت و شکانه بروقی مرام مهیا آمله بار عاریج معارج اعلا و کما
وقیه بشند بعد از ابلاغ دعوات و آفیات بعابت نکات و پس از
تسلمات زاکیات استجابت علکات مشهورای شریف می شود چون
مدق بودید و عهدی شد بسیار بعد که خزان خاطر هر متر نظا هر در زو
استفرا حالات بنکو علکات حیران چشم اشعار در ش هر تا وصول
حتمه سلامتی ذات مادم صفات نکران بود که زینیا مکاتبه تحت نظر در
بر رسد الفت انجام و آغازیکه بر افرازی این کترین عزرا سال فتمه
بودید در زکای خوب بشر فمطالع آن شرف کردیدیم و ستمه جانان
که تا اوان در کافت ملکات لازم البرکات پیوسته سلامتی ذات
حجت صفات در جامع انواع خدکات و فرکات این کترین را سرور
سازند که بعنایت آله تعالی در انجام ان چگونگی خدسگداری را بظن ظهور
رسیده نوع دیگر چند لاکه ادهم ماه در شیب مهر در میدان
سپهر جولان باشد اموار کیت رحمت دسهرت و اقبال صحنه عظمه
حشمت و اجلال عالیها معالی جایگاه جلالت و عظمت دستها صهی قبله و

کاهن و انعم طول اله عمره دام لکام بصد برق رفتار بهر طریق دیگر
تا مخالف ارض سواع و میاض سولوح و سواع از خطوط بن فرخند طالع
مهر و ماه جمعی و مجلی است پیوسته وجود وجود غایت محمد رسالت آمد و صبا
عظیم القدر و الاثن و لا النعمی داره قبله تعالی در حفظ حفظ ملکات
بوجه مقاصدات و نیوی و اخروی حسب الحواس حس که بعد از طی
دعا معروض علم مولات بنهار و مکشوف ضمیر منیر مهر اکتا قمر اعتلا میدار
در باب فلان طریق دیگر اشکال و قلم اموار هر چه چمن مشرت
موطن لاله و لاله و کل کلشن کمین و اجلال عالیها معالی جایگاه سهرت
و معالی دستگاه صحنه عظیم القدر و الاثن از نقاط امطار سحاب غنای
پنجایات بنام سبز درین بوجه بسیار رحمت و شکانه شمر و سیکر بار برون
والصغار نوع دیگر صاحب امید کما بندگان پناها درین کما میکه دل
ارزومند شده از چشمه سار دیا قملکات خورشید بجه که رقیبه کران و
ملاحظه سامی در رسید و آبپاری کلدر یکت دلی و یکر نیکی کردید
اموار کلومی لاله و لاله از نسیم تاشدات جناب بنام شکفته و
و ریاض کاهن از اهرار الطاف بکای سبز درین بار برون و الصغار

طریق دیگر صحابا قبله گاه بعد از اهداء تحفه لویه و واقیه و ارسال هر گاه
امه متکاثره بر لوح ابلاغ مینگالو که در حینکه نامی هواسن خصوصیت
اساس مشطر و در حقه صحت ذات مستجمع الصفات بنه قسیمه کراره و طلف
سامی در رقم در کلک در رسک در بسا افزاری این کتبه بن صادر فرموده
بزیارت آن شریف شیدم و دیگر در خصوص فلان نوع دیگر آن است
چند لکه علم فتح و ضعف ولوای نصرت انهای فیروزی اثر در معرکه اعادی
دین بمین از بیوت نسیم عنایت حضرت رب العالمین بر روی صبا
بندها خالص البقین کشف است غیثم نصرت فرجام دولت و بهجت
اجلال ملاکات و مشقه لوی عظمت و شکر کراره از وزیدن نسیم تا
شید است بجا در حرکت و پوسته در جاله هر تر قدم و مستقیم باشد بعد از
شقه از ای اعلام نصرت فرجام لویه هر تر و بس از گذارش نگارش صحیفه
خلت و یگانگ مشرق و الا و مکشوف غیبه هر شید نظر معی میدارد
قبل ازین در صفحه مودت بنیخه که نامزد این دعا کوی خالص الا تقا
نمونه لویه در کانی چشم امید داری در کا مشقه سلامتی لویه بر سر لافه
معامله در رسید و شرف بر شرف و بهجت بر بهجت فرموده منکته بنیم

بین

در بدین خاطر علم کذرم لطفها میکنی ای خاک درت تابع سرم در چون
درین وقت ستم بیک احرام بند طوف کعبه بر فور اسر در لویه مذکور
می شود در باب فلان نوع دیگر صحابا بندها گان پناه قبله و امید گاه
ولا الذی عظیم القدر و الشان با لوه عرض اخلاص مندر معروض علی التوریه
میدارد در خدای هر حال و لکه احوال است که این کتبه بن صحیح و شام
بلکه عا الدوام بدعا کوی بقای عمر و از دیله جرت النص جبرام اشتغال
و میدارم طریق دیگر حملا کا مطا شرح رسولات خود وصول ارزانی
یافت و از ضمن آن استخفا سر روی نمود بود که اینک سفارش در خصوص فلان
نمونه لویه در بهستیاری آن گاه می شود در باب فلان طریق دیگر
این شکایت نامه از ناحیه بنیهای شست آنچه دیدم از جدا شویا جدا شیم
نوشت مرا از دریت هر خط از سالی فزون باشد فرخست عمر افزون میکند
تا وصل جو شایا پیوسته با طشا ط و او رنگ ابروت نه باط بنور جو
آن صدر نشین حضرت محبت و ارتباط منظور و مبین لجه و دل درستان بگرنگ
از بس نسیم توجه و التفات بجا شکفته و خندان با بعد از هر سر ام لغت
و مولفت و ولا و قلم خجسته رقم مودت نسیم متحیر و سر آیمه است که چه قبله
گرام ذریعه شرح شایان و از روز مندی را بیان نماید بجه نرسند

نوبه جلیله دست و آنگاه از مکتوب مراتب اسلوب در سخن مسعودی
مجموعه در شاه کاخ آراسته و پیراسته بود قاصد فرخنده در رسید مرصفا
ای یک مشتاقان بدینجام هست تا کنم جان از سر غیبت فدای نام آید
و نام محمدی ذات شریف را آورد و بعد از شکر گذاری جناب باری تعالی
اطهار می نمود فلان بفرزند نویسد فرزند از جناب کامکارانور
عین بخش بلند است و اقبال یار طول عمره هوار ساختن با هم دام
اغوش عیش مدام بجهت بهار سپری شد بعد از طی دعای خالی از یاد
مشهوره ای عزیزش میدارد نوع دیگر فرزند قره العین شماره
افوادی از عمر جان برخوردار می بود طوله آن عمره سه حد کل
پیری برسد همکار و اله بعد از از رومندی دیدار و اشتیاق غنا
عزیزش میدارد نوع دیگر فرزند از جناب خوشم و پسند
ارام جان مستند اعنی خوشم از شمع عمر برخوردار زین قدر
طواله عمره همکار اقات در شکاک از الطاف بسیار بر چهره آید و آنرا گفته
اسباعش بر دوش خواش سر انجام دل به حق کار و اله بعد از طرازی
کلمه ای دعا و شتاقی اندازد معلوم فرزند ام از شومر هم کلمه بصحابت رضا

خان کور

خان ارسل داشته بودی در نهنگهای مسعودی ساعتی سعید بطلان
خویشند که دیدیم خدای عالمیان که مدار تو با او رسد از اعلام مرصفا
نوع دیگر فرزند کامکار و نیکو اختر آفرینار فرزند بخت بلند و قار
اش است تا چند لکه این چرخ مرلاب با مر ملک و کاب بد طفاستون
از بد قدرش بر پات بنویسد و جوانی از فرزندی ام از فضیلت الهی
مسکون و بر قرار بود الله نویسد بعرض مقدس علیه عالی رسید
بخدمت جناب قمر نقاب خوشید اجتناب بهار آداب بقیس مکان آید
هرانی خدیجه الزمانی والده شعله کرمه عظیمه که زید عصمه ما اش جمله
نشیند بخدمت و عفت باشد بنده و همه و حسن بعد از از دعای الابد و کلام
معروض ای شریفه اش میدارد بعینه همان نویسد بعرض رسید
بخدمت زنی حالات قمر نقاب مبادی آداب عظمه کرمه محمدی
عبدان زید عصمت و عفره هموار جمله نشین جلالت طهارت عصمت
مستور بجهت باشد بنده و همه و حسن بعد از از دعوات معروض عفره شریفه
میدارد هرگاه از راه شفاق و الطاف جای حال مستقر احوال این
عقیدت خصال باشد که کجی صیات بد شات در کالبد جسمانی با و بدعا

کد

کوئی ذات کامل الصفات اشتغال دارد به شیره و بنسند
 علیا جنابان تر تعبان خوشید اجبابان اشیرای بجایان اموارک در
 اوج ناز و اغزازم اغوش جوکان رضوان بشند بوزنکاش معلوم
 رای عزیزشان سیدار در بعمر بنسند پیوسته و جوهه سحر علیا جناب
 خدایت و طهارت تاب عصمت و عفت شایسته معطره مکرمه مطهره
 انشالله فی اجمع لیات و آیات دهر من در حفظ حمایت خدیجه
 بجهت در پس کچه فاموس ستور بشند بنمونه و جوهه بحرم بزرگان نویسند
 علی حضرت قدر قدرت فرشته طینت جوری سیرت خواتون الزمان
 زید عصمت و عفتها قدره تامل اموارک در حضرت سراسر کچه عصمت عزت
 متمکن و برقرار بجهت از رسامات و عوارضات دنیوی بر کنار بلا کجی نون و
 بعد از چهره کثی شاد بر زینا طلعت مقاصد کج و جزوی و مدعای
 اصحاب بر آن مملکات است دعا و استعلا بر لطف منیات عمیرات خرا
 لجمال چنان است که این مردمان آرزوسته و پیراسته را تا طلوع و ظهور حضرت
 صاحب البر و البحر رایج بین حضرت نبوی اشکها را کن نغی و جلی اغنی صاحب
 الامراع مرتبه پایداری مستقیم بدردم از مرغ و فرط این دولت عظمی چاکران

وصفا بنام

و ضعفا منع نامی و لغز پیشند بحرم بزرگان نویسند علیا جناب
 عصمت و عفت پناه اصالت و نبات اموارک اسوة المحدثات و زبده
 لخمات جناب صاحبزاده معطره مکرمه تحریر زید عصمتها مردار در اسوات
 چرخ غدار و ستم روزگار و جفا کار در پناه حضرت آفرید کار بجهت کفایتین جمله
 عصمت بشند بعد از شهبود رای عزیزانش سیدار در کچه چرخ مدتهاست
 از حقایق حالات غیرت عکالت به سبب جود من الوجوه اشکها در حقیقت
 در نوقت که حال صحیفه الاستیاق مرحله پهای صوب حضور فرموده و خوار
 شمرده در بدین وسیله خود را مذکور خاطر آن صاحبزاده که جبر
 فراموش نفرماید پیوسته زان در یافت عکالت بهجت عکالت حقایق
 نکات صور حالات و ارجاع هر گونه حموات انعامه بشند در بغایت
 تعالی فیصد پذیرت الباقی ام عصمت مستدام بار شریفه ناچمه
 چند کلمه سعاد و در پهای مردمان در محفل آفرینش کردن و هوای
 رنگ با کدورت عالم امکان مکرر آینه جان و جویانین است بارگاه
 کار و آن در مس غر زنده کافی از در در مکهار عالم فانی و مصفوی و
 ضمیر نیز از زکهار نواقب روزگار جمالی با بعد از تمهید مبانی محبت و

و دلجو بکجه و تا دمیکه از قنیه تا ناله حمت و غفران پناه عیالین و وضو
از امکاه فلان در دین اوان نخت اقران روی دلجو چگون و چه حرف
نرسد که از صخره خشت اشتر جواع هوش خوا موش و از حیت آن زبان خام
سیاه زبان سها و رسم سخن فراموش کوه است امید حکیم علی الاطلاق در دالم
فراق را بشت تبس ادا و آتش جگر سوز صوب این واقعه جان سوز را
صبر و شکیبائی الطفا بخشد بر لکن و درستان معلوم در مثال این واقعه در
روزگار بد سهر است باید رضا بقضا دلجو صبر و شکیبائی را شعار خجوب باید که در بخت
صدق مشون کل من علیها فان وجه ربک من الجلال و الاکرام هر دیکه
را این شربت ناکوار را نوشیدند و این مرحله بعد را پیمودند است باید صبا
و شکر تا در زمره ائمه توفی الصابرون اجرام بغیر حق معبود محترم کرد با
باشند و ملکان مرد و سایر بانندگان بسلا متوجه بقا عمر ایشان با بود
در خصوص کدازات نوع دیگر فریاد زشت فلک عذار و سپهر سواد
که هر خطه برنگی و هر ساعتی غیر رنگی شجده بسر با کوه و جامه نیلی بس از غم آرزو
کان در بر عیالان نموده و سفر و لبران و مردمان از پای در آورده فلک
را عادت بریند این است که با از لاله کان دایم بکین است درین وقت که

همه جز

خبر خشت اثر سه اسرا نخت تا ناله اخوتها هم جزت در ضوان از امکاه
مسوخ کردید سپاه هم غم او که کوی تمام ملک بدن را شکر کوه و پنجهان غمناک و
دل پریشان شده ام هر بر بیان تقریر نیاید و حامیه سیاه بان از خیر فرو نیا
باری خدای عالمیان صبر جمید و اجر جزیر ساز ما ندگان لطف فرماید
بقای عمر صبر جمید باشند و چون از فی حیوانی این شربت ناکوار را نوشیدند
است و این راه پر خون و بیم را پیموده است و این جامه فنا را پوشیدند است
باید تن بقضای خدا در دراد بصوری و شکیبائی را پیشه خود ساخته و شکر گزار
می بجا آورده که چاک دیکه نیت هوباب فلان نوع دیگر چند لاله این
بنای ضعیف ساس و این خیمه کردن بلند حماس از ضعیف صانع بهمتاد
پیمایش بر پاست بکشتی حیوانه است از صدمه موج درین بحر طوفانی
بگرداب بلا فرورفته و بسود قد بلند که ازین ستم از پا در آمده و عاقبت
اجل باده کاس ناکوار مرگ را بوی مرچشند و این جامه موت را در هر دمی
حیات می پوشاند هر لاله لونه با چار بایش نوشید ز جام دهر کل من علیها
فان لا چون این منزل دل نشین جای توقف و شایسته تفرق نیست پس
ادب بهوش آن توله لاله از نظر ایف این دکان برزب و منزل محم شربت

دلخوا

دل خود را ازین مطاع پیمان درین منزلت نشان برشته و بقدر
استی از دبا حسان رازق انس و جان بدان قدر قلید قیامت نموده
جرم محو عاقلان ننمود بر جیات دنیا دل باری ازین قضیه کما تیکه علیین
و رضوان آرزو نگاه محرم و غفران پناه که درین اودان نخوت قهران دروا
قع گردید دنیاى روشن در مد نظر چون شب تاریک دیدگار کربان قضا
را تا بکریان چاک زده هم چنان دل لیش و غمناک شده ام در شرح نمودن
گفت و قلم از دست این جبر نخوت اثر از کار زود مانده و کند گردید که
در رسم آداب بیان را فراموش نموده با صبر هم شریک هم غم بجهت عاقلان
حکیم علی الاطلاق چنان است در این داع کران را از لطف و صمیمیت
رحم کاری نموده و بر عمرتج ماندگان پیفرانید صبر و تحمل عطا فرماید و در حرم
تازه گذشته را خلیق حمت نموده نماید و تا میزاید طلب مغفرت از برای
اود نماید که شمر دارد نوع دیگر چند لاکه شرح که چنان در ماتم
بر کندیدگان روزگار جامه نیلی و کربان صبح شوق چاک ساخته هموارا
خاطر فیض مظاهر سراسر صبح الم و غبار غم مصفر و مجال بهر بعد از تبلیغ و
عزت و اقیات بلا نیایات استیجاب علالت نموده عظمی استیجاب

ازین قصه

ازین قصه جان گذار که درین وقت مسموم گردید که اخوی طایف جعلی الحقیقه
مشونا شربت ناگوار در گرا از جام نوشیدی نوشیده و لباس شادی فهای
موت را پوشیده و کاف حق را البیک اجابت گفته و از این وادی پر
خون چم خطر ناک پنهانی پرفتن از حله سپاه اولوی ایمن عقبا کردید که
جناب واقف الضمیر ظاهر و هوید است از استماع این خبر خوش
اثر در زورق هم و کرد غم خسرو رفته و سپاه خزن و اندوه هجوم آور
در نهایت شدت مملکت عضای بدن را سخر نموده و در پیغم و سب عی
طال نپنداشتم بمضمون آیه کل نفس فائقة الموت ازین حیاتی که قدم در
عرصه وجود و دایره دهر چون نهاد و لا بد و ناچار شربت ممت را خواهر
نوشید و حال هر کسی که از باغ جهان پرورش یافت از شدت بلا اجل
ز پا خواهر افتاد پس درین صورت میاید صبر و شکی را اشعار و پشته خود
ساخته تر بغیر از شکر گذاری چاه دیگر نیست استعدای مغفرت از غمی
الجات در خوات نموده او شمر دارد با صبر هم شریک غم بجهت باری جانا
حقبانه تمام بر عمرتج ماندگان پیفرانید نوع دیگر در بکر بکران
غم در حیرت هم چو درین مصیبت عظمی اوراق لیل و النهار از هم پشته

بگفت

دشمنان صفی روزگار چون عمر عزیزان نگسند و خوشبید جهان افروزان
واقع جان گذار کلاه شیدا ری از سر نیکنند و آسمان نیلی تمام ازین خبر
چوشت اثر قبای شب اندوز را نیلی ساخته کربان و کیسوی شام را با
پیشان کشته شفق از غصه جابه برتن چون دل بدلان از تیغ چاک
نمونه خداوندیم الجلال و تعالی اگاه و مطلع است در هر گاه بستیای
قلم سیاه زبان در سالهای پیشمار و سین شهور بخیر
و تقریر ناید عشری از عشر روزگار که از بسیار درین غم نام بیان نخواند
در چنگ زورق و جو این محزون در بحر غم و الم غرق بود هر گاه مرا گم
از لوی نامر و مفاوضه کرا چون بلا بهشت وزیدن آغاز کرد زورق
استی در درجه الم غایب و پامال های فخره مانع بود سایه بزورق
سره کشگان و لوی حشال احوال کشته نه غلط گفتم که هر تو معرنا
بافی بود زنگ ظلمت از آینه ظاهر مجوران زورق را چه بخیر کنیم از دور
الم و چه تقریر سازم از فرط برین محزون از جفای و کردش فلک غدار
چه رود لاهوت آن به هم صر نرفته بشم در غم صر نرفته بشم
باری متوقع چنان است هر چه بود الوجوه خود را می غم گم که در خدای

عالمیان

عالمیان را هم است نوع دیگر بعضی بسیار از آنجا که مقصود
اخلاص مندی است که بوساید و تقریبات خود را متذکر خاطر عالمیان
نظاره علاسه اندام با درت نماید که آه آه ازین واقعه جانسوز
باسوز گذار در درین اوان نجات اقران در زمان محنت توانان
مسموع کوهید بر رحمت و غفران پناه رضوان و علین ارامگاه طالب
الله شرکاء جعل الجنة مثولا چندان که غم و کلفت ام و غبار الم و کردت
در خاطر معصومت ذخایر رسیدم در الحقیقه تولد شرح سطره از آن در
دل محنت منزل تولد ثبت نمود و شمه از آن در خیر بخیر در آورد طریقی
چند لکه توان خیال کردن غم بر دل ناتوان نشسته اندامهاش
این تعزیه ناچیزه مبارک است و بزرگ خامه سیاه بر آن مکسوسان فسر
خاطری نموده و مینماید که چون فحای هر موجودی از واجبات و بقای
مخلوقی از ممضات است بجز اینکه دست تو تسل بدامن عروه الوهی
خاصه بر اجمیل زده بنیاد شکست را از سیلاب بقراری از پای دنیا
ورده و در جوم مغفرت توانان جنت و رضوان مکان را عینی بجز حیرت
خود کرد و سایه رحمت انصاف بلند پایه و اقبال را بر سر باران ناکان

و معلقان

و متعلقان برقرار مستدام بدارد و بر عمر ایشان پیفزاید نوع دیگر
امور را و جمیع فایض آنچه سعادت نموده عالم را فریبج با یکا عشرت و سعادت را
دولت و اقبال پناه شریک و جلالت شهباه فخرامت و مناعت کتبه
حکوم مطاع و الاجاه زید قدره العالم از جمیع عوارضات صریح غدار و حفظ
حمایت حضرت از بدکاران و حربه الهامی اجباب از جمیع مطالب و ممتنیات
کاسیاب بجه معضی المرام مآرب دارین بجه پناه هد عاقبت ام آغوش
دارس غر عشرت جرحه نوش به شند بچی کعبه دانگس که کوبه بنا بداراز
شرح کرم اشتیاق و آرزو مندی بر لوله لایحه و دفاق و اخلاص مندی
شیره چستان صداوق دروید مخلصان موافق است مرگ فاعده جفا و
بغزت الله که از وقوع مائمه جانسوز سبوح سائو غشم اندوز و خبر حشره
وفات رحمت و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه فلان طالب اله
شرا و جعل الجنة مشرکان درین ادوان که درت نشان استماع کردید خداه
کواه حاربت و شاه درین مقال این مقال است در جهان در نظر این عالم
رسید تیره کار کردید درین مائمه کبری و مصیبت عظام بان کلامم شکر کاف
پیشم هوی که باب فلان بعلم نویسد عالیجناب مقدس القاب

فضیله

فضیله و حکمالات کتاب افادت و افاضت مآب حقایق و معارف آداب
جامع القول و المنقول مآدی الفروع و الوصول علامه فاضل مدخله سائیده
حضرت خدایجلال امور را صدر نشین مجلس فضل و کمال و پرسته متکی
از تکیه دانش و فضل بجه جرحه نوش صوبای افادت و هم آغوش غدا
ری افاضت بالهوار تمهید قواعد مخلص نواری و دوله بر بعضی
میکنارد نوع دیگر عالیجناب مقدس القاب فضیله و حکمالات کتاب
علامه فاضل مشهور الزمان آخوند ملا عبداله که درین صحت و هم آغوش
عین عاقبت بجه پند بداراز طوعی و از ادان معروض میدارد
طریق دیگر پرسته و جمیع زچوه مستجمع احسانات عالیجناب قدس القاب
فضایل و کمایل کتاب فصاحت و بلاغت شهاب افخوی
شانه و اقباله امور را بر سنده فاضل و علامه برقرار مستدام بالالبزوال
بعذر تبلیغ دعا و پس از کرم تعارفات شوه میدارد نوع دیگر
عالیجناب قدس القاب منبع علم و لوایب فضیلت و علم مآب و محبت
و بیغتیات علامه فاضل آخوند ملا عبدالکرم حفظ الله تعالی بر سنده
و طهارت پائیده بالهوار و دعا معروض نشود طریق دیگر جناب قدس

الفاضل

قدفا العارفين وزبذات لكنن وخلاصه الصادقين پرریش
جمله تقوای اعنی اخوند ملا شیخ کلا حفظه الله برسد فضره وکل
ستدام بهر ثانی اکثر شوق صحت دانی مسرت و در یافت خدمت
لازم سعادت نیاده بر آن است که بدست یاری خامه هر یک از توالذ بیان
کرد از هر یک از پنجه خیز در آورده اطوار حرفه نوع دیگر بزرگ گویند
بعضی سخن که چنانچه از راه شفاق و الطاف جوای و مستغف احوال نما
لصت انصاف بشند که احمد جاری حالات بخیریت گذران و امری کنان
نیت بخیر و حسی از فیض خدمت سر سعادت انصاف ایش التوالذ
نیر ملاکات در مشای مطب و نهایت المرام این عقیدت فرجام
عما قریب بوحسن و طریق منجس هر روز و روز کرد بمنده والاله بعد از طری
عیه نمونسه عرض میشود نوع دیگر بعضی مقدس عالی میسند که
نکاشته که هر بار رقم و کلاک الطاف شعار غیر نامه نادر و مفاوضه که
در سر افزوری کتیرین قلمی ارسال فرموده بودند کله حوی المنزل فرغ السماء عز حصول
شرف نزول از زانی بنشیند چون شعر جسته ندی ذات حماد صفات
و وجه مستجمع احسانات بجز سر و غیر حضور روی نمود فر حاصل کردید

بپدر گویند

بپدر گویند بعضی مقدس خدمت سر سعادت صابر قبله و پسر کاهان
ابوی ام دلمه اقباله تقا هموارا قرین صحت اوسم اعوش عاقبت بجهه کاروان
مطالب دارین مقضی المرام نش تین هر چه بنشیند بنده و جمعه بعد از
حلی دعا کوی معروض میدارد بپدر لور بزرگتر گویند بعضی سخن
بخدمت بر لور با جان بر لبه رسید نامه است و جان دیدار روشن شد بتو
تیبای قلم چشم من محتاج خدایت هدایت و کوه احوال این عقیدت
مخصال است هر چه شام بلکه علی الدوام پابن است شتغال دارم ای
غایر از نظر بخیر است چنانچه بختی و بدل دست دارم تا دامن
دامن کفن نکشم زیرا بی کجا باور ممکن دست زد امان بد است آن
سفر کوه در صد ظاهر دل راه آید هر کجا است خدایا سلامت دلش و چون
مدتی بجهه غزال خاطر خالصت مظاهر در نوادی حرمان چشم بنظار در شاهان
و صد مظهر سلامتی ذات تصفیات باز بجهه در زینیا سر افزوری ناچهار و عیانا
مفاوضه که ارضی لازم الاغز و غرض شرف نزول از زانی بنشیند چون شعر
صحنه زانچه صفات بفرح بر فرح افزود بجهان گویند
اخ اعز اکرام و دست خور العز و الاحترام ان شاء الله چه لاکه اوراق کمان

امور کلا

هفت کوب فلک بر پاست و چشم سار خورشید و ماه از نور تعلق صانع
چون در تکلی و ضیاء است هموارا کوب بخت افوی ام در برج سه غمندی در
بعود از م کونه مصایب و مراتب در حمایت رب العزت بجهت بند بعد از نظر
عای فرودان مشهورای افوی مر شود **شماره پنجم عشر** آنکه تمام
چند که مشاهد قضا و قدر در خسار زمینای مشاهد اقباب را در نقاب
سپهر نیگون جلوه کرد و بر نوب ضیاء از دسته در دو پوسته دست تمامی عالم
مع جا یکاه هر ستر و کجتر اگاه افوی ام زیدش نه بنفاه خصصت حصول مدعا
رکین و با عروس بخت عدد در جمله رجا و زید بند بعد از کلکونه سازی
مشکین کلاله خلت و آنگاه و پس از غار کار غدار عداری تمویض
بر صفحه صحیفه هستی و آنگاه فکاهه در فزون زهره بهتری اتفاق افتاد و از
استماع این خبر بهجت اثر سرب بر سرت افزون و بان حال باین چه
مترغم گردید شب نوزت ز جرجخ آنوسر مثبت وادی روزت
عروس و در آن امر اسله الفت معامله نگاشته بودید و احضار انبان فرمودند
در توان ملگور مرثو **بمع دیگر** چند که این طارم پنجر زمره کون
لعل فام کهن سال فرودا لازم بمحاری لایزال بستون فریغ پای بند مرتبه

اعا بر پاست

اعا بر پاست و بر قرار است هموارا دست خویش و تمامی افوی ام بخصا
ارغوانی با عروس بخت سعد مبارک مقدم در حمله عیش قار سمان بجهت
بفیر وزی درین عشره که ساز بون حق شوی در جمله ناز همیشه تا جو این
دار و ساعت شب ولادی روزت بعثت بعد از گذر سندی کلمهای
رکین لوعید متوا فزه اعلام مرثو در باب ظان **بیز کره زیند صاحبان**
بسنگان پنا بقبله و امید کایا درین کجا میکه تمام هو اس محبت اس س جا
و بدعا کون از دیا و عمر و زید در لست شغال و شسته و پوسته جوای محبت محمدی
زات خسته صفات بجهت بیک فرض بال خیر مقدم غنی سر افراز ناچه نامی و
ملاطف کراسی که از راه الطاف و شفاق با شماری این هم نموده غرار بر فرود
بوعید رساند از بیم لاکه آتش شوق بسوزدش از دیده بر کرم و بر جان
نهادمش بعد از عرض اخلاص محمدی معروض میدارد **فراق ناچه**
مجنون عصه پهای بیابان شهابی و کوشه نشین زاویه اجرائی و بلاکش
خواق جدائی و غریب و یار شهنائی اعنی محبت پیشه نا صبور مطاع در عالم
و عواصن و ریای غنیم ناممف انواع مصایب کون کون فروکش اوراق
آلام فلک بو طون که هر خط بر یکی و هر ساعتی بر یکی بسط شعبه فصلی از غلط

کوب

که در حیل بر صغیر روزگار کشیده هر ساعتی از بیهوشی و غافل طریح جدائی را منتقل بد
چنانکه ساخته ای نوری در پستان و ای سرور از زاری دل محبت کشیده چسبید دل
در دمنده و شکر جان ستمزد و در بخشش دل به قرار و سرور از زاری سینه سحرگوار
و غنایب بوستان خوش بوزئی و کمالستان رعنائی و لذت نایاب چمن ابلهت
و ای تو کل کلشن آوید حکیم که از بیهوشی شد بچوگر مراد صبح بیدار دیگر
ربا بسوی تو گفتم باز جابجای کوی گوئم با سکنان تو نشینم ای عمر سپید
کزیم ای عمر هست مید با لطفان کریم در بهر محبت ابراهیم آله دست
بهر میان آله در رخ و صل تو بر دست آرم بلکه بای تو سر گذارم بر حال
اید از حضرت متعال و کریم بی پیشه و مثال چنان است در دیده ز من رسیده را
بنزد جاه آن قد کار با باب کمال مغرورترین که بمنده آله یارب این آرزو
بر اچه خوش است تو بدین آرزو مرا بر این صورت و پیاچه خدایکه
بکلا و بخشش بهترین کار و جوهر مذاق تنهای مخلصان بزم شیوه شیرین
و از چاشنی شد محبت کام همان آداب محبت بکلا و تفریقین امور را
مذاق آن علا و بخشش شد الفت و محبت از چاشنی مطالبات و مقای
صدقات و جویانی و شیرین و کام ناله و آمال اخوی دم از طعم فواکه مشمات

مقصود کلاوت

مقصود کلاوت جادوانی قرین با بلند و جبهه و احسانه بعد از شکران طوی
شیرین کار بادای دعوات و پس از شیرین نایب غنایب نغمه کفایت
شکر بار با هدای سخنان بچوگی حسن دل آرای حسنا می مدعا و کفایت
که معاوضه هر ششم و نیمه اینقه بچوگر تم درین ادوان محبت اقران بزرگ
کلاوت رقام و نکاشته خانه موت نظام نموده با سال خاطر محبت لذت نغم
نمونه بود در سحر از منبر بر تو محمد زنده خاطر درستان را بمشقه سلامتی مزاج
خیرت ام شرح پیش از پیش خورسند ساخته داز و صحر محبت محسوس نشانی
تماشای پدید جلالت کامر که در خانه هر ستر اهل ان اظهار خوشی بزرگ
بکلیک بزیست عالمها فریغ جانها غمت و حشمت بستگاه دولت و شوکت و
بالت چاه شماتت و صفات استباه محبت و بخت کتب ما هر ستر
و موافقت هر کاس لاله الخواصین الکرام عده المراءع العظام اخوی ام غضا
اله قدرک از صحر خزان حولت صحن و شکوفه کامر از مشغون بهار بکلیک
بمیرد قواعد هر ستر و دلد و پس از تشدید مباحثت و آثار هر روبرو ضمیمه
و شیوه رضیه درستان بچوگر نهادت بر لوح ضمیر منیر در صغیر صحیفه محبت و مواف
ت است بر لوح خاطر خطیر موت و خایر مر نکاشد در بهر بن از من و آقا

نموده

مجموعه خوشتر آنه وساعات مسعوده هوای استخبار جماری آفات
میمنت سبب بر طبیعت و آرزو مندی و اشتیاق حالات وسعادت
پنات راضی و طالب نوح و وسیله جوی استعلام حقایق احوال خیر
موال بجهت بیک دیار صدق و صفای معنی رقیمه کریمه هر طرار و نغمه ایست
یکچیز که از فرط محبت و لطف کجا بجز مخصوص فلان ارسل فرمود بعبود المبتدرا الاله
سفودم کردید بجهت نوبت پست و دست جمع الحسنات و جود مسعود
کافیه بیات و عوارضات و کلمات در حفظ حقیقت موجودات بجهت توفیق
نیوانی کامیاب و موافق بشند بعد از ابلاغ دعوات و آفیات و اظهار
کمال اشتیاق و یافت ملکات با برکات مشهوره رای ابواب قشعره دارد
که شجره در باب این است انکه فو فلان در آن اخوی مکان طلسم دارد
که تمام فرودش این مخلص را بجهت خواهد آورد یقین دارم هر مسؤل محبت را
قرین حصول نغمه جو فرمائید بزرگ تر پسند هر بوسیل شایسته
مراتب ارلوت خدمتگذاری خود را بر مراتب بر خیمه نیز بضمیمه عکسین
نماید تا درین اوانی حالت اقران در عالین هم از این بیک مرحله پنهانی
حضور حالت استور بگو و خبر و لازم دانسته هم خبر و تسلی عارضه العبودیه مبادرت

نغمه ناز

نغمه ناز جمله فراموشان محبوب گردد چنانچه در مقام بنده نوازی تفقد
استفسار احوال عقیدت کمال فرماید الحمد لله المستعالم حیات ستار بر قرار
و سع الاصل بالغدو الاصل بدعا کوی صبر نسکمان پناهنده استمال دارد
امریکه در منافع خاطر بند از دولت خدای کانه سمت وقوع نیافته است
از کلام الخلاق و شفاق بپسند اشتیاق چنان است که هرگز کسین خد
متکذرا قدیر و جان نثار صدیق را با براس تعلیم جات رقیمه افشا طلیعه
از کمال احوال خیرت مال ذات فایض البرکات و ارجاع کافیه ضلالت
و فریشت پهن الاثام و الاقران سفوح و سر از فر فرماید بوعایت اله کمال
لازمه سع و خدمتگذاری را بعد آورده شود بجهت پسند چندانکه آفتاب
عالمتاب با مر خالق رب الارباب ضیاء بخش عالم خاک و آب است هموار
زیب آرای سر بر دولت و حکومت و اقبال و رونق آریکه سعادت و بخت
و اجلال بجهت از هر کس که نه غدار و در حفظ حیات ملک العصاره را بعد از ابرار
قواخل در رد دعوات و آفیات شومو میدارد نوع دیگر چندانکه هرگز
بقدرت کامله حضرت دوار ضیاء بخش این عالم دوران است هر که گوید
بنا الطور دولت و کارانی و اخر زاید النور عظمه و جمل و بختیاری از مشرق

نغمات

تفصیلات حضرت باری طالع و لامع بعد از اذیت اول و وبال مصون بل
بعد از بلاغ دعوات متکاثره و شتیاق توافقه مشهوری مهر بکلامی دارد
درین وقت عایشان محمد حسن بک ملاطفت ناچو نام را رسیده است بعقبات
شدیم بارتب این بونی خوش در عصبیتان آمد یانیم همه از روضه
رضوان آمد تا ناشد در برهن جان و خط مشکتار که صبارا که از
سنبلی بکان آورد بیجا چه چند آنکه مصصام مرصع نیام لکشتان
و حام سین غلاف ماه سپان در میان ترک جوشن پوش کرد و استوار
و کمر و پین تن عبیده جو بر قرار و مدار است پیوسته دم تیغ سهار و
اقبال و انکت نصرت ما شخمت و اجلال عالیها فیعما کاه شریاست
و بلب استباه ایهت و نصف آگاه هم در مطاع زید قبا
از بهر دیدن صبح و ضعف خواب و برای ترک صواب عدوی حیره سر
پناب با بینه و ال بعد از فسان سازی بلارک و عا و پس از صقیل
پر داری صف مدعاسته رای هر ترا قضا مر دارد در اوانی که دنیا
اشکبار در طرفی شطار باز و طایر روح پیقرار از شوق دیدار خنده
نثار آن هست کامکار در پر و از بهر که بک فرج به نام و مضاعف

کر از غز

کر از غز جود هر کلماته در از بهر عمان خاطر مومت ذخایر غز اهدا پذیرفته
بیعت بر بهجت سرت بر سرت خسر و دهه طر آن اظهار رشوه بیجا چه
چند لکه قطره نیلگون سپهر خضر معبر ذکاب و یات مترودین انجم و خنجر
همواره خاطر خاطر خطیر محمد تردد مترودین بیعت و کامرانی و معیار
ضمیر مومت تخم معبر افواج ره نور دان مسرت و شاکانه با بینه و ال ال
نوع دیگر چند آنکه ترک خو خوار افساب تابان بادم تیغ هم دم صبح بخور از
جنود نامعد و در جسم و اختر بر داز و جلا و جلا دت شعار خورشید
درخشان با مصصام مرصع نیام خطوط شعاع دامن اقی از خوضا
زنگی قیر کون شب کلکون مر سز و پوسته تارک عدوی پر کمال خضر
ب بلارک که درت و ملال و غنی تخم شقاوت خصال طعمه شمشیر جلا و
زوال با بختی الحی نوع دیگر چند آنکه جلا و خنجر افساب با تیغ
درخشان خطوط شعاع هر سو و این افسار خون کراکب ثواب و سیما کا
ن و قائل زبر دست مهر جهات تاب امر با مدار بلارک درخشان صبح تنگی
قیر کون شب را از شقی تا کربان در خون مرش اندهورک و جو رسو
از آفت تیغ جلا و فساد زوال مصون و ذات جمع عشتا کرمی از

باز

آئین شمشیر خرامی مفرغ نامون و بنعت صحیح معرودن با در پیما چه
 چند لنگه در من صماری و کوسا روضه خستام مختلفه در فوام عساکر بهار
 سحت چون خضارت آثار مجسم جو در سرت نمود شکوفه و اظهار است
 پیوسته نگار خاطر خلیفه محل نشو نهای یا حینی بهجت و شاکانه و هوراکا
 حدیقه ضمیر مودت تخمیز منزل بزی کلکهای الودان است و شاید دانه به از
 تراجم و از دوام سپاه خرفن که و رات نان در لکان حضرت سبحان به
 بود از اراده کلمه دعوات شکسته الفتح از از رواج دماغ آرای و وصول
 محل نامه موالات حشامه سکنه و خرم تولد بود پس از اهدای یا حسین
 بحیات و ادعیه الفوجات از نواج نشط افزای بر پیش این صحیفه مرفعت
 شامه راز نکت خفای روضه ارم تولد نمود لوجه لکھا ضمیر بزرگ زیبا طراز
 خاطر مودت تخمیز کرد و پیما چه شوقه عکات سرت یات بر صغیر
 هر ستر موالات می نگار و در پنجا میکه دینا انطرا در شاکا و صمد موصول
 ذات کثیر البرکات باز و طایر شوق در هر ای فرخ افزای دیافت سرت
 انکار و در پر و از به شفاق ناچه ملاحظه طراز و مفاد و ضمه لازم الا سزار
 کرامی بسرا افزای این مخلص مرقوم قلم سکنه رقم فرموده بودید در زکات خود

و ادان

و ادان بغیاب مرغوب عز و حصول و شرف موصول غبار سولوش صفت
 و الیصل اندامی و کافر پشش صفت و الصبح اذا تجلی فایک عنوان
 و آیه کریمه و هو الحق الیقین و عاقبت للیقین از در دوش سپاه هموم
 منورم و درایت عموم مقهور و متقدم گردید و مر خود جان و لحظ تویند
 روح روان گشته خلاصه هشت نبات از هم غنم نموده فایک در کاف
 بدست مهربان نویسد آرام جان ستمدن سر و پینه مالان من
 پند چشم تار من کل گستان عمر من شمع شبتان بزم من آرام جان
 شیرین من نونمال باغ زندگانی مرغ عکس جزین من مرجم سینه زین من کل
 شایخار عمر من لب لعلت قوت جان من چشانت که قصد جان من سرد
 قدرت همه آرام من یکدم بگذر تو مر خاک من بگر تو جمال خازنار من از زلفت
 خون شد دل من تا بکی نکنی نظر بسوی من چند وقت سرت که سالیقت
 وصالت بجزم ندیده است سوخته است فراق کستم و که رفته بودت شستیا
 شدم و چشم عالم آرای خست هر چشم نا پنا گشته و در گوشه نشو
 نشسته با بخت یا خود و چشم و بسر نمانده است هر کشتی عمر از طوفان فراق بز
 رقی ایوان شکسته کرد و از فراق هر ری و مجوری سر و قدم چون کمان
 بهر از خشمته و اگر در گستان روم بنو کلوما در نظرم چون خار مغیلات

۲۰۰

لایه و اگر در پشت جاوید شیم چمنور تو بر من زندان بلاست و از بسیاری انتظار
که در شاهرا و صا که شیدم عاقبت ناپناک شیم چه شکوه نامم از ظهور و دراز نشانی
بهران در پیمان نذار و بس بجزا که در شب بهران کشیدم و بس بر غمم از
خوان فراق چشیدم و هنوز عجز به ماند است و منتظار قدم را میکشد تا بنیم جان
را در پای تو نثار نماید مراد یک باب مر از دست رخم و لا خیر فی نفسی لعلی غیر
بدوست همچنان السلام ای قلبه روحانیان السلام ای سرخسین زبان
قسم میخورم بنده بود از سلام جان تو ای دلبر خوش خدام اگر خاک بسازد
سکرم عشقت اگر بگذرم کافرم زبان خامه نذار در کسب میان فراق چگونه
شرح دم با تو درستان فراق در بیج بدست غم که بر آمد وصال بسرسید
نیاید بسزایان فراق ز شور شوق دلم شد کباب هر از بار بدام خون
بگر میخورم ز خوان فراق بسر مانند کشتی عمر غرق شود ز موج شوق تو در
بهر بکران فراق پیش چشم زخمتش مرا نذر نمایند و ز غم مرا خراب
دو جور نمایند آنکس که بنا کام مرا از تو جدا کرد یارب هر نفس کن جل
ش غیر بار را ای غایب از نظر بجز در سیاحت جامع نسوختی و بدلت است
دارت تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک باور میکنم در دست بدامن
بدارست ای از فروغ خفت لاله زار عمر باز اگر بخفتی کل رویی عجز

این بگذردم

این بگذردم در صحبت دیدار ممکن است دیاب کار را که گذشت ختیار عمر ششم
بمقراض اجل برید شد همچنان در کس عشق تو خندانم چشمت هم چه حکم کفین
بایست بی دیدار عمر چهره بنام دلبر اما جان بر فرشتام چشمت صبا که جان
داری بیاد که در دستها تم قصد جان کرد اگر پرسیده کرد
سوختم نکرد و مهرت از جانم فرودوش ای گلستان زنده کانی و ای
سرود بلوئی و ای آرام جان پیغمبری نو باه نهال کارانه و ای فریاد
چو آنی و ای شیرین لب جان و ای آرام حرمتی بی نام و صا شکایت برادر
بدوست جهان نویسد سلامی چنین نویدش دمانه که بشد هم عمر جوانی
سلامی تازه تر از بزرگان که شود بر رخ بشبم گلستان که بشد هم انقل علی
سلامی چون نوید سنبل و گل تا یکی محروم از دیدار تو سوختم از آتش خسارت تو
پیش ازینم نیست تا منتظار محرم از اطفال دل و خازار مکتوبت یارب جانم
گوشید دروهای امید که کفایت از نامه نوشتن چنان شادم چشمت
یوسف که یعقوب سید بهم تو افکنده مراد در تباب وی کس است تو که کعبه
میخورم چنان از خمر زار مشتاق توام چنانکه لبش بر آب مکرم که کعبه
روی بود در کم یک نام بکوی تو بود بی وصل توام طالع غم ز مباد بدی

تو ام شمع شب فروز مباد یکلخه اگر نه پخت می میرم روزی که ترا بنیتم
از فریباد بخدای که بر دست سخن نام او ابتدای هر برکت که مرا
پنجهور خدت تو زندگانی برابر برکت بخدای که ماه یکشنبه را هر چه
دلبران کرده که با نام خدنگ غمزه آو جای در مغز استخوان کرده ای ماه
روی جفا کار و ای شکبوی و فکار و ای دلبر دل آزار و ای سر و قدمه چنار
و ای یار بدجان و ای غمخوار نامهربان و ای شوخانی دیده کریان و ای آرام جان
تا توان عذرای جفا کاری خود بردستی بی خانمان بقلم کبریا آورده و بی
جسم را در کوی دردم گرفته همه حال ای مایه جان و ای آرام دل تا توان
و ای آرام دل دلدار کرامی مدتی است که این جوهره را بالمره فراموش کرده
اید و گاه گاهی بدو کلمه فرستد و خورشید نمیفرماند و یار نیمناید ای
انگه دمی کوش بدردم نکنی دردم ندیم ز عضده شام نکنی رسید غمخوار
بلب سید از بی نماد وقت اگر میس بفرایم ای آب حیوانه من شکر
خنده تو من بنده اطرا خوش آینه تو کی در صفت عشقان تو خود را
شترم ای من سگ تو علام تو بنده تو ای یار ملک و خلق و فادارم تو
ای دلبر جوان دلدارم تو غیر از تو کس نیست خدا میداند جانم تو غم

تو غم

تو غم خوارم تو باقی مباد هر که نخواهد بقای تو بجز نویسد خردم کردم
مویان در العز و الاحترام بهتر از جان خدا حرم و حافظ با بر بدار شرح
مرهم شتیاق آرزو مندی مکشوف رای انور ضمیر مغز و عطوفت کستر آن
تا نام نهاد حلیه غمت و اقبال و شمره شجره ایهوت و اجلال میدلده
بیزرگز نویسد بعضی معتمد عالیمر نظر بخاطر عقیده مندی و اخلص از
و فور سرگرم ارلوت منش و اختصاص مهارت ینماید در زمانه سهارت
طراز و ادای میمنت اعجاز بمطالعه تعلیمه فریحه و انوار لازم الاستر از کبر
افزازی مخلص رافت و شفقت مرقوم کلک کبر سنک فرموده بودید کالجی
المنزل من اشاء غرور و شرف نزد دل ارزانی بخشد چون مضامین شفقت
قرینش شعر صحتی ذات لازم البرکات خجسته صفات ملامت انما لوجه فرح
افزای خاطر اخلاص مظهر کردید بیزرگز نویسد صبا بنده کان بنام
نظر بباطل ارادت و اخلاص کیش و بنا بر ابطه خفاص و عقیده لافش
بعضی میسند درک فی مبارک و میمون و ادای با نواع سهارت مقرون تقیقه
اینقه اشفاق شمیم بیاد آوری مخلص حقیقت عار قمر و خانه غمخوار خیار
و غرور صدرا فرموده بودید غرور و شرف و صد در ارزانی بخشد و دیگر سید

لایبازر

رازیارت و معالط آن مقرر گردانیده چون شعر بر سه قاسم خلاصه خیرت عکاس
 آن صاحب را بگویند یا خوش شکی و سرت و لازمه شب و بجهت خوش خود
 فرض افزای ستم هر عقیدت منزل گشته بمجربیند مشتعلات
 سرت عکاس بود از بیم دعوات و آفات و ستانه و پس از تواند
 تحیات را کتیکر نگاهد بر لوه مولات سینکار در نظر بطریق دروید کما
 خاطر خلت بنیاد متعلق بر آن است بمقرن از تقریبات با رسال است
 خلت نکات کتیکر سلسله مولات میگرد صورت و بیچ بود از
 شرح اهداء هدیه و عا و پس ارسال رواج نشا موهوم بر بعضی ضاعه قرانخلا
 سیدار در ارشاد صحیفه چون چمن ماه طلعتان ستارک آفت ز صبح بار
 ایتمه دستور لامع النورش برکت بنفشه کیم و زلف عنبرین در کنار ریخته
 در سحر از زلف فیض در ره از زلف و سحر است لاک مستظان را رشک گلزار
 و مشرق اقبال سیمان را غیرت صبح بهار غمزه الحی سر و سیمان سلطون در
 سخت لالی جنت سسته و بنفشه زار در کنش در کنار جو مبار از چشمه عنبر
 الجواهره رخ شده دارد در دوش کمال خوشندی و نهایت فایض که دیدم بیچ
 درنگ که تا هر خوش و ضایع ظاهری باطنی چای کفه صحنه می و استفسار جماری حوال

ساز سوال

سعادت سوال کرامی بود از زین نور دان صیاد و دیور مر حله سپایان کتیک
 و در تقصیر تجسس ذات سعادت با ت مبر بود هر سوله الفت معموله سید
 کسره و بر تو افکن کردید بزرگتر نیند بعضی میرسد چون نوازش
 خدمت مخالفت فرجام بر زمینت مجازم نوی غم و الاحترام از جمله واجبات است
 پناه عا هذا معروض میگردم از وضع برین و سپهر و سببهای سیده
 و بسره حدی انجامیده که از غیر تحریر و از حوصله تقریر بیرون است بود از الطاف
 پنیات جناب رب الغره سوسای توجهات بلا نهایت انقباضه کاهرم طما
 و پنا هر نذر دم و جوارت این کمترین درین ولایت بامید داری ان جبار
 ام است هر خود را از جمله اخلاص کشان قدیم و دعا کاین صمیم محسوسید اردو
 از ان روزی که در اردستان انقباضه کاهرم شد ام ایتمه ضمیر دان و در
 اشکار و نیناشا هر حال و گواه صد انفعال پلنا و بیچ چند لک صفات
 از ضرر و سواد و زعماری حضرت خاتم النبیین است که ام است اموات ضیاء بخش
 عالم در بکلی و تعلق ایضی بر قدرت سلطان جنش عبا کز نیکار و سفیدی
 هر ام است اموات تا این قاعده و قانون صنایع چون ستم اموات
 رشته عمر اخوی ام زیدشان چون رشته مری ستم و استوار به کلواشی لاک در

کلون

کاستان کاروانی کشفه بار و از پرچمه که خزان در کان ملک میان کعبه باشد
واله بزرگتر بنسند این عوضه است از کتبه میان و چاکری از جا کاروان
و خدمتگاری از جانشان بر پیشگاه حضرت اعلا فوق بلند طربت و الا نشان
عوضه در در که این خانه زاد پر در ده ناز نعمت این خاندان و در تابد
قاہرہ پیشام و این در عرصه لخواه صبح و شام بلکه الاتصال از جانشان
خدا الجلال و قاهر بچشم استعدا و رسید و در پیشام در این در است منزه ال پاپلار
تا قائم آل محمد بر قرار و دو دم بدار در درستان این خاندان شاکان و خوش
شدل بشند و دشمنان و مسودان این همچنان در عزت آمدشان چون
موسم خزان و بر کزبان پر و سوره و نهال عرشان از شد با مخالف از
بن ریشه کن با بود از تاحی ادعات متواضعه معروض این در لخواه رسیده
که حق خدمتگاری و ولایت بندی بسیار دارم بر انصافم معلوم است
چند مدت متادای است بمحبت بنسند ملازم هم تر العز و الاحترام اخوی
گرام فلان امید دارم در وجه شریف اخوی ام از هر گونه امراض و انکس
محفوظ و مامون کعبه بشند بعد از شرح شوق شتیاق مشوه رای دور نیکو در دست
عبر شده نشاد و ره یافت نهایت سر در غیر حضور حصول گردید و احضار

این بخیر نموده

این محبت نموده بودید شما در تدارک امرات فلان مشغول بشید هر وقت
در اقام کننده قیمت نماید بشری خدمت مشرف خواهیم کردید و اشطار بنسند
و جناب سیرت شهاب فضلاء لفظام فلان را از جمله خدمتگاران و در
جنب اخلاص کیشان پیشام اگر قبول خاطر فیض مظهر کردد بمحبت بنسند
بر لعه اتحاد و مخالفت در خار صداقت بنکال کعبه سبحان اله چه روی و لعه
در متاع خلوص شکبار هم هم عزیز گردید و کعبه لخواه تویای خاصه بنیائی
در بیت الحزن پر کنعان جدائی نموده نسیم صابری بر این در سفر انعام
جان شتاقان نرسانیده و دیدار رسیده دیده از در و جمهوری و محبت
نرمانیده کویا آتش درستان قلم افکاره و با شراک سوز دل شتاقان در
پنبه زار کاغذ رسیده یکبار نام ما بغلط بزبان نزنند چنانکه آن اسپرک
امید داشت چه میشد که گاه کا هر بنوازش در شوم مدادی با درستان
جمهور و محبت نفع کان رنجور فرموده بشند طریقه موالات و محبت متعصب است
در امور مالی او ان ادراک فیض صحبت ذی مراتب همیشه حالات سلامتی
را مع کد ارشاد انقاریه را یوما فیروما بمقام نگارش در آورند در لفظ
صالح کرد که حالات را بخیر و در انسه بنسیم بمحبت بنسند درستان نوزاد

مخلص

مخلصان استظهار در دنیا میکه تا حق حواس شخصیت ساس بر جا بستم
امید دار بر راه مسفران و معایران یعنی حاملان شکر و مقاصد
سرحد الفت و دیار از اطراف و جوانب درستی شعاع همه شخصی
و احوال خیرتیمی را رساند و این محزون فراق کش در مدتهای تمهیدی
بگو که شدت الاحران از جهان کرد هر هست جهان چون بر کفان
پای بدمان سبک بر پان غم اند فاقولان و باناله و افغان و همعنان
ست از بسم بسم همه استقامت فرج و باج قرین انواع سرت و استیفا
سخت نامه بکف قاصدی در آدم از در که خدایش غبار چهره مقصود
نامه نه بر چهره از کواکب خشان نامه نه در جبر سر از لاله منضود قاصد و
نامه شیرین مرغ سلیمان بلب ترانه در دودر بچدم و تعویذ دل سوزی کردم
بوسیدم بر کوهک دیدان نهادم چون حامله شتیاق استعلا مرطه بیای
صوب با صواب میوه بر خود لازم بود واجب شمرده که به تحریر این خصوصیت
ناچ خود را بر پیشگاه صغیر رحمت تحیر جلوه کس از در من جمله فریادشان
محبوب نشود و در تلوان اظهار شود بحمد بلیسند مخلص اخلص قرین
و در است صداقت آیین بعد از کلدست بندی کلمه می رانگار نکند با چنین

دعوات

دعوات و ایفات اجابت یات دپس از شنید تو اعد محبت و و طهارت
لایحه هر ستر و اتکار میدلو که حقا بغوت الله تا که از شعاع جانسوز آتش فرقی
بگدی کالبد این تحت کش و لوی شتیاق سوزان و کدازان که اگر خواست
باشم عشری از عرش رو لای که از بسیار درین صحنه الوفاق بیان سازم
قلم را قدرت تحریر دهنه بان رایاری آتیر است و الطغای آن منحصراست
بجزه جام موصلت آن کرامی است جهان و در آدم بینه از جان میداد
بدرگاه و درهب العطا یا چنانم در عا قرین التمامی اجابت حیا جرات
و مفارقت باب موصلت و موالف منظر کرد بکلی محمد و اله چون
حامل صحنه الودیه تعجیل عازم صوب خدمت بوزنایه مصدح نکر د بید
بمحب بلیسند امید همون کلا از همیشه بهار کلا و لاله و در صحران و
اقبال کرد در محله جهان از شتاب سما که در خباب اقدس باری غم شهم
مخبر دیان همه از شد با حوادث روزگار در پناه حضرت آفید کار با کجی محمد
واله الا جبار بود از چهره پر دوزی خوالیش دعوات و ایفات اجابت یات
مکشون ضمیر مزعلا مردار در چنانچه از فط اشفاق بکران در مقام استفسار

اجبا

حالات

حالات پسند بجهت آنکه از میان الطاف حضرت بجا حیات متعارف در کالبد
پندار برقرار و طایفه سوا می روی و کدورتی بجز خود و مر از فیض خدمت و افاضه
سنت صورت وقوع و تمت سنج نذر در امید و عاقبت ادراک شرف
صحت بهجت که اهم مطالب و اقصی مقاصد دوستان صداقت نشان آن
عنا حسن الوجه میسر و مرزوق کوه داین یارب العالمین پرستیده تا نان
در یافت فلکات حقایق نگار صور حالات و ارجاع خدمات فرما نیند
بزرگتر نیند بفر عرض تو بر بند بقیه کویت بعد تمناه در دنیا بیک دل
اخلاص منزل و کیفیت و کذا را شت حالات خیریت علک تاسمی و کلام
که در راه جو یا و پسران مر لجه قاصد فخرده مقاصد و در دو نوشته
عنبر سه شته آن است هم بان در کلام فی الله لا حرام از در دو الطاف
پسران و اشفاق پسران رقر و کلک کبر سنگ نگاشته خادمشکن ختامه
فرموده جوید در بهترین وقتی از اوقات و بیکو ترین ساعتی از ساعات غرض
و شرف و صد و بی تو نزول از زانی دشت از کثرت سرور و نهی ط و دوز
سنت و ناط بوسیدیم بر کوه کیده نهادم بچدم تو بید دل خسته
کردم ای وقت تو خوش اوقت ما که خوش متوقع از محبت روز

ازدن

افزون اند دست عیدم المثل چنان است هر پرسته آفات بخلاف ایام
ما ضررستان محبت بنیان را با صدارت چیمات نامر و مغاوضات کرمی
قرین ابواب سرات و سرور فرموده هر گونه خفا نه در کترین را قابله در
اش تا فرموده هر آینه بخت مزید اخلاص خود به جو در انجام آن روزم
سر و خدمتگاری و اتمام تام بهر خواه آمد پنج بجهت نیند مهدی
و متحف مخفی غرت و عیسار اخلاص شاعر فرموده جوید شرف بخش زینده آفتاب
ریش از وی دیدگاه اعتبار این فالصت مدار آمد و از بهوت نسبت و
روحش کلکهای شکافه و ناط شکوه و خندان و شاخا عمر و جوانی و
از وصول سنت مرصوش با رکفت و شلاب کرید بعنوان بند
یا خیر المظفر عریضه المخلص بنظر فیض منظر کیمیا اثر عالمی مع جابکاه سهرت
دعوت و کلاه بخت و بخت کتسباه صبر قیله و دیدگاه مردم بر بند عنوان
شانه غیر این مکتوب بدایع اسلوب را در فلان بدرجه لثو نه فلان سبند
عنوان سربله المخلص را عیضت فریعت است اخوی ام مقصود کله نماید
عنوان صحیفه الشوق را خورده اقباله کله در اقصای نماید عنوان بند
عریضه الاخلاص را صاحب مصلحتم و سرور محرم و بیکو کرم بنسکان بنهار و لا از

عنوان

عنوان اخلاص ناچر را بنظر اولی خالص استظهار از خودی ام رساند
عنوان سر اسله الحیر را خودی ام ملاحظه نماید عنوان صحیح الاخلاص
را بخدمت از خودی صوغف اله تقدیرا رساند عنوان این است که
این خلوص ناچر را بمطالع صبر ام فلان رساند صورت قبض
مبلغ شش تان در عبارت از موزاری نشئت عدد صبر ام جدید که
شاه شریف پناه دنیاری از مال خالص که آنرا جعفر طایب بر زمره در قریه خود
فی مقدار آنرا یوسف بقال ثبوت و لزوم شریعت دارد در این است که ناچر
از العبادت یکام تمام و هم زری نماید و بر سر من الوجوه عدزی از
معادیر نیارود و کان ذالک فی شهر محرم ۱۳۰۰ قبض دیگر مبلغ شش
فقط عبارت از پنج تان را بچشمه با از مال خاص خالص آنرا حسن ولد
محمد حسین نهادند و از بابت اجار مزرعه سراب نیلوفر بر زمره و قریه عین
که خدا قسم ولد مرحوم کربلای حسن زنگنه ثبوت و لازم است تا الموت عهد
تمام بقسط مشهور در بسوی مشا را اله نماید و چگونه معادیری نیارود و
کان ذالک فی شهر فلان ۱۳۰۰ قبض دیگر مبلغ دو از زده تان قبض
از بابت مبلغ یکصد تان طلسم در دفعه عالی بقدر آنرا کاسم جو بجمعت که آنرا

صاف و اصغر و ایضا گردید و کان ذالک فی شهر حیر الحیر ۱۳۰۰ قبض دیگر
موزاری پست در راه شریف شاه از بابت تیر اجار با بوستان فلان بمحض
که خدا صغری و اصل و عاید گوید فی شهر شعبان المعظم ۱۳۰۰ اجار ناچر
بشت بر تحریر و غرض از تسلط این کلمات شریفه الدلالات است که حاضر در شرف
عظمی گردید و عالمی که آنرا کسوفان و با جارا شریفه شرطیه دلوه عبرت کار کا صغری
یک و تمامی یک باب اطاق مع صد و نمانه و ابوان کلهما را مستقلی چهار واقع
در قطع فلان خیرین العزم الحکان از خالجه بنایت بدت یکام تمام در الاجار
مبلغ یک تان و در نزد دنیا فخر رویشا هر مقصد پناه دنیاری که عبارت از خودی
موزاری شازده عدد رویشا بد صیغه جاری شد و فی خمر العقد شرط شد
از در قسط مشهور استاجر بد نور هر ماه مبلغ هر از زده دینار از اجار با مجری
بور دلوه در هر وجه الوجوه عدزی از معادیر نیارود و کان لهذا این چند کلمه
اجار ناچر قلمی گردید اجار ناچر بشت بر تحریر و غرض از تسلط این کلمات
واضح الدلالات شرطیه الثبات است که حاضر در شرف انور گردیدند و هما غرت
شعاران کربلای حیم و مشدی حیر با جارا شریفه شرطیه دلوه موزاری کسوف
واقع در اب ماران بمشهدی حیر با اجار با مبلغ شش تان قبض عبارت

بالانقصان روید با الماصفه از عهد نقصان برآید و این چند کلمه بر سینه کش
 ناچه فکر کردید **شهر طلائع** ۱۲ ضامن ناچه ضامن و کفیر عالم قدر
 حسن کردید ندوها غت ثاران کا جیعل و لا کاسم هرگاه که حسن مذکور از زنده
 بیاید برود از غمیده باز خوبت سبکها برآید لهذا این چند کلمه بر سینه ضامن ناچه فکر کرد
 ضامن ناچه ضامن و مکافرت عالم جنت کا حسن کردید عزت شاکر کربلای شاکر علی
 هرگاه که حسن مذکور مبلغ هر کاش فنی عایشان صفی بک از مطالبه درار شا
 و با نماید هرگاه فرزند بسیار نماید و وجه مرقوم را ندهر کربلای حرم شاه از غمیده باز خوش
 و تجاره مذکور در عرض کا حسن بند و این چند کلمه بر سینه ضامن ناچه فکر کردید **شهر طلائع**
شهر طلائع ۱۳ و کالت ناچه عرض از تجزیه و تقیم این کلمات واضح الالات
 است که حاضر در اشرع انور کردید علان هر چه بیک و کینه مطلق و نایب مناسب
 کردید عاچناب قدس العاقب علامه خا مرفوند کلاخج هزار در خصوص وصول
 ایصال مبلغ شازده بکان فنی از عالما هر چه بسخن از دست تک عطا ده دار لهذا
 خود را و کبیر شرایه بنیاید در باب و کالت سعی و اتمام تمام بتقدم رسانیده و قی
 خود را معاف نداشته و مبلغ مذکور را بایافت نموده تسلیم نماید و کینا صیحا شریعا
 و کمان دالک **شهر طلائع** ۱۴ و کالت ناچه عرض از تجزیه و تقیم این کلمات

شهر طلائع

شرحه البیات واضح الالات است که وارد در اشرع مطاع لمده امدان کردید
 عاقد قدری معمار کا یوسف عطار و کید صدق فایر مناسب خود کردار ایند عالم جنت
 است کربلای یعقوب کرار در رقه در قصبه نیا و ندو مزاری یک قطعه باغ در اوجوست
 در تبه شاکر فروخته بمصارف رسانیده خدا و کل هر قدر در قیمت میشود بگذاشته
 بیاید و تسلیم نماید و لزان وجه مذکور مبلغ هر تومان حرمش او کجه با هر قدر
 در فروختن باغ مرقوم نماید و سقر فوت و فروخته شده و کینا صیحا شریعا و کمان
 دالک **شهر طلائع** ۱۵ اجرا ناچه اچه صیحا شریعه شریعه کربلای حرم و در حرم
 استاد رضا در کف عالان رضای بک بموعه یک سال تمام بمواری پست عدویا
 فتحی شاکر و مقدار هر خود را کندم بک هر سه موعه ششاه نیمه اجرت خود را کرده
 بام خبازی قیام اقدام و سه موقوف و موقوف نگذاشته و هرگاه از نظر فین و کمان
 له عا و حوز صالحه شود بمواقف شرح انور عاقل و باطل خواهد بود کمان دالک **شهر طلائع**
شهر طلائع ۱۶ عالان طلائع ساسع عالمه رطلان سی
 مزاری کل شد انک بوستان واقعه در قصبه کندی که بود که از صدی متصل به جا
 وارز و هدی متصبر با ساسع عالمه کینا خا ن و از هر طرف دیگر ملحق بنسب این عالمه کینا
 خان خلفه مرقوم رحمت پناه و حضور آن آرامگاه حیاتی خان اعم از شریف و اعمرو

دبیم

و با مستقلان و منظمات شش مبلغ با نصد تان تبریزی تقدیر کج المعاملات
 رو بید جدید الضرب صاحب قرآن عدوی کوزار دینار مقبوض فی مجلس مصاحف
 نمود با عالین سابق الذکر جمیع حقوق خود را اعم و غنیمت فاشم افشش را بمبلغ
 تبریزی تقدیر کج فرغ بعد اورد با بچو جعفر و لعل با عالین شرم کور نشد و ضام در
 کردید و صیفه منیها با العریبه و العاصیه جانشینان شرم طلاق استوار ناچه
 استقامت و استعلا مینماید از جمعی مؤمنین و مسلمین و مجتهدین و علماء کرام و فضلا
 خوار الغر و الاحترام هر که گاه شخصی زنده را بجا کفاح در آورد و ندانند درین زن
 حلال دارد و بعد از شخص شود که این نطفه حلال است یا حرام و مقابله در اتفاق
 اول است چه صورت دارد و حقیقت آنرا در حواشی و صدر مرقوم با حواشی
 مزین فرماید و عند الحی جبهه کرده ان الله لا یضیع اجر متحسن ششم ناچه
 استوار و بخاری نماید از عدول مؤمنین و مؤمنین در باب یک باب خانه و یکجا حرام
 و یکجا ب دکان رزاری ملک و مورثه اینجاب در حال تصرف علان فلان است
 و کترین را بچو جعفر و لعل در آنها نمیدهد هر کدم درین خصوص علم دارید
 فرموده شهادت خود را در اختیار و صدر مرقوم با حواشی مزین و مشهور فرماید
 عند الله و عند الرسول ضایع نخواهد شد و صیرت نمچه **الحمد لله الذی جعل**

الوجه

الْوَصِيَّةُ سِتِيَّةٌ سِتِيَّةٌ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَيْرِ حَيٍّ وَالذَّكْرُ
 یکتا اما بعد برای صواب نمای اجاب کردم و از جوان جز الغر و الاحترام ششم
 نیت شربت ناگوار کلمت فی ائمة اللوت از جامع ششم بنام ساقی اصل ششم
 نیت و بمضمون هر که ز لوبنا چار بایدش شود ز جام و هر کل من علیها فان
 بناء عذاره مکلفی را لادنا چارست از وحی بمصدق من مات بلا وصیة
 فقد مات سیتة جاهلیة از کم گشتگان طهری جهالت و کردان
 با دونه ضلالت محسوب کرد و در مزار بنده دلیل آری هم ابن ناخلیل قبل از آنکه در آن
 آغاز و صدای طبل حیدر بر گوش و هوش او رسد بقضای موقوفه آقبل آن
 موقوفه عبادت نماید و وصیت نمود در بعد از آنکه در حق را بیک اجابت گفته و در حق
 را بد استر کشیده قایم تا کر بلا ی فلان را وصی و وکیل خود نموده بعد از ولای
 قروض موافق تفصیل ثلث از ترک او را بمصرف اوس بنده و هر ثلث دیگر را کما
 ضل الله در میان دارث گذارنده قسم نماید بکم و زیاده

نصیرت و صلوات الله علیهم

علامه	علاء	ناحسن	نور	شاه	کرام	صعق
علاء	علاء	علاء	علاء	علاء	علاء	علاء

اسوال هر چه در حق

صمام	ناط	عازر	دکان	سار	ناط	کرام
ناط	ناط	ناط	ناط	ناط	ناط	ناط

سهمی
سبع مصداق در هر نقدت

اصول
واحد و عامترین بندها را در بد

چهار نذر رضا المارک غم ۱۲۰

جلال
عالمان فلان

کس عشاء
عشاء عشاء

روزهای
مقدار بیش خوراک خندان

عالم
مکان ملک سراسر
چهار نذر رضا المارک غم ۱۲۰

در دم
در دم کاسه کف از هم دور غم

صفت
صفت ی

دوین
سبع مصداق در هر نقدت
از ملک سراسر
در هر نقدت ۱۲۰

بسیار کمال

سهمی
سبع مصداق در هر نقدت

لکه برار
بیا

روزی
موردی در هر نقدت

عالم
بسیار نذر رضا المارک غم ۱۲۰

کما
و تکفین عالمی سینه لورکمان

بهر
بهر

کاف
سبع مصداق در هر نقدت

عالم
بسیار نذر رضا المارک غم ۱۲۰

بگردان
بگردان
مقدار در هر نقدت

عالم
بسیار نذر رضا المارک غم ۱۲۰

اصول
عالمان سراسر

بهر
بهر

سای
بسیار نذر رضا المارک غم ۱۲۰

صفت
صفت ی

بسیار
مقدار در هر نقدت

مواص

در بدر خود و لیمان

شماره

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

مجلس

اعمال
صغیرت اتم نوشت

اعمال

اعمال

اعمال

اعمال

اعمال

اعمال

اعمال

اعمال

اعمال

اعمال

اعمال

اعمال

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بقیاس التی خالقیت که تجبان آگاه و مخلصان در کا در
بشاره بشارت اولنگاهم المصعبون بنوزو و با ارایش در خورقا
هرست که طاعیان کراه و با عنیان تبار با تاس لقیه بلعنهم الیک لکازو
دریمی که خلق هر موجود از انا وجود است ستایش کی شود ما را
چرا اخصی تا کوید پیغمبر و بعد از ستایش الهی صلوات نامتبرکنا مبارکانه
رسالت پناهیست که نادی ره الا تعبدوا و ایاة و سلطان سیر علی مع اله
عذر خواه کناه هر نامه سیاه است در مدحت همین تمام است که بر مسرف
اعنی خواجهر دوسر الله مصطفی صلی الله علیه و آله و بعده درو و
پسندان فمطلب کانت و کرامت و شرف و ارا المشرق و المغرب
لمومنین علی بن ابی طالب علیه التی و التنا **بیت** ز مشرق تا مغرب کرام است
علی و آل او ما را تمام است بعد از حمد و ستایش و پس الوجود و درود
رسول عاقبت محمود و منقبت امام سید المشهور و در جیست بجهت تسلی
و دام دولت ابدی الاتصال و تعالی سلطنت جید صفدری مثال اغنی بنا
خل الله المومنین عند الله زید الی فان بن الی فان السلطان ابوالمظفر

عباس ثانی بهادر خان تومی شهبازی اخلاق خیش سبقت بردی از
پادشاهان پیش زهی دین و دانش زهی عدل داد زهی ملک
ملت که پانیده باوه برابر با فطرت و اصحاب حکمت محقق و مستور مانند که
هیچ چیز از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت ربانی خالی نباشد و
چیزی را که منفعتی است مضر است مزاجی نیز هست و هر چند معرفت او بود
با تمام بغیر از خالق لا بنام بهر حکس ظاهر نکشته و خود در کجیة ابداع و اختراع
خالق ذوالجلال که راه تواند یافت اما بعضی را حکما همی مزاج و خاصیت و مفعول
و مضر است از خلق حقایق حجاب نیز ظاهر شده با الهامات الهی و نیز هر کس از
علماء و معرفت اورا بحسب تجربه خود سخنی گفته اند و گوهری سفینه اند و چون
بنده که برین سترام عباس تعلی یکدی بی بی سر انجام اصلاح حاله که درین
فن بحسب المقدور سعی نموده میخواست که از قول اصح و تجربه از حج بازماند
و جماعتی که نایب شایق این علم در دسترس نباشد بر لال معرفت این کتاب
تسکین آتش نزاع و البتاع ننگند و نیز مدت مدیدیست که با مجموع
مصرف و عنان بهجت معطوف آن بود که بوسیله خویشین را از زبانه روی
بشهرستان و انانی رساند و دیده بخت کران خواب خود را از نوم غفلت

پسداد کرد اند

پسداد کرد اند و اندیشه قلب خود را بر پشته شنائی کشاید و مزاق دل را بر
از جام فرخ کاسا در قافا و السلام فصل اول این مختصر است در باب وصف اسباب
و سباب علت و علامات امراض ایشان و در بیان سبب علت و علامت امراض
هر کدام علاج و مداوی آن مرض از روی استحکام اما بر عقلای زمان و
دوران پوشیده نماند که منتسخ این کتاب بخاطر و میان و بالفاظ و لجه
مختص شریفان و باطلای نامایم عجیب و سخنان غیر واقع غریب نوشته بود
و از خواندن و جعل آوردن آن اهل ولایت عجم را مشکل مینمود و سواد خط
و اطالای انطافیه بی تعلیم و معلم ایشان درین حدود سها ن نبود مگر و
زهی جمعی از اهل ادراک و از معایب عصبان دامن پاک در موضعی
مستجمع بودند و این منتسخ را هر کدام که بدست میکردند متسخ زری مینمودند
چون بنظر اهل شهباء رسید آن نسخ را بغایت دلپذیر دید و گفت که اهل
دوام در سباب امراض و مداوی حکمت آمیز و بر بطاری سها ن
تجاربها نموده اند و حکمای قدیم ایشان امراض سها ن را علاج کرده
ده اند و سخنان ایشان است که در میان آنکروه متداول است که سها
وان و بر طاران ازین سخنان استعمال مینمایند و آن بوسیله روی

خود میباید معارف این حال شخصی از اهل آن مجلس روی باقل ایشاء
کرد و گفت که چون قبل ازین در خط بعد از بوده و خط آن طایفه را اگر مطالعه
نموده ام طبع ایشاء داری باید که این کتاب را بلفظ تحم در اری تا
اهل این ولایت دست و فهمیده باساق استعمال نمایند که در عرصه
کار از تو یاد کار بماند و بعضی از یاران عزیز نیز بموافق آن شخص اقدام
نمودند و بگفتن ترجمه این نسخه تکلیف فرمودند پس اعلی ایشاء حسب المرام
ایشان بخود لازم دید که چون در فضا سپاه گیری و قوف از علم بطاری در
شأن عین حکمت است که گفته اند کمال معرفت در حکمت آمد حکمت عقل
و جان را قوت آمد لکن تکلیف دوستان در سخن داشته قبول نموده
در تاریخ غزه شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۰۰ شروع در این ترجمه کرده در تاریخ
شهر مذکور با تمام رسانید و نام این کتاب را ترجمه بطاری نام معلق شد
باین و پنجاه چهار باب و یک خاتمه هم شمار نمود **باب اول** در وصف
اسبان و چگونه بودن لون و نگاه داشتن ایشان بطریق مقتدیان **باب**
در اسبان و علت و علامت امراض و علاج آن **باب** در شناختن نکی
و بدی عیب و هنر اسبان **باب** در خاسته و مانع و دل و غیره و عضنی

اسب استعمال

اسب استعمال نمودن آن بطریق حکماء و آداب ایشان **خاتمه** در نصیاح
استعمال و بموقع رسانیدن علاج هر کدام علت و عرض نیاز مندی
مصنف این ترجمه کجیع اقران **باب اول** در وصف اسبان و چگونه بودن لون
و نگاه داشتن ایشان بطریق مقتدیان و این ده فصل است **فصل اول**
در وصف اسبان بدانکه ارسطایس حکیم میفرماید که چون خواهی آسبک
را از بد فرق کنی باید که اول نظر کنی که بلند و درآم باشد و لب بالای او از
لب زیرین درازتر در میان زود نشسته نشود و بینی او بلند و فراخ و
کشیده باشد و پشت او پهن و سینه فراخ و دندان سفید و پوست هر دو کمر
ش سلیطه و دور آن و میان هر دو گوش فراخ و بسمل گاه باریک و از هر دو
سوی کردن مایلده و بین کردن سلیطه و سینه دراز و نه کوتاه و موی دم دراز
و استخوان دم کوتاه و موی دم دراز و میان دوران معلق و سبب فراخ
و کشیده و هر دو پهلو فراخ و شکم مدور و جریده و ساقها باریک و ستم
بلند و مدور و سیاه و پشت کوتاه و تنگ گاه میانه و تهیگاه باریک و چشم
سیاه و مژگان دراز و پال و دم سیاه و نرم بوده باشد چون خوانند که
فرق اینها کنند باید که از طرف راست ملاحظه کنند و احتیاط باید نمود که

که در کتاب

که در کوزه لنگ باشد شب که روز ز کوزه چوب دست نبود که اینها همه عیب است
و باید خورد موی و هر بسیار باشد که هر آنکس که بر او سوار است تا حرکت کند و
دست چنانند آگاه باشد **فصل ۱۴** که در لون سب که چگونه بکار آید بدانکه حکما
محقق اند که از جمله رنگها **کیت** یعنی کمر و اگر خاک کون بود خوب تر است
یعنی که رنگ در کما و سر ماصور بوند و رخ کش باشد **۱۵** و سفید و کبود و زرد
هر سه یکت هستند هر گاه خصیه و میان خایها سیاه باشد و مقعد و ساق و ستم
و بال و دم نیز سیاه باشد بی نظیر است **زرد** سب آل از جنس نیکو بود اگر
بغایت زرد باشد کربال و دم و سینه و پیش چشم و لب و مقعد و خصیه و میان
رانها سیاه باشد و ستاره پیش باشد **سند** هر گاه سمندر را نیز آنچه سب
زرد نشناخت بی نظیر است **کلون** باید که کز رنگ بود **۱۶**
سب سیاه باید که براق بود چشم سرخ نبود در هیچ عضو او سفیدی و سرخ
مادر زاد باشد و لب زیرین او سیاه بود **قول بزرگ** که بود که نیک باشد و اگر
واقع باشد مادر بود **۱۷** بیشتر بد باشد اگر اتفاق افتد که چشم و مقعد
و خصیه و ذکر و ستم و دم سیاه باشد بدست قایم میتوان گفت و اگر بدین
بدین صفت نیز سب زرد باشد نیک است **ابلق** سب ابلق از هر لون

ناسوره

ناسوره والله اعلم **فصل ۱۸** در نگاه داشتن سب از آب شرط آن است
که هر گاه سب آب داغ باشد هموار برند و ندوانند و اگر ممکن باشد لحظه
بعد از آب دادن توقف کنند و بعد از آن برانند و در سفر باید که چون
بمزل باشند فی الحال آب ندهند تا نیم شب شود و بعد از آن آب و علق و
اندا تا آسوده شود والله اعلم **فصل ۱۹** در نگاه داشتن سب از جو و گاه
و علف شرط آن است که هر گاه جو با سب بید باید که جو را نیک پاک کنند
که کلوخ و سنگ ریزه و سب کین جانور آن و مرغ آن و چشم گو سفید و پر مرغ
باید که نیک ملاحظه کنند و شرط علف دادن آن است که باید اول قدری
علف بدست بدهند تا بخورد که علف را نیم خورد کند و باید تغاری بر از آب
حوالی سب بوده باشد و قدری نمک در آن آب کرده هر ساعت از آن آب
تغاری بر علف پخش کنند و اگر کسی از دشمنی اندک خمر زهره یا خرق و یا خرق
مصرف در میان جو و علف با سب بدهند در ساعت بخورد و در آن خوردن
اینها آن است که خوشترین را بر زمین زند و بلرز **علاج** آن است که یکم
غن کا و کرم کرده در کوی سب ریزند که نافع است والله اعلم **فصل ۲۰** در نگاه
داشتن سب در فصل زمستان بدانکه قاعده حکما آن است که زرزستان باید

را در آفتاب بنهند خاصه در فصل پاییز که علقها از آن در آب هم رسد حبه آنکه
هوای عصر نزدیک بام است سرد میشود و آب ز کام میگردد و تنه
میشود و اکثر روز کار علق صفا و منقا و در سب از آفتاب فصل پائیز
درستان عارض میشود و الله اعلم **فصل ششم** در محافظت کردن پشت سب که
ریش نشود و کوفت نیاید شرط آن است که چون اسب را یکفرسنگ راه رانده
بشند باید که از اسب فرود آیند و تنگ او را نرم کنند و زین و بند زین را راحت
دهند و باز تنگ را استوار کرده سوار شوند و بمنزل رسند فی الحال فرود آیند بی قفس
زین را از پشت سب بردارند و در همان لحظه پشت سب نهند و تنگ او را
نرم بکشند و ماعرق او خشک نشود زین بکنند و اگر از راه دور آمده باشد سب را
نرم نرم بگردانند تا عرق در پشت او خشک شود که تا کوفت و خسته نشود و اگر در رستگاه
بشند چون بمنزل رسند پشت او را تنگ بپوشانند و زمانی صبر کنند و بعد از آن زین ب
گیرند و اگر صبر کرده زین بگیرند سب پار و بگردد و علقه با بدید و الله اعلم
فصل هفتم در فرزند کردن سب شرط آن است که هرگاه خواهد که اسب لاغر را فرزند
باید که جو او را پاک کرده بشویند و بیه یا نجی میامیند و بدهند همیشه باید که جانی نو
را پاک خشک بکنند از آنکه تازه و فربه شود و دیگر آن است که تا مدت چهل روز

در آب

در یکجا بشیند و از طریق پروان نیارند و سواری کنند و آب و علق در همان
جا دهند جو را چنان پاک کنند که اصلاحش بدو شده باشد و باید پنج چیز بخورد آن
اسب دهند جو و کدوم و گاه شسته و یا نجی و تخم جنجاری و برک خشک که ترکان
او را ایم گو با حی گویند اما جنجاری را هر روزی یکصد و سی درم دهند و هر روز
دو نوبت تیمار کنند و علق او را تا آفتاب فروخته بشند بدهند و در هر روز
دو مرتبه آب دهند اگر ممکن بشند هر روزی و الا هر دو روز دست و پال او
را با آب گرم بشویند و ناخنهای او را پاک کنند و هرگاه بدین طریق نگاه دارند
بغایت فربه شود و الله اعلم **فصل هشتم** هرگاه خواهد که اسب را از جامی بدرا
رند چنانچه بدستوری که گفته شد بعمل آورده بشند و سب را فربه کرده بشند میباید
سه روز هر روزی یک مرتبه زین کنند روز اول یک ساعت روز دوم تا چاشتنگاه
روز سوم تا وقت عصر سوار شوند و زین را بردارند و روز چهارم زین کرده سوار
شوند تا یک تیر بر تپ راه بروند و جوت نماید و بنهند و دو ساعت زین
او را بر بندارند و روز دیگر سوار شده و تیر بر تپ بروند و بعد از آن هر روز یک
تیر بر تپ زیاده کنند تا اینکه بمنزل بروند لیکن ندوانند و عرق دار کنند و مند
نرانند و باید که اسب را با اختیار خود که از رند که راه رود پس هرگاه بدین شیوه

مرد

سوار می کند و از جام میرون آرنند هرگز در راه نماند و در راه سستی نکند و مرکب را
برای برای خاطر تمایل ساند و قاعده آن است که در وقت سواری در راه
زفتن در بالای آب بسیار سخن نگویند و بجواب نروند و مکرر دستها و پایی نمانند
و نیز نزنند که آب ازین حرکتها راه رفتن خود را فراموش و گم کند و باید که در
وقت سواری اول مرتبه چند کام تنه برانند و بعد از آن کمال خود که از نند که راه
رود و اگر در راه آب به بند میروند بود و لیکن در وقتی که تمایل رسیده باشند
و علق زود نتوانند داد تا آب خود بطلبند و آب و علق بطلبند پس آن است
که دستها بر زمین نزنند و شوید کشد و پتایی کند و در روز سرد ماعرق شست را
خشک کرده آب و علق میهند بهتر خواهد بود و باید که آب را پی نعل سواری نکند و
اگر اتفاق افتد که در راه نعل او افتاده باشد و فعل دیگر حاضر باشد و آب وانی دور
باشد و آب نعل راه نتواند رفت میباید که ورق سبز که در مرغزارها و پیشها
میباشد اگر ممکن باشد و در آن حوالی ببرد او را بگرداند و شکم او را بشکافند و نیز
ناخن آب را بخون او بمالانند و آن آب لنگی نکند و اکثر مردم بر روی عروق
م این چنین کنند تا که تمایل رسند و الله اعلم **فصل** بدانکه هرگاه سپاهی در روز
مصافی به سپه خندان سوار شود بغایت تنگ است زیرا که آب العمی زیر کمر و زانو

دل در غم نماند

دل و غیره تنگ میماند و خود را بلکه صاحب را نیز از ضرب تیغ و حربه دیگر ملاحظه میکند
ناگاه ضرب جراحتی بوی سدا تاب آنرا دارد در آن در مط صحت را بموضع خود
برساند مگر آنکه مجوری بستههای او رسیده باشد **فاما** مصنف این ترجمه چنین
گوید که خود در جنگ جمعی لشکر دهند و در ولایت دارالقره رفتند که در حوالی
قلعه که بقعه خود مشهور است عبا کر نصرت تا شرف لباس واقع شود حاضر بودم
و بر شی العین ملاحظه نمودم که کبر عس آب تازی شرا که یکلا کیت لون جوانی
از قرلباش سوار بود و از جانب لشکر مخالف یک دست آن آب از قلم بکلوله بان زد
و سگته بودند چنانچه آن دست سگته آذین بود آن آب چنان خشم نماند
فارس خود را بکنار آورد و سوار از پا در افتاده و اکثر مردم این حال را ملاحظه
نمودند و تعجب و تحیر میبردند و الله اعلم **فصل** در سواری کردن و تازیانه زدن
شرط آن است که در سواری پایهای را بر کرد گاه آب بسیار تر نماند با شتر
تازیانه برانند و باید که تازیانه از کتف بافته باشند و باید که پای از رکاب سوار
نیارند و سخی بسیار نکوبند و آب کند و کران و بطی رود و تولید طبع شود و
باید که در سواری بسیار بوده باشد و پای در رکاب سبک باید داشت و تند
جست و جلاک بر نشست و هرگاه که مردم بر سبست نشینند آب نیز کاهلی کند و

دلم

ست و چاک را در پشت خود نیک شناسد **فاما** در باده و طاس خفتن
 طریق آن است که هر گاه کسی خواهد که آب خود را با آب غیری بشترط آن
 نذاول باید یکدروز در جای تاریک بنهد و در آن شب که عاصف
 خواهند دو ایند علیق او را کتر بدهند و روز بکوش آب بگویند که تر آب
 غیر خواهند دو ایند از خود غافل مشو و این مثل در میان ترکان مشهور است که
 آبی که تازی نژاد و اصل است این سخن را در گوش خود بقوه جسمی که دارد
 نگاه میدارد و خود را در هنگام دیدن غافل نمیزد و صاحب خود را بخشد
 میگرداند و دهنه و لجام خود را مکرر میاید و شیده میکشد و دستها بر زمین میزند
 و زمین را میخورد چنانکه ملاعبه الرزاق در تعریف این **گفته است**
 سمندی چون نگاه یابد کوش **سبک** از جا در آئی همچو آتش
 سبک و ترزبوی کلن بچولان **نسیم** صبح میدانش گلستان
 برقص از جلوه جان نشین **بجن** از ناز جوان نازنین تر
 چه آب دیده عشاق خود رو **چه** خوش ناله پی مهنه در دو
 ز سرعت کس نمی چند بر هوش **که** تواند سید از پی نگاهش
 بدو پی نزم رو چون کل بر آب است **ز** سرعت چون دعای سحاب است

لکانش

نگاهش دور بین چون فکر عاقل **ستایش** رست تر چون غم کامل
 کھی چون موج بر دریا گذارش **کھی** چون شعله بر آتش قرارش
 ز مغرب تا برار و فعل او برق **فد** چون آتش خورشید در شرق
 چه خورشید بیک فعل کران ضرب **بیک** جستن رود از شرق تا غرب
 چه چشم دلبران پی باده سرخوش **چه** خوی نازنینان تند سرکش
 و شرط دیگر آن است که در آن وقتی که بجهت دو ایندن آب را از طولیله
 می آورند تا بآول میدان گاه سوار شده عنان او را بدست بکشند و گاهی
 قرار گاه که میسند سوار شوند به پیش کھل او نشیند و همی آب زنند و پای
 خود را بنیازند و بشکم آب نزنند و عنان او را یکبار از دست نگذارند
 و مکتوبت باز یانه اش را بکشند و خود را در پشت او اندکی بچوبانند و عنان
 او را آهسته آهسته دراز کنند و عنان را در دست بگرفت نمهند از بند تا آخر
 میدان هر گاه بدین طریق بدو ایند متوفیق پروردگار از آب غیر بگذرد و شرط
 دیگر آن است که در وقت رجعت از آخر میدان گاه باید که هموار برانند تا
 باز بآول میدان گاه سهند و بعد از آن پشت او را خوب بپوشانند و بطول
 در آوند در یکمانه بنهند و به تکرار جای او را بگردانند و گاهی باندرون آب عتیق

براند و دیگر آنکه و دیگر چند آنکه علیق اورا کم کرده اند روز بروز زیاد کند تا
بقاعده اول برسد و جوار را یکبار زیاد کند و هر گاه دندان کرم را بپزد
شتر دوزند بقدرت پروردگار آن است از دوانیدن و از راه یافتن
اصلا آسپس نرسد و الا علم بالصواب **علاج** در سبب علت و امراض و
علاج ایشان بدانکه بمویدی که حکما فرموده اند و تجربه کرده اند در این باب
گفته میشود **الامراض** یکی **بها** و **اولا** هر گاه سر سبب درم کند این است
که در جای علف زار جانور کزیده باشد و یا خود بشمنی چیزی بخورد و داده باشد
مثل علف زهر دار که ترکان اغو گویند و یا کیا هست که قرار چادوت
یو گویند و یا جانور چیست که آله کلنگ گویند و بعضی در رایج گویند و مثال
اینها چیزهای مقروعه علامت اینها آن است که ناگاه سر سبب درم کند و
سبب خود را بر زمین زند و بلرزد و اگر چشم او اشک روان شود و نفس او
گرم و زود بر آید و بر جهد و پرتای بینی را بلند کند که اینها علامت
داروی زهر دار خوردن است و علامت جانور کشتن آن است که سر او
درم کند و از زمین و پستی او زرداب فرویزد و سر بالای توانست برود
علاج چغندر خوردن آن است که یکروز صغیر پنجاه درم در روغن زیتون درم

باقدری

باقدری تر باق اربعه حل کرده در پنی سبب برینند و قدری شیر در کوی
او بریزند نافع است **علاج** جانور کشتن آن است که از لبهای او چند جا با
ستره بشکافند و تر باق اربعه خج درم و خمیر گرد کند مسمی درم با هم بکوبند
و بسره اسپس بندند و قدری شیر در کوی او بریزند و اگر در نوبت این معالج
را کنند شفا یابد و اگر بدینها به نشود باید که قدری به درانه و پودینه و کل خطمی
و اگر ترکی و سفید سیاه و برک سیر تازه و برک تیره و خورده گاه گفته درم
بجوش دهند و در پنی آن سبب بریزند سر و گردن آن را بپوشانند و گرم نگاه
دارند تا وقت سر کشدن و بقراط حکیم گوید که در علاج این هر دو علت
باید که چند دانه سیر را بکوبند با روغن کاه و روغن کنجد و سر کین کاه و
روغن خانگی درم بسهند و بسره اسپس بندند و یکروز یکشب هم چنان بسته
مانند و بعد از آن تخم رازیانه را بجوش دهند و نمک بیا داخل کرده سر سبب را
بشوند که چغرت **هکاه** چشم یکس کند یعنی در کج چشم او بسته شود **علاج**
آن است پرده زردی که اندرون کر دکان میاید خشک کرده طغره بهم که
ناخنه گویند و این علت است که چشم چسب برکی برمی آید و بر روی
دمک میدود و دمک را بپوشد چنانچه در المال تیمار کنند سبب ناپسندید

علف

علت در چشم انسان نیز می باشد **علاج** آن است که اول خمی را بکشد و خون
او را که ماکرم چشم است بپکانشند و اگر به نشود آب بپکانشند و تازی که از
کیمیوی زمان بسوزن باریک کرده از زیر آن بگذرانند و هموار بکشند و با
سهته تند آن را بپزند و بعد از آن از نرروت و صبر سقوطی را بر هم بکوبند
و با نهمه بنر حل کنند و بر جای رک بریده گذارند شفا یابد و اگر از ضربی چشم
است سفیدی ظاهر شود **علاج** آن است که استخوان ساردی را بکوبند و به نر نر
روز چشم بکشند که نافع است **نوع دیگر** فضا خشک آدمی را بکوبند و با ماسوره
چشم است سفیدی را بر طرف کند **نوع دیگر** دونه مرتبه در وقت صبح است
در دهن گرفته چشم است سفید که حرج است **هرگاه** کام آب درم کند و گاه با
بجوش نذ این علت را طمع کوبند سبب آن است که جوادر او را دیده باشند و یا در
هنکام جو آب یک در نر دیک و جو خورده باشد علامت آن است که جو کم و در نر
و در کام او جوشش ظاهر میشود و جو را باب دهن تر میکند **علاج** آن است که از
آب را بکشند و او را بلند بر دارند و با جوالدوز و با جو آب که خشک که سر او را
مثل جوالدوز تر کنند و بر کام است سفید تا فرود و خون بر آید بعد از آن نمک دکام
او میفشانند تا دفع شود **نوع دیگر** هرگاه در چشم آب چه تل بر آید **علاج** آن است که

کدام

کل قرطم را بکوبند و با زده شخم مرغ بکشند و چشم است سفید آن علت دفع شود و
چشم است در در کند علامت آن است که اشک مکرر ریزد و سفیدی چشم او بر خشی
علاج آن است که قدری کف دریا کوبیده و بخته با ماسوره مشه نوبت چشم او بر نر نافع
بود **علاج** آن است که چشم است سفید **علاج** آن است که گنجهای چشم
او دفع کنند اشک لادن بر طرف شود و دیگر جو کند **نوع** در علت سر هر گاه
آب در میان جو و گاه فضا که به یا موش و یا جانور دیگر خورده باشد علامت
آن است که سر آب چنانچه قبل ازین گفته شده درم کند **علاج** آن است که قدری
عسل را که در قفه در کلوی آب ریزند و از رک کردن او خون بکیند نافع بود **هرگاه**
هر گاه ذلولو در دهن است سفید علامت آن است که مکرر زبان بیرون کند و
رون کشد و کام خود را پلید و بر نر در **علاج** آن است که دهن است را بکشند
اگر نر دیک باشد باید نمک پاشند و زلولو را بکشند و یا خاک پاشند و پارچه
در دست گرفته ذلولو را بکیند و بر کشند و اگر ذلولو در بوده باشد دست سردی
که چوبی را بنیه بچند و باب نمک تر کنند و بدرون کلوی آب فرود کنند و زلولو
برسانند آن ذلولو کشنده شود و بیرون آید و اگر در اندرون فرود نر بود نماید یا
که روغن بادام در روغن کیند و روغن کیند در هم بکوشند و نمک داخل کرده

در کلوی

کلوی سبب نیند و نکند شود و پیرون افتد **علاج** دیگر بکند قدری او طولی
دوس در هم کرده در آب خیسایند و صاف کرده در کلوی سبب ریزند آن
ذو خود با سانی پیرون افتد **علاج** زبان سبب درم کند علاج آن است که از
دو جانب سینه سبب خون بکشد کثیر و کلک اوقی را بچوشند و مغز خیار
در و حل کرده بوره سفید از هم که ام نیم درم داخل کرده نیم گرم بچوشند و بزبانند
آن سبب نیند و در نوبت چنین کنند شفا یابد و اگر بشود زبان سبب از دهان
پیرون کنند و چند جانشینتر زنده تا خون فروریزد و بعد از آن روغن بنفشه
آن علت درم بر طرف شود **علاج** که سبب چنان شود پس آن است که از سبب ما
فروریزد و کلوی او را میکرد و این علت کثیر اسهال ضایع شود و علامت او
آن است که کلوی سبب درم کند و گوشت بدن او پستی به تحلیل رود و در وقت
راندن آن سبب پهلوی خود شود بدن قران این علت تا سه روز یا پنج روز بود
بشد **علاج** آن است که اول از دست او خون بکشد و لیکن خون بسیار نرود
و باید روغن تخم گدو و آرد جو درم سه شسته در کردن سبب نیند و اگر بشود عدس
و حلبه و طوقا اوقی و روناس و تخم خطمی با یکدیگر برابر هم بکوبند و در آب بچوشند
و صافی کرده قدری فلوس خیار چنبر در وی حل کرده و چند عدد زرد تخم مرغ

کلک از آن

داخل کرده

داخل کرده میالایند و نیم گرم در کلوی آن سبب ریزند باید دو سه روز بچوشند
چنین کنند و اگر بشود مویز بی دانه و پنجه و عناب برابر هم و قدری جو کوبیده
داخل کرده در آب بچوشند و صافی کرده روغن بادام و یاروغن کبجد و قد
ری شکر داخل کرده نیم گرم در کلوی سبب ریزند و چند نوبت چنین کنند حنای او
بر طرف شود **علاج** آن است که قدری لادن و روغن زیت در هم بچوشند
نیده که ما گرم در کردن سبب نیند و یا بنجه و علف تر دهند و جو را نیز بچوشند
و بدهند که نافع است هر گاه سبب اسهال بهر سبب که سر فکری نیند پس آن است که از
عرق در آب داده بشند و در میان جو کاه پشم و یا پر مرغ و یا سورخوشه جو بود
بشد و بعضی از اینها در کلوی سبب نیند شده **علاج** که روغن کاه و شصت
درم و شیر صد درم و شراب انگوری صد درم در ظرفی بر آتش نهند که
همه با هم سه شسته شوند و دفعه دفعه در کلوی سبب ریزند و اگر بشود پنجه
شک که ترکان او لک کوبند با قدری زعفران در آب بچوشند و قدری
روغن کاه داخل کرده در کلوی سبب ریزند نافع است و اگر بشود دانه
سیر و لندک غسل با روغن بادام و یاروغن کبجد و یک عدد پیاز سفید با هم کوبند
پس در آب بچوشند و نیم گرم در پستی سبب ریزند و باید که پیاز و سیر را صاف کرده

بکوبند

بگویند و آب آن را صاف کرده و داخل روغن نمایند و اگر به نشود نیم شرب آب
 انگوری کوفه و نیم روغن کا و با هم میانیند و نیم گرم در کلوی آن آب بریزند
 سه روز کوفه و نورار رفع کند **فاما** بقراط حکیم گوید که بهترین علاج سعال آب
 این است که نه عدد تخم مرغ خانگی را در ظرف سرکه کوفه اندازند و بعد از آن
 سه روز هر روز سه عدد تخم کلوی آب اندازند که سه روز کوفه و نورار رفع
 کند و صاحب ترجمه نیز گوید که خود این علاج را امتحان نموده در دست و مجرای
 و اگر قدری و آنچه سیاه و انگور سیاه با هم بپوشانند و پیالایند سه روز هر روز
 یک کاسه صاف کرده در کلوی آب بریزند سه روز او بر طرف شود این نیز تجویز
 است هرگاه علت صفا و متقا و در آب ظاهر شود بدانکه این
 دو علت یک جنس است اما متقا و صعب تر است و سبب این هر دو علت
 آن است که سر آب چاهید شده باشد و یا علتی از ضربی درش او بهر
 باشد و علامت آن است که از پیش آن آب رییم آید و جوگاه تواند خورد
 و آن رییم بدو بود و از بعضی نردمانند بود **علاج** آن است که اول قدری گندم
 را با چند دانه سیریم کوب کرده در آب بجوشند و با ظرف در درون توپره
 گذارند از سه روپیا و نیزند چنانکه بخار آن در پیشی آب رود آن علت کشنده شود

دریم بودم

دریم بتواتر فرو ریزند و اگر به نشود باید که پوست کوسخند را که تازه کنده باشند فها
 پشم دورا بریزد و گردن آب بیخند تا ماده آن علت بریزد و از پیشی فرو ریزد و اگر
 باینها به نشود از هر دو جانب کلوی اوسته جادع کنند و همان پوست کوسخند را بریزند
 بیخند آن علت رفع شود هرگاه بر گردن آب زخم شمشیر و تیر و حربه دیگر رسیده
 که رگ بریده باشد و خون بند نشود علاج آن است که بکند از زردت و مصطکی و جمع
 درخت کاج و زراغ خید و روناس با هم بگویند و بر زرده تخم مرغ بپوشند و بهر جای که
 خون آید قدری بگذارند و هم پی زرده تخم مرغ ادویه کار در درون جرحت بپوشند
 پاره پنبه کوبه بر بالای آن که بسته حکم بینند و چند روز بسته بماند و علف بنه بیند
 و اگر علف بنه جورا خیسایند و گایخسایند بپوشند و بعد از آن چند روز بکشند و نظر
 آن بر بالای آن زخم گذارند آن خون بسته شود و زخم بپوشد کرد و اگر این ادویه
 کا خاطر نموده باشد خراطین را بگویند و از آنک خون همان آب داخل کرده باز
 گندم خمیر کنند و باینکه گویند بان جرحت بپوشند و چند روز بسته بماند در وقت کشیدن
 بار روغن و یا پیش جرح که ده بکشایند و بدانکه خراطین گرم سبب است که در جایی
 نم دار میشد **علاج** آن است که قدری نمک ساییده با قدری جو کوبیده
 بدرون آن جرحت بپوشند و پاره شک آب را بر بالای آن گذارند حکم کشند

خرطین

ک

مکرر آن پاره شک را بشیر تازه بیالایند و باز بنیند بعد از یک هفته بکشند آن
جراحی خشک شده باشد **علاج** است که در کردن بهمه سد هر گاه این علت
ظاهر شود علامت آن است که آب کردن خم نموند کرد و سر نیز نموند **علاج**
آن است که اول از هر دو بازوی او و یا از هر دو موی کردن او خون بکند و اگر
به نشود قدری چند پسته باروغن کلج و چند دانه سیر کوبیده بچوشند و اندکی
نفت سیاه داخل کرده که ماکرم کردن آب مالند و اگر بنشود در بالای رانوی آید
و در اندرون ران او رکی است که از آن رگ سیطر تر رگ نیست و باید که آب کباب
ببفکنند و آن رگ را بسزند و خون او را بکیند و قدری از رد جو تخم خنثی و صبر سحر
طری کوبیده داخل آن کنند و پنج عدد تخم مرغ بر بالای آن بشکنند و خیم کنند و
بر بالای کرباس خام بیالایند و بر بالای جراحی بنیند و بعد از یک هفته بکشایند
و آن کرباس را بشیر تر کنند و یک روزم چنان مالند در روز دیگر بکشایند و قدری
شیطرح هندی کوشینه خشک و تخم کاشنی درسته من آب بچوشانند که در من
مانند آب را در کلوی آب ریزند ازین علت خلاص شود **علاج** آن
که بیکرند موی نهفت درم و ترشاله بدستور چند عدد زرد تخم مرغ درین آب بک
کاسنی چوشانیده و صاف کرده بکشد در جای بلندی گذارند که هوا بر آن

گذارد

بگذرد و صبح الصباح در کلوی آب بنیند و اگر صاف کرده بر نیز بنیند می تواند بود و
روز بدستور استعمال کنند این علت رفع شود **علاج** آن است که در جراحی و بطن **علاج**
هر گاه آب را بی پیش سینه درم کند سبب این علت آن است که بسیار در کباب
بسته بند و سواری کنند و علامت آن است که آن آب بسیار میخورد و کباب بکنند
و یا مثل باد چیزی بعروق او می رسد و وحی لشکد و اگر بر درم او دست گذارند
برج جهد و نمیکند در دست نهند **علاج** این علت آن است که از دستهای او خون
بکیند و اگر بنشود پاره پوست بر او بچوشانند و قدری بسوس در و داخل کرده
بر آن درم بنیند و بکشد مالند و اگر بنشود در سه جاسینه او را داغ کنند که درم
از او بر آید مکرر روغن کاه و مالند این علت بر طرف شود هر گاه آب جو کوبیده
سبب آن است که جو زیاد از قاعده خورده باشد و یا کدم بسیار خورده باشد
علامت آن است که فی الفور پرمهای او گرفته شود که راه نموند **علاج** این
علت آن است که اول آب را با سر و عین برانند چنانکه سینه شکم او را آفت
کرد و لیکن آب بخوراند و ساعتی در اندرون آب نگاهدارند و بعد از آن از **علاج**
او خون بکیند و قدری روغن کلج گرم کرده بسینه او مالند و باید که آب و جو معری
او را در دست و کم بدیند شفا یابد هر گاه در دست و پای آب علت سر آید ظاهر شود

و علامت آن است که پشه چند پرون آید باید که این شکل را بچشمه سراسه
 آب بنویسند در روز چهارشنبه دیگر در میان یال آب بنهند و در آن وقت
 که بسته اند باز کشند و در آب روان اندازند که مجرب است و در کوه اویط
 شود و درم کند و اندک بکند و اگر فی الفور علاج نکند پشه ما و افزان سکنند
 و آب از کار بیندازد علاج این علت آنست که مرتبه اول درم جابره سراسه
 ظاهر شود باید که همان بتره اول را وضع کنند تا زیاد نشود و اگر از علت سراسه
 پاشی آورم کند و بتره پرون نیاید و آن درم سخت و سطر بند باید که پشه تازه را
 در کوه که گفته گذارند مثل رحم شود و یکدانه مرکب موش داخل کرده با پنبه گویند
 بر دور آن درم بنهند و یکشنبه بماند صبح بکشایند و باروغن
 کاوچر کنند و با پوست دند بر دور او بنهند هر آن بتره که در زیر جلد بود
 بشد جو شش کند و پرون آید و بعد از آن قطران را چند نوبت بالند بطرف
 فن شود **فوج** دیگر این علت را علاج آن است که گیاه است که ترکان توکلکی قو
 یروقی گویند هر گاه این گیاه را پیش از طلوع آفتاب بچینند و مانند جوریزه
 کنند تا پست روز هر روز قدری داخل کرده با آب با سبب بند بر طرف شود
علاج دیگر آن است که یک عدد فلوس چندیناری از پیش کا کل او جلد پیشند او

بیشتر

بیشتر سوراخ کرده آن فلوس را فرو کند چند آنکه آن فلوس در زیر جلد پیشند
 او بخلیل میرود سراسه او میزند **فانا** صلب ترجمه گوید که خود را امتحان این علاج
 کرده درست و مجرب است **علاصم** هر گاه آب را این علت ظاهر شود آب آن است که
 از میان دو گوش او در کی سطر شود و از آن رکت ماده از سر فرویزد و دور کش
 دیگر حرکت کند از سینه و زیر شکم گذشته از زیر ران او بیای لوریزد و آن
 رکت را عروق مجوز گویند و بنیاد این رکت را در سینه ظاهر شود بی سوراخ شده
 بیم و خون و متعفن بر آید و هر گاه در یک طریقه با او سبب بند شد علت این
 آب بان آب سراسه کند **علاج** این علت آن است که اول زنج زرد و گوش در
 کوچ و بوره از منی از دم که دم یکدم و مرکب موش نیم درم بگویند با هم بنهند
 با عرق کل سبب بند چنانکه مثل رحم شود و بتره جدا گانه ضما کنند
 و یکشنبه بماند صبح بکشایند و قدری صابون رقی و زرد تخم
 مرغ باروغن کاو در ماون گویند درم سازند در یک روز دو بار ضما کنند
 آن علت رضع شود و اگر به نشود علاج آن است قطران بر آن بالند و
 از آن چند نوبت آن جدا گانه با آب گرم بشوید و بکیند و بکار و صمغ دخت
 کاج و انزروت از دم که دم دو درم و دروغن زیت پست درم و موم یا نروده درم

دروغن

در رخسار کاوده درم در هم سخته در زیر وی کرده در نور چینه چنانکه مثل مردم شود
بعد از آن ضاوت کند و اگر جراحی سینه او در هم پیوسته باشد و رگ آن ظاهر باشد
آن رگ را در پس گوش او بباید و بنزند و اگر در پس گوش نتواند یافت بر
میکنند و سینه او را تیغ دلاکی بشکافند و در اندرون آن زخمها مثل ماهی
عدو و ما باشد آنها را برید و با صغ درخت کاج داغ نمایند و در جای که ضعیفند
نبوده باشد با صغیر داغ کنند و درون جرح را کچ پر کنند و از بالای آن قدر
قطران بپزند و اگر بشود یک کپا هست که بزبان عربی تخم گوهند و رو می تر گویند
در پستیهای کوهها میروید و بر کوهها را زیاده مانده هر آنکه که آن کاه را بکنند
شیر مثل علامت خضام باشد و باید که آن گیاه را در بلندی بکارند و آن کس را سه سینه
بر دور او بگرداند و بعد از آن گیاه را در کرباس کبود دوخته از گردن آن کس بیا
و نیز بد جگالت الهی چند آنکه آن گیاه خشک میشود آن علق نیز بر طرف میشود و جری
نوع دیگر و اگر نشود علاج دیگر آن است که سه روز بخواهد هر روز دو درم زرنج با قوی
سوس و عشقه پی برک که در باغها بدخت انکو می خورد و هم او را یا دور از ریزه کرده
و خشک کرده در میان جو کوزد آب دهند و با آرد جو خمیر کرده در کلوی کس اندازند
نیز میزنند و بدانکه این عشقه را بعضی ملک سبزند گویند و جو او را کمره از فاعده بکنند

چندانکه

چندانکه او را زیاد بخورد کس دهند فایده بیشتر دهد بعد از آن که آن جراحی است
شود و اثر آن در سینه بسیار باشد باید که قدری شوختر یعنی سیاه دانه و سرکه که در
هم جوشند و در هم کنند بر اثر آن جراحی ضماوت تا که اثر آن جرحت بر طرف شود
و مو بر آرد و اگر این علت بدین علاجها نباشد باید که از روی اعتقاد تمام این
آیه کریمه عظیمه را بر سینه بخوانند و بعد از آن عدو و کاه بر آمده بوده که زنند و
بر هر که می گویند که میزنند بکنوبت بخوانند و بر آن که بدنند بقدرت حق سبحان و تعالی
و از برکت این آیه آن علت از آن کس بر طرف شود و آن آیه کلام مجید این است
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و با ا
محي انوار الناء و بالحق تنزل و بالحق الا عظمه من ابي شفي خلقه
من لطفه خلقه فقد ما طباق الكاه و در دست و با و پای کس علامت
طباق ظاهر شود بدانکه این علت اکثر در جانب چپ سینه و در جانب راست کمر
واقع می شود و این علت آدمی نیز میشود که آن را و خش گویند و هر گاه علاج
علت بزودی رفع نشود ناخن کس را از کار می اندازد و علامت آن است
که زبندگی کس که میزند ناخن و دستکاه موی بوده باشد جوشش کند و زرد
بتر آرد بدانکه این علت دو نوع است یکی سینه یکی مزه یکی ماده علامت آن است که

در یکجا ماده و در دو جا ورم از زیر جلد بلند میشود و زرداب بر می آید و علامت
ماده آن است که بر دور ناخن جوشش میکند و از تاحی بر نما زرداب می تراود
علاج که بیکرند مانوج ده درم و راج سفید پنج درم و تخم خزل یک درم و لندلی انترود
همه را با هم بکوبند و در پیوند و قدری غسل داخل کرده بشنند مثل مرجم کند جرح است را
باب گرم و صابون پاک بشویند و خشک کنند و بعد از آن مرجم را ضا و کنند و با
پاره کر باس بپسندند آن علت بر طرف شود و اگر بشود قدری کچ را در پاره
کر باس بسته در طرف اندازند تا ساعتی بماند و آن آب را بر نیزند باز آب کسب تا
هفت مرتبه چنین کنند بعد از آن مردار سنگ ده درم سفید اوج قلعی و کور در و
سجادر و راسق از هر کدام پنج درم و روغن زیت پنجاه درم و آن کچ خیسیده را
باین دارو در کا وون کوبیده قطره قطره سر که بر آن چکانیده مرجم کنند و هر
دو نوبت ضا کرده بپسندند بعد از آن پسته خوک را که در ختمه بماند آن علت بر طرف
شود آن جرح را باقی که شمان در وجودش پسته بشویند چنانکه خون
بر آمدن گیرد و بعد از آن کدو را بسوزانند و خاکستر آن را بر روغن بلسان داخل
کرده مرجم کنند و بر کاغذ کبود مالیده بر دور ناخن از بالای زخمها بپسندند
و بکنار تا خشک شود بعد از آن پاک بشویند و مردار سنگ را کوبیده با هر روغن که

بهر

بهر سرد مرجم کرده ضا و کند آن علت بر طرف فاما در علاج این علت هیچ غنی
بهر از پسته خوک نیست و جرح است و اگر استغفر شود بداند که این علتی است که
اسبهای اسب از بالای ماده فرود برزد و علامت آن است که بازوی اسب درم کند و طویل
شود که دستها را حرکت نمواند و در علاج این علت آن است که اول خون نیک در بعد از آن
بر کختلی و سوس و بر کسیر تازه در سر که گزیده چند آن پوست نند که سر که برود و در جرح
و بعد از آن بر آن ورم بپسندند که فرود بکشد بسته بماند آن ورم بر طرف شود هرگاه
بیشود باید که قدری چاه بر چند پسته و چند دانه سیر و قدری اوشم را با هم
بکوبند چنان که مرجم شود که ما گرم با آن ورم بازوی اسب بپسندند و چند روز مرجم چنان
بسته بماند آن علت بر طرف شود و اگر پاره خیلک مر را در طرف نمک گرم کرده در
دور بازوی اسب بپسندد و یک شب چنان بسته بماند نیز می تواند بود و اگر ماده بلند
شود و نرم شده باشد بیشتر زنده و بر فوق آن ماده قدری آرد کندم و زرده
چند عدد تخم مرغ در هم شسته ضا و کند و حکم بپسند چند روزی هم چنان بسته بماند
علت بر طرف شود و اگر از این معالجات بر نشود علاج این علت آن است که از بالا
بالای طوبوق آن داغ کنند و مکرر یکبار اسب را بسته نگاه دارند آن علت بر طرف شود
هرگاه بر طوبوق زنده علاج آن است که چند عدد قاج سفیدی که در بعضی ملک

بگوئی گویند و ترکان آشوق گویند باید که بر سینه حکم بینند و بر پای آب بینند چون
 روز مکر آن آب سوزان شوند و بسخت برانند آن عادت را بر طرف کند هرگاه
 جلد ظم دست آب مانند ادای درم کند و آن درم سخت در رکها بوده باشد و این علقها
 را ترکان قرد قوش گویند و این علق در دست و در پای آب بکشند و لیکن در
 دست پیشتر بکشند و علامت این علق آن است که قلمهای آب چند جا غده
 سخت بر آرد و اگر زود علاج نشود آن غده ها مثل اسفنج شود و دست و
 پای آب ناقص کند علاج این علق آن است که پوست درخت پدتر را بر سوزانند
 و خاسته آن بگویند و جانوری است که نام او بتازی و زار بچ و بر روی آبها
 چغی و ترکی الک کلنگ کیند لون آن جانور چنان است که مثل زنبور پیشتر و خست
 و خالهای سیاه دارد و میزد و این جانور را با آن خاسته بگویند و قدری قرانقل
 پیده داخل کنند و بر بالای آن غده ها بینند و تو بره بر آب کشند و ملاحظه نمایند که
 مبادا در پیش پای آب رسد که فی الحال آن آب را بکشند و اگر بوی او بمشام
 است را تیر دارد و آنکس نیز بدان نباید ساینده که زبان دارد و فاما بدان علقها
 قطع است و اگر بر شود علاج آن است که ریشه درخت ابریشم را خورند کرده بگویند
 و روغن گاو داخل کرده بر دست آن آب مالند آن علق بر طرف شود و اگر

بین علقها

بدین علاجها این علق بر طرف نشود باید قدری خمیر آرد کندم را در آتش تا آب داده
 که ما گرم بر بالای آن غده ها یک یک بگذارند و بر دارند و مگر چنین کنند تا آنکه غده
 با بر طرف شود و اگر سپرز که سفید را نیز بدستور خمیر مذکور عمل کنند مایع است اما
 مصنف این ترجمه گوید که خود علاج خمیر و سپرز را امتحان نموده دست و حرکت
 هرگاه از بسیار است آن دست و پای آب درم کند علاج آن است که اول
 خون بگرد و بر کسیر تازه و بسوس کندم بچوش نند مثل مرجم بر درم آن آب بینند
 و سه روز بسته بماند و چون آبکش بماند آن درم بر طرف شده باشد که حرکت آب بر
 بدست بیای آب آب سیاه فروریزد آن است که جای او ناتیمه و تر بوده باشد
 علامت این علق آن است که آب کشند و گاه پای او با دست او می چید از
 آن است که مایه ناخن او از نزول آب متعفن میشود علاج این علق در دست
 و پای آب آن است که جگر بز قاله را در آب بچوش نند چنانکه مهر اشود و صفا
 کرده بمایه ناخن او که ما گرم بچکانند این علق بر طرف شود و اگر بر شود علاج
 دیگر آن است که سر که کفره و نفت سیاه بماند او برینند و اگر دیر علاج کند آن آب
 سیاه بیای آب نقصان تام دارد و هرگاه دست و پای آب بچوش از راه
 آمدن درم کند باین علق آن است که عرق دار آب داده باشند و یا از راه

دار آب

دور آمده نکر دانه زین گرفته بشند علامت آن است که دستها و پاها
او درم کند و یا شها با میهای او درم کند و راه نتواند رفت و قدم نتواند بردارد
و هرگاه به سخت برانند سکن در خور و چون پاره راه رود و عضوهای او
گرم شود با سرفراهِ راه رود و بعضی آب چنان است که هرگاه راه رود کشتاد
شود و درم از دست و پایی آب بر طرف شود و چون بمنزل رسد همان درم
عود کند علاج این علت آن است که قدری بسوس کندم در آب بجوشانند
و قدری نمک داخل کرده و بشند و درم کنند و بعد در آن درم بر بندند و کیش
مانند روز دیگر بکشند آن درم بر طرف شده باشد و اگر بشود و فصل آدمی گرم
گرم در پایی آن آب بر بندند که نیک است و جگر است و اگر بشود و درم کسیر را با
روغن کبکج و نمک و قدری او ششم داخل آن کرده در آب بجوشانند و درم کرده بر
درم بندند و اگر بشود و درم سفید چند دانه کسیر را بکنند و بقدری از درم خود
کرده ببول آدمی جمیع کرده که ماکرم بر آن درم بندند و اگر بشود چند جا داغ کنند
و بر بالای داغها پوست دانه کوسفند و پاره مشک روغن بر بندند تا زود درم
آید و بعد از آن باید کباب است که آن را ترکان قراوت گویند قدری از آن و
بوره از منی را با هم بکنند و اندک عسل داخل کرده درم کنند و از نیش کوفته قیله

سخنه

ساخته و بدان رحم الوده بدرون جرات آن داغها کند و محکم بر بندند و در
مرتب چنین کند آن علت از آن سبب بر طرف شود و هرگاه این علت بر روی علامت
نکنند سبب از کار می اندازد **علاج** ناخن آب سینه باشد از پی نخل و کوفت
شود و علامت آن است که دست بر زمین نتواند گذاشت و جورا خوابیده خورد
علاج آن است که از پایی او خون بگیرند و قدری کند را با پسته کوسفند بکنند
مانند کوی که کنند و بر بالای پایی ناخن آن آب که شسته و کفچه در آتش گرم
کرده بر بالای آن کوی گذارند تا که رخته شود و آن سود که ناخن و کوفت پایی
آن آب بر طرف شود و جگر است **درا** و اگر ناخن آب سینه **علاج** آن است که در
اچرخ خشک در آب خیس کنند و کیش بمانند و روز دیگر بدت بیغش رند تا حده اشود و
ری زریخ و بوره و کچ و زنگار با هم بکنند و داخل آن اچرخ کنند و مثل رحم با هم بکنند
و جای ترکیده با آب گرم و صابون پاک بشویند و این رحم را با کرباس خام پیا
لایند و بر بالای آن بر بندند **ماه** به نشود و جلد کشف را بسوزانند و کستر آن
بکوبند و ریشه درخت بوکر تلمن که در پیشها باشد و مانند نوستیاه شمر دارد و آن را
نیز بسوزانند و بکوبند و بز کستر پیه کا و کرده بکوزند مثل رحم شود هر روز دو مرتبه بر
ناخن بر بندند شفا یابد **ماه** به نشود و باید اول کوشش تازه کوسفند که ماکرم بالایی

آن ناخن بنهند حکما فرموده اند که اندرون آن ناخن گرمی است که سبب آن
گرم ناخن است یعنی که چون گوشت بستند آن گرم گوشت میچسبند پس آن گوشت
را بکشند و بعد از آن چند عدد آنچه خشک در آن میخیزانند و در آن گو
بند مثل موم بر بالای آن ناخن ترکیه بنهند آن ناخن درست شود **داک**
در دست و یاد بر علامت طباق بجهت **علاج** آن است که اول از پنج ناخن
او خون بگیرند و بعد از آن قدری غسل درون ماس کوبیده در هم بچوشانند و
بر بالای آن غلت بنهند شفا یابد و بدانکه علت طباق و علاج آن را قبل
از این گفته شده و این نیز از آن جمله است **داک** پای سبب چلقان شود یعنی شقاق
سبب این علت آن است که در خاک گویا کل شور بدرون موی پای سبب چسبند و در
منزل نمیشوند آن خاک و کل شور پای سبب را میسوزانند و رخم میکند **علاج** این
علت آن است که در کان را با پوست و مغز بسوزانند و آن را با راج سفید
زلفکار هر کدام برابر هم بکوبند و با غسل آتش بنیده خمیر کنند و هر روز دو
نوبت در پای سبب ضا کنند و اگر بشود و قدری موم و زفت و نفع سفید
با هم بچوشانند و موم کرده ضا کنند و اگر بشود همین چیزها را با پیه خوک
شاینده بمالند که بهتر است **داک** بنشود مکرر آدمی بر بالای آن جرم شقاق

بول کند

بول کند این علت بر طرف می شود **داک** بنشود باید که قدری آهک و زنجبیل را در
آب بپزند و بر بالای آن جراثیم شقاق ضا کنند و بعد از نظیف پاک بشوند تمام
موی او رفته باشد و بعد از آن سفید چند عدد کرم را با قدری حنا با هم بپزند
و ضا کنند و با کرم خام هم بنهند یک شب مانند روز دیگر که بکشند آن غلت
از پای سبب بر طرف شود فاما مضمض این ترجمه گوید که خود استمان بول
کردن آدمی را بر بالای شقاق پای سبب نمودم نوره مالیدن سفید و
شم مرغ و حنار اینتر استمان نموده درست حرمت **داک** باین دوای
مذکور بنشود نوع دیگر علاج آن است که اول نوره بالای شقاق آب مالند
تا موی بریزد بعد از آن بنیستری چند جای آن جروح ززند تا خون بسیار
پسرون آید پس از آن قدری نمک سبک شسته و باروغش پاچه کوسغذ آ
میخورد بر بالای آن جرحت بمالند و پاچه نهدی بر بالای آن بنهند و یک هفته
هم چنان بسته بمالند فاما هر روز روغن پاچه بر بالای آن بنهند چنانکه این
دوا آزموده است و هرگاه شقاق از ناخن بالاتر و دور بالای ناخن را
گرفته باشد این علت آن است که نمک و زلفکار درون ماس و زنجبیل زرد
هر کدام قدری کوبیده با سکه و غسل آمیخته موم سازند و هر روز دو نوبت با کرم

بپزند

بشوند و آن رحم را ضا کنند و با کرباس دور او را محکم ببندند و هر گاه در
نرستان علامت شقاق در پای کب واقع شود **علاج** آن است که تا
ممکن شود در میان نخ و برف بسخت تمام برانند که از جراحتهای خون آید
بعد از آن پاک بشوند چند روز از جای خود حرکت ندهند و جای او را خشک
و پاکیزه نگه دارند تا آن علت از پای کب برطرف شود هر گاه بشود سرفه
در رونس و او شمش از هم کدام قدری با قدری زاج در آب جوشانند تا بگویند
آید و بر بالای آن جرحت ضا کنند و سه روز بسته بماند و بعد از آن بکشند
قدری آرد جو و خنابا سر که خمیر کنند و بعد از آن پاک شسته بر بالای آن
ببندند تا ماصنف ترجمه گوید که در نرستان این علاجهای مذکور را خود
امتحان نموده محراب در دست **هر گاه** هر گاه پای کب این علت بهرسانند
بدانکه او رسک بزبان رومیان فاما این علت نیز مثل شقاق است اگر زود
تیمار نشود تا بزانونی کب بالا رود و علامت این است که بیانتواند استیاد
و پهلو بر زمین که نشسته جو گاه حوزد و تا بسرمانا در **علاج** این علت آن است
که اول باب گرم و صابون پاک بشوند و بعد از آن خون بزرق را که ترکان قود
باغی گویند بکزنند و بکشند و هر گاه بر بالای آن بماند و ساعتی بگذرند و بعد از آن

بیارضی

بیارضی و چند دانه انحر را با هم بگویند و آب برک ترشک که ترکان اولاد
گویند جوشانند و مغز قلم کاو را رفته داخل نمایند و بر بالای آن ضا کنند تا
علت بر طرف شود **و اگر** بشود دورک در پای کب میباشد یکی از جانب خون
و یکی از جانب اندرون که از آن رگها سطر ترک نیست باید که از آن رگها
خون بکشد و چندان بگذرند که از بسیاری خون فتن است شود و بعد از آن
دو من بوزن عراق روغن و پسته که آرد که ما کم از زانو تا بناخن او فرویزند چنانکه
پای است پای کند و پس از آن این مرحوم را ساخته ضا کنند **و اگر** بکشد کشتم
خشک چاه درم پوست انار شیرین بوزن آن و شکوفه درخت پدسی درم و عدس
چهار درم و زرده چوبه پنجم درم جمله را بسوزانند و خاکستر آن را بگویند و به پهنند
در روغن دونه که خفته دو میست درم و هر دار سنگی پنج درم عا حده گویند
داخل کرده در هم برشند و هر هم سازند باید که آب در جای خشک ببندند و این
مرحم را ضا کنند محکم ببندند که این علت بر طرف شود و اگر بشود باید که سگم
مار را بشکافند و قدری خاکستر چوب بلوط بر آن نشاند و بر بالای آن ببندند
و پس از یک هفته بکشند آن علت بر طرف شود **هر گاه** هر گاه در پای کب سینه
بهرسد و بدانکه اسم این علت بزبان رومیان است و علامت این علت آن است

کب

که پای بر زمین تواند گذشت در راه رفتن سرناخن بر زمین گذرند و تورا
 میخورد و میرود و جای استاده پای را که در زمین برسد رومی او برود و
 علاج آن است که زیر ناخن آب با نمک کزیم و چکش بر آن زنند این علت
 در هر طرف ناخن که بوده باشد ظاهر میشود چنانکه آن آب از جای بر میخورد و نمک از
 که در دست بر آن ناخن زنند و باشد که در وقت فعل بسن ناخن او را بسیار
 سرشیده و یا فعل او را شک و یا سخت باشد و یا منج با آید او سرشیده و باید
 فی الفور فعل او را کند و اگر از جای منج خون و یا رم بر آید باید در دست که از منج
 و اگر خون بر نیاید باید دست که ناخن را بسیار تر سرشیده اند و فعل را شک و یا
 بسته اند میباید که پارچه نمدی بر زیر ناخن او گذارند و به فعل بسک او را فعل کرده
 و اگر سبب از منج نبوده باشد باید که جای منج را بشکافند چنانکه خون بر آید پس از آن
 خون ویرم آن را پاک کنند و جای شکافه را به نمک پزند و از بالای آن قطران
 گرم کرده بچکانند و از بالای آن نمک بپزند و از آب و گل بکند از بند و بعد از آن
 بکشند و قدری صمغ و حفت کاج و قدری صابون رقی با هم بکوبند در مایه
 بکوبند چنانکه رحم شود و آن جای شکافه را از این رحم بپزند و بپزند و بعد از آن
 ریاده بند

ریاده بند بر ناخن او گذارند و فعل کند و هرگاه آن علت را بر روی بیمار نکند تمام
 مایه پای او خون ویرم شود و ناخن او از جای برکنده شود و آن آب از کار باران
 و اگر قدری روناس و ماروج و قطران را در مایه بکوبند رحم سازند
 روز دو نوبت قبل از فعل بسن پای آن آب بپزند از آن علت شفا یابد
 و اگر به نشود ظاهر شود که از علت منج است باید که بعضی از مایه که در دست و با صمغ در دست
 کاج با هم کوبیده بمیان ناخن او بر کرده و کچ که کرده بر بالای آن گذارند
 و اع کنند و پس از آن فعل بسک است اگر در مسافت هستند آن آب را سوزانند
 راهی شوند که از آن علت در پای آب قصوری نمانده باشد فاما صاحب هر چه
 که بخواهد علت منج خود بخوبی نموده که در ای مذکور که بخیرت مفید است علاجها
 از پای آب پس خون بر آید و پشمای او کشده شود پس این علت آن است
 که از گردن آب ماه فرو داید و بی پای آب بریزد و از این ناخن بر آید و در آن
 علت نیز مانند انتشار است که قبل از این گفته شد علاج این علت آن است که قدری
 نمک شیر بچوشند تا با قوام آید و اگر قوام او را بیشتر خورند قدری زرش در
 داخل کنند و اگر مایه پای آن آب بپزند و بر بالای آن پارچه مشک پهن
 و گرم کرده بچکانند و پس از روز و نوبت کشند آن خون بر آمدن بر طرف شود

و اگر بشود باید که از بالای رانوی آن آب خون بکشد و پس از آن قدری آرد
 جو و صبر سقوی و تخم خطمی با هم بکوبند و زرد تخم مرغ آغشته کند مثل خمیر بر
 که باس خام بیالایند و بر بالای ران خون رفته حکم ببندند و بگفته بسته نمایند
 باید که آن آب را در یکجا نگاهدارند و هر که نفع نمایند و پس از آن بکشند
 این علت بر طرف شده باشد **الامراض الاغصیة علی سببها** و علاجها در جای غرضی
 است بر طرف ظاهر شود علت این علت آن است که مانند شلغم غدوی از زیر
 جلد سبب شود که گاهی مثل سرطان آبی خفک گویند که گویند و بداند
 اگر این علت در ران و یا در اندرون ران است ظاهر شود و مخاطه باشد
 تا آنکه این علت در ران ظاهر شود علاج آن است که اول آتش بر او فرزند
 پاره آهن پهن رسوخ کند و بعد از آن آن سرطان را بسته بشکافند و اصل
 ریشه را بگردانند و قدری صمغ درخت کاج را بجای او پر کرده فی الفور از بالای
 او با آن آهن داغ کنند پس از آن قدری قطران بغایت جوش داده بر بالای
 آن جانت بریزند باید که گفته حکم ببندند بعد از سه روز بکشند و قدری انزروت
 صمغ درخت کاج و مصطکی و عسل آتش بنده با هم بکشند و بقوام آورده بر بالای
 آن جانت صاف کند نوع دیگر علاج آن است که یکدیگر بزرگ مسین بر آب که در چند
 بچشند

بچشند که از شش حقه دو حقه مانند و آب را بکوبند و یکسره بکنند و بر بندند
 بدان آب حقه کنند و مسک شده بسیار بگردانند و اگر بشود باید که قدری فضل آرد
 در پنج من شراب انگری خام کشیده بچشند و بگردانند تا صاف شود و پس از آن
 قدری او دوزن بدان آب آغشته حقه کنند و گاهی بکنند و خسید ببندند که از این
 علاجها آن علت بر طرف شود و اگر این علت را بر زودی تیار کنند آن آب را از
 انتقاع انداخته تا بود کند هر گاه در اعضای آب ناصور ظاهر شود این علت
 مانند و نبل پشته از بدن آب بر آید و زرداب و ریم تهر او در فرزند **علاج**
 این علت آن است که قدری مرکب موش را بکوبند و در کحل کرده و قیقه بنده کوفه
 را در آن آلوده برون آن ناصور فرسند و بکشند باید پس از آن قیقه را بر
 کند و بر بالای آن زرد تخم مرغ ببندند و مکرر بنده کوفه برون آن ناصور بر
 تا درون ناصور را از جرم و ریم پاک کند و بعد از آن این رجم را بر بالای آن کوز
 رند که جربت **علاج** بکند قدری موم و مصطکا و صمغ درخت کاج و روغن زیت
 همه را با هم بکوزند و استعمال کنند و اگر ناصور بزرگ شده باشد روزی دو مرتبه این
 رجم را با بنده کوفه ببندند تا آن ناصور خوش شود هر گاه در اعضای آب جربت
 و نام این علت نیز بزبان رومیان است و اما این علت مانند علت سرطان

و علامت این علت آنست که بغشتری بدور از زیر جلد است بلند میشود و لون آن
بزروی میگردید و ورم میکند علاج این علت آنست که اول از بالای دم او
بدرفش سوراخ کند و گاهی درفش قدری قراوت کوسیده بگذارد هر علقی که در
آن آب بوده باشد تاحی زایل شود و اگر غافل شده باشند و دو سه روز گذشته باشد
باید که قدری نجاست آدمی را که ماکم بر آن ورم برینند و میکشند و اگر زایل
نشود باید که قدری سوس جورا بر که بچوشند و مکر داخل کرده بر بالای آن بنینند
و اگر بشود قدری کل سر شوی را با سرکه آمیخته تخم کرده بر بالای آن بنینند تا
آن علت بر طرف شود علاج این علت آنست که چند دانه سیر را بگویند و مار و عقرب
کا و داخل کرده بر بالای آن ورم برینند تا که آن ورم نرم شود و دو سه جا بیشتر بنینند
که زرداب ورم از آن ورم بیرون آید پس از آن قدری آرد جو نیمه کرده بر بالای آن
ورم بنینند که انشاء الله تعالی آن علت بر طرف شود **هرگاه** در عضوی از **عضوی**
بسیار ماده ظاهر شود که تر لمان او رو گویند علامت این علت آنست که روز بروز بر
علاج آنست که فی الفور از آن جای که ورم ظاهر شده بسته بشکافد در اندرون آن
پرده سفیدی مانند عدوت که ترکان قاده دق گویند باید که آن غدور را جدا
بکنند و اصل او را از سر ریش بکشند و بیرون کنند و بیرون بر جای آن نمک سیاه

بکنند

بکنند و اگر از ریشه او مانده باشد همان نمک بگذارد و یکسب عاید جواران بکشند
صمغ درخت کاج و سر و کوهی که ترکان درخت اروج گویند و مصطکی از هر کدام
برابر هم بگویند و بر آن جراثیم گذارند و یا مثل هر چه بزنند باید که ده درم مردار
سنگ بگویند و قدری روغن زیت بر آن آمیخته با دو سه های مذکور بچوشند
بقوام آرنند و قدری زیت و فقط سیغ داخل کرده در آن بگویند و یا بنه کینه
بر بالای جراثیم بگذارد و اگر در وقت شکافتن خون بسیار بیرون آید باید جوجه
جوجه درون سس خشک از هر کدام قدری کوسیده و چغندر بر آن جراثیم گذارد و اگر با قراط
آید باید که صمغ درخت کاج برابر آن جراثیم بزنند و بکفچ زین پهن گرم کرده
ع گذارند و برینند این علت بر طرف شود **هرگاه** در عضوی از اعضای آب خون بسته
علیه آنست که اول از رگهای گردن او خون بکشد و بعد از آن قدری ماست کاو
و کل خطمی ورم شسته بر بالای جانی شسته ضا و کند آن علت بر طرف شود **هرگاه**
در عضوی از اعضای آب علامت همان ظاهر شود و علامت این علت آنست که
در جای از اعضای آب ورم میکند و هرگاه ویر خنجر دار شود علامت آنست که
بسیار مگر میجوید و بر میخیزد و بر میغلطد و خود را بر زمین میزند **علاج** این علت
آنست که فی الفور باید که چند جا ریشیه او را در اجاج بگذراند تا این علت در
هر عضو او بوده باشد بسبب او جمع میشود و مکر ریشیه او را بر روغن و دنبه چکانند

و سبب هموار بگرداند تا که ریم از موضع مردار غامبی فرود بریزد و باید که روز اول آب
نهند و روز دوم قدری کمتر از قاعده بپزند و روز سوم آب بکنند و اگر این علت
راز و دیا تمایز کند آب در دم مستطیب سازد **هرگاه** در اعضای اسفلت کرم
خارش ظاهر شود **علاج** آن است که قدری کم لکان یعنی برک انچه وزرد آبی
خشک را در سرکه گزنه کشید و خوب نهند و بچوشند بقوام آورند که مانند رحم شود و آب
برک کل به برک ترکان یا در قان کوبند با او بیامیزند و یکسوخ کلاه است که او را بلبلای کوبند
و در میان پسته و ترکان سارمش کوبند از اینتر کوبند و عصاره او را گرفته داخل
آن رحم کنند و بعد از آن که آب پاک شده بپزند و بدن آب مالند و باید که سرک بپزند
و حکم بپزند و کوزه از نند که خود را بخار و دم باید که از اندرون هر دوران او خون بکنند
نوع دیگر علاج آن است که انچه خشک و پیماز در آب بچوشند و صاف کرده در بدن
آب مالند و در آفتاب بپزند و بعد از آن قدری روغن زیت و اندکی زنجبیل و نمک بپزند
کوبیده بچوشند و از بلای آن آب انچه و پیماز مالند و همان در آفتاب بپزند و اگر
بپزند و قدری کهنه را بسوزانند و خاکستر گرم او را با آب بیامیزند و هفت روز هر روز
وقت صبح ببال و دم بدن آب مالند و قدری خانه بگلبرت و زنجبیل
و نمک و زنجبیل و ترسیاه با هم کوبند لفظ سیاه باقی آنچنین هم گرم در بدن آن آب
کافور

که آن علت کرمی بر طرف شود نوع دیگر علاج آن است که از اثر کرمی در هر جای
که در بدن آب سموی ریخته و بچوشند که در شب باید تراب و صابون را بدان جا مالند
در ساعت بشویند و اگر زود شسته نشود جلد آب را محو و کند خون و ریم با ذرات
آید و بعد از بر شدن مو در آنجا نروید و اگر فی الفور بشویند آن علت از عضو آب
بر طرف شود نوع دیگر علاج آن است که قدری سیاه دانه و کوزه را با هم کوبیده
روغن کنجد بچوشند بمیان بال و دم بدن آب مالند و یکسوخ مانند و روز دیگر
باب گرم پاک بشویند که آن علت کرمی بر طرف شده باشد و باید که آب کرفاس
دار را که بعضی شب نیک کوبند که باقی که در دهان در و بچوشیده باشد بشویند
بغایت معیشت فاما صلابت جمع کوبید که این علت های کرمی آب را خود تجویز
همگی در است و تجویز است هرگاه در عضوی از اعضای آب اثر کلف ظاهر شود
علامت کلف آن است که مثل سراقه آدمی که خوش شده باشد بموی باشد و سفید
بوده و کوسه بر آرد و روز بروز زیاد شود و اثر این علت اکثری در حوالی معده
آب ظاهر شود علاج آن است که اول سوس را بچینی زیزرب بند چمانکه تریک
بخون بر آمدن شود پس از آن بسر که پاک بشویند و قدری نمک و زنجبیل
سرکه حل کنند و به آرد عدس خمیر کرده مانند هاب آن موضع ضا و کنند و اگر

بدن شود قدری ز زکوله در زکار و فضلا سبب خشکسالی را با هم بگویند و روغن
کاو بکشند مانند موم بر بالای آن کلف ضا کند و دوشه نوبت چنین کند
آن علت کلف بر طرف شود هرگاه عضوی از اعضای اسپیکان دیا خورد
آهن مانده باشد علاج آن است که آبهای را با سبب بکشند و بشکافند و با نور
سرمه باریک باندرون آن جرحت کرده آن پلکان و خورده آهن را در کلم
گرفته بکشند و پیرون آورند و بعد از آن چوب پد را بتراشند و در آتش تاب
داوه که ماکرم باندرون آن جرحت فرستد بضر پیرون کشد چنانچه بتواند
بود که آهن را ببول الاغ آب داده بکشند و این چوب پد دفع ضرر آن کند
و اگر پلکان در جای عمیق بوده باشد و نتواند دید که پیرون آرد باید که قدری ^{روغن}
خرس بهم رسانیده و بالای آن جرحت نهند تا آن آهن با سنی پیرون
آید و اگر در موم جرحت بسته شود مجال خود گذارند زیر آن گوشت را بزرگ بکشند
آن آهن خود از جای دیگر سر بر می آورد و پی جرحت پیرون تواند کشید و پس
از آن که پیرون کرده بکشند بر جای آن نمک را با زردخم فرغ شسته بکنند و محکم
ببندند که آن سبب از آن زخم شفا یابد **فی الامراض من ظهر و معلق بها و علاجها**
هرگاه چنانچه در جای پشت سبب ورم کند تا زخم شود سبب آن است که عمق دار

زین ادوا

زین ادوا گرفته بکشند علاج آن است که بیاره نمک بول کند و قدری نمک سائند
بر آن بکشند و بر بالای آن ورم گذارند و باز زین کشند و یکشب مانند آن فرم
بر طرف شود و اگر نه شود قدری بوسن را در آب بکشند و نمک داخل کرده بر بالای آن
ورم ببندند و اگر زخم شود سبب بکشاید ورم بر آرد باید که اول با سبب بکشند و
گوشت بوسیده آن را بر بند و آب آنرا بنشیند از روی زخم چسند و جلگه کشند را
بسوزانند و کستر آن را با قدری حنا و صمغ و پوست درخت کاج را با هم بکشند
و پیرونند بر آن زخم در و رو کنند و هر روزی دو مرتبه چنین کنند و اگر عیاذ بالله باشد
که بواسطه زخم او جرحت کشند که بکشند جرحت جدا بطول می آید و اگر علاج
شوند علاج آن است که از زیر آن زخم چند عدد تار موی دم آن سبب را با هم بکشند
و بچوالد بگذرانند و دوشه موی را با هم که رنند و بگذرانند که بر می آید مکرر آن موی را
حرکت دهند و چنان کنند که ریم از آن جرحت پیرون آید و از هر طرف آن زخم
دوشه جالغ داغ بکشند و باید که آن سبب را در جای بسته بکشند حرکت نهند و
سواری کنند و بر همه نگاهدارند که تا جرحت او بشود و البته آن زخم را مکرر بکشند
نوع دیگر علاج ورم پشت سبب آن است که پارچه خنک روغن بر آن ورم بکشند
دو روز هم چنان بسته بماند و اگر خنک روغن بکشند پارچه پوستین گنده را بکشند

بکشند

یکشنبه زور بسته بماند آن درم بر طرف شود و اگر به نشود قدری کا به پوشانند
و بر بالای آن درم ببندند آن درم بر طرف شود آن هر یک سید و جرات شود
علاج آن است که پوست زیری و نینه کو سخته را بر بالای زخم ببندند تا متعفن
و ریم کند و پس از آن پاک بشویند و قدری یونجه خشک را با قدری نمک ساییده
و پخته در آن زخم درود کنند و اگر یونجه نباشد قدری خرزه را که سیده و پخته تاز و غنی
کا و آمیخته درون آن زخم را بکنند و ببندند تا گوشت کهنه را دور کنند و گوشت تازه
برویانند و اگر سبکین الاغ را خشک کرده در کف دست نرم کرده بر آن جرات ضرور
کنند که بنیابت نافع است نوع دیگر علاج پشت است آن است که اول آن زخم را
پاک بشویند و بعد از آن قدری مازوج و صمغ دخت کاج را با هم بکوبند و بر آن خم
ضرور کنند و هم مگر زخم کهنه بگذرانند و اگر به نشود قدری زفت بریش را در بول آوجی
بپوشانند و پارچه پوستین کوفته بیالایند و بر آن زخم ببندند تا که آن زخم به شود
و اگر به نشود و درم سطل باشد علاج آن است که قدری نمک در شیر کا بپوشانند و پارچه
که باس را در آن تر کنند و بر بالای آن درم ببندند و اگر شکنجه گو سخته را با جوی که
درون او سبکها فند و اما گرم بر بالای آن درم ببندند بنیابت نافع است هم گاه
در جای زخم و بریش پشت سبک سوزید علاج آن است که فضل موش را بکوبند و در

ایرینم

آب خیم کرده در آن کا خا کند و بعد از سه روز یکسایند موی آن موضع روئیده باشد
نوع دیگر علاج آن است که سوسمار را بکشند و بسوزانند و کاستر آن را با پنبه خشک
بگذرانند و پنجه کهنه بر سه چوبی چیده بدان روغن بیالایند و گاهی که موزاد و
خا و کند که البته موی بر ویانند که انگشت بدان روغن نرسند چنانچه ممکن است که
از آن انگشت موی بر آید فاما مصنف این ترجمه گوید که تمامی علاجهای این درم
و زخم پشت سبک مذکور شد امتحان نموده شد دست و محراب است **الارض**
البلطن و ما يتعلق به گاه که آب از نهی یا از جای بلندی جستن کند و یا از رضی
شکم و یا بر ده تهیگا او تصور کند چنانچه از درون پرده سوراخ شود و جلد آن مو
ضع کرده و ابر بر آن و او خسته باشد علاج آن است که در ده آهن را مثل آرد بکوبند
قدری بریش داخل کرده بسفیده تخم مرغ سسته و پارچه که باس گرفته و آن گاه
شده را با نزون کرده بر بالای آن موضع حکم چسبانند و باید که آب را از جای
خروجت بزنند و جو و آب کمر دهند و کندم خیس بزنند و اگر یونجه و الفه
بوده باشد بپزند بهتر خواهد بود هر گاه در شکم و قویخ و بسته شدن بول در سبک
شود و علامت این علت آن است که آب مگر بخوابد و چیزی در جلد شکم
جبل کند و نفس متدزند و آرام نگیرد و علاج در شکم آن است که قدری آرد از آن

دار

در آب حل کند و نیم گرم کرده آن آب را بدان محوطه کند و قدری تیز از آن در کلو
او ریزند و پس از آن سوار شوند و تند برانند قوی بپوشند بول آن است
که قدری شراب انگوری خام و روغن کاه و کرک کرده در کلوئی آن آب ریزند و اگر
ضرر شود و در دوا سکن نشود و هم بدین شراب و روغن نمک کند و بعد از آن آب
را از زهری که آب نمک باشد و آب سیرافراغ و آب سیرافراغ و آب سیرافراغ و آب سیرافراغ
که این علت از وضع شود و اگر نباشد علاج دیگر آن است که قدری زهره خورشید
را با خانه عنکبوت حل کرده در کلوئی آن آب ریزند و هر چه قدر در آب حل نمایند
نیم گرم آن آب را محوطه کنند و هر گاه که آب زخم شود علاج او نیز مثل علاج
جد و است که مذکور شد هر گاه بر سطح شود بلب آن است که آب بوقت فرود بسیار
داشته باشد و با جو زباده از قاعده داده باشد علامت آن است که از روغن بسیار
نیزند و شکم او پل میشود و علق که می خورد و وجود است در دوا از شکم او بیرون
می آید علاج آن است که قدری روغن کاه و کرک کرده و فضا که بر آب پیاز که
بیده و خرد شده باشد با هم آمیخته و گرم کرده در کلوئی آن آب ریزند و دو سه روز
چون بد و قدری کندم در آب خیسایند بدین بعد از سه روز جوئی مقدری او را باند
و اگر الف تر و بویج بوده باشد بدین بهتر است هر گاه شکم آب پل کند یعنی اما سکن

علاج این است

علاج این علت آن است که هر چه قدر را در آب محوطه کند و صاف کند و قدری
روغن سیسین و قدری نمک سائیده داخل کرده محوطه کند و آب سوار شده بوزن
و آن علت بر طرف شود هر گاه از ضربت شمشیر و یا کار شکم آب را بخرج کرده
باشند که بعضی از امعاء او بیرون آمده باشد یعنی روده علاج آن است که اگر
روده او قصور داشته باشد آب بپسکند و روغن زیت گرم کرده چرب کنند که
هر اگر فربه باشد و باید که ماضی برود و تند و بهواری و اگر سستی بدرون کند و
آن زخم را بسوزن و اگر ششم بدرون و بر بالای آن قدری حموضه و مصطکی کوبیده
ضرر کنند و از بالای آن زرده تخم مرغ ضا کنند و حکم ببندند و در روز هم چنان
بسته بماند و بعد از آن بکشند و بر روغن زیت چرب کنند و اگر دهن زخم کوچک
باشد و از زخم بسیار روده بیرون آمده باشد و بدرون نماند که از رو باید که کاه
و ستره زخم را کشد و تر کند و امعاء با سانی بدرون گذارند و باید که بدستمال
نمانند فاما در بسته باشد که روده آب بنیات سطر وقت در پیشگاه اطلاق شکم آب
اطلاق با فواظ کند و پس آن است که سه روزه باشد و با جو زباده خوردن آن روزه
خورد و باید در میان جو خاک خورده باشد علامت این علت آن است که جو در دست
آید و سکن او روان و مستعفن شده باشد علاج آن است که از پنج ذنب او بسیار

علاج

حکم بریندیک روز یکشب عتیق و آب نهند و اگر اطلاق او بسته نشود باید
 قدری پوست درخت بلوط و شاخ بزرگسوزانند و حکم آن را با قوی
 پیه کادو بگویند و کلوه کرده در کلوی آب اندازند آن غلبت بسته شود و اگر
 آن آب را مثل آب جو کمر شده باشد با ندرن آب سوخته بر نهند بحدی که
 آب بر سینه و زیر شکم او رسد بغایت نیکوت هر گاه بول آب گرفته شود که اصلا بول
 نتواند کرد پس آن است که سه مازده باشد و یا در وقت غلظیدن بول دان او
 در اندرون بر کرده باشد علامت این علت آن است مگر که خم میکند و میخورد
 و بر میخورد و میخندد و گاه باشد که دو سه روز بول نکند علاج آن است که پیاز سبز و
 روناس سیاه در هم بگویند و در آب جوش نند و صاف کنند و قدری نمک بول او
 داخل کرده نیم گرم بر بینی آب بر نند فی الفور آن آب بول کند و اگر نشود بول نکند
 باید که آدمی دست خود را تا بحر قی برهنه کند و یکس صابون آلوده کرده بدرون
 مقعد آن آب نزدیک چشمه ملاحظه کند بول دان را بگرداند چون بول دان
 پر بوده باشد در آن وقت در اندرون بدست میزنند نیت و باید که اول سیراب
 کند که بول دان پر شود و بعد از آن دادن این عمل را بجا آرند و پس از آن آب
 را سوخته شده بر اندک گرم شود هر گاه آب خون بول کند پس آن است
 که بار کردن

که بار کردن بر او بار کرده باشند و یا مگر رسد و آید و باشد و یا از جای جهاند و باشد و یا
 که مازده باشد و یا قصوری در کردن آن آب بر همه رسد باشد علامت این است
 خون بول کردن است علاج این علت آن است که اول از زرد اندرون هر دوران
 خون بکشد و بسیار کند از نکه خون آید و باید پیچ سوسن کمبود و زعفران و درده آهن
 و شکر سیاه را با هم کوبیده در آب جوش نند و صاف کنند و یکدرم فیون داخل کنند
 و بی بینی آن آب بر نند اگر نشود این مرم را بر نند بدین صفت بکشد چند دان
 انگور و پنجه چل و فلفل و جوز بوا و دار فلفل و ضمردل سفید از هر کدام پنج درم و در
 زفت و صد درم شراب انگوری بار و غش کجی جوش نند و توام از ندها که مثل شام
 شود و پیاز چکر باس خام بیالایند و اگر ماکم در که آن آب بر نند چند روز نیم
 چنان بسته بماند فی الفور آن آب بول کند خون بر طرف شود و اگر بشود باید
 که از طرف کمر او در جا که داغ نهند و علف تازه دهند و بر کاسنی و بر کاشانی
 دهند هر گاه خصیه آب درم کند و سخت بوده باشد علاج این علت آن است که باید اول
 قدری سکه و نمک با هم شسته بمانند و از اندرون و بر دوران خون بکشد و اگر خصیه
 گرم و رطوبت باشد قدری کل سر شوی را در که جوش نند و سفید چند عدد و تخم مرغ و خلد
 کرده بشنند و در کاس خام بیالایند و خصیه آن آب بچیند و دو سه روز نیم چنان

بسته بماند فاما پیش از بستن این دو باید که قدری روغن گل سرخ بر آن مالند که
بهرت و اگر بشود باید که اندرون کلم شوی کنند چنانکه تمام خیره را بگیرد و قدری تخم
کشان را بگویند و بدرون آن که از نند و دور کلم را تمام بخیمه گرفته در درون آتش نرم
که از نند که آن کلم نیمه شود و بعد از آن از آتش ببردن کرده خیمه را دور کرده خیمه آن را
در اندرون آن کلم بپزند و یکسب همچنان بسته بماند آن درم بر طرف شود و اگر بشود
قدری لادن و صبر سقوی و تخم کتان بگویند و با هم در آب بجوشانند و نیم گرم بمانند
ایمانا اگر آن درم بدین دوا زایل نشود نرم و خفته خواهد شد و باید که پس از آن چند
جایشته زنده اگر خام باشد و نیم شده باشد خون نیز بر می آید نیک است هرگاه خیمه
بب بوبک بر آید که ترکان سیکل گویند علاج آن است که او را با بریشم سرخ از
سجج حکم بپزند و با زرنوبی دم همان بسبب ستور بپزند قدری نمک شیره و نوشادر
در هم سخته و روغن کاه داخل کرده در هم سازند با پنجه بر بالای آفتاب بپزند و اگر بای
روغن کاه روغن سوسن باشد بهتر است فاما بقراط حکیم گوید اگر با دکان را بگویند
چنانکه رحم شود و بر بالای آن بوبک بپزند و بزودی زایل شود و اگر با همین یا بار
بسوزانند همان بوبک زایل شود هرگاه مقعد آب پیرون آید سیب آن است که بعضی

از نند

از نند بار که آن باشد و بعضی از نند که آب از جای جهانه بشنند و از جوی زود
بشد و این غلت نیز در آدمی ظاهر میشود **علاج** این غلت آن است که چند عدد ما
زوج و قدری پوست انار ترش و صبر سقوی و زجاج سفید هر را با هم بگویند و در
سه که کله خیمه نند و گرم کرده بمقعد آن بسبب خمد کنند و مقعد را باندرون کرده
حکم بپزند و چند نوبت چنین کنند آن غلت بر طرف شود و بسیار نیست که در اندرون
مقعد بعضی آب گرم سفیدی بپرسد اکثر این غلت از آن گرم پشای هرگاه که مقعد آن
بب پیرون آمده باشد آن گرم ملاحظه کرده بگویند و معاشی گرفته بکشند و باید که
که در وقت گرفتن آن گرم مثل خون سرخ و تیره کند و زرد آب از ورزید و پس از آن
دارد و بای که در فوق گفته شده بدستور استعمال نمایند این غلت بر طرف شود **علاج**
^{این غلت کرم}
علاج آن است که دم آب را با لابر دارند از آن گرم در اندرون مقعد ظاهر شود
باید که او را بمنقاش بپزند و ریشه آن آب ستره بپزند و اگر دو روز خون از مقعد پیرون
آید باید که صبحگاهی سوزا شوند و آسته آسته آب ستره بر آند و بعد از آن چند عدد و مارزوح
قدری پوست انار و منزروت گویند بمقعد او صبر و کند و اگر خون بند شود قدری
زجاج سفید و مارزوح و حبه و دانزروت و پوره زرد در دکان را با هم بگویند و در
را بر پارچه کرباس پیچیده و غسل نیمه و باین دارو کالوده باندرون مقعد آن

بسیار

به فرستادن غلت زایل شود هرگاه در دو کن معقد آب گرم شکر نکند
 که سرد و سیاه و یا سرخ بوده باشد ظاهر شود آب از سبب آن که مهلا لغز و صغیر
 آن است که بیاض سفید را بکوبند و بدرون معقد آن آب بگذرانند آن که جوار و زرد
 و اگر بیشتر آن که مہار را بمقتاش گرفته بکنند و بجای او انزروت و زرد کنند
 و اگر سب در وقت سرکین انداختن کتار معقد او تکرار در خم شود خون آید این
 را شقاق گویند **علاج** آن است که قدری پوست درخت توت در پودر زرد مغز که
 دکان را با ما زوج کوبیده در آب بپوشانند و صاف کنند و قدری تخم کتان را
 کوبیده داخل کرده مرتبه دیگر بپوشانند و تقویم آرد و قدری صبر سقوی با او
 اینجمله با هم بکشند و بدرون معقد آب بگذرانند آن غلت بر طرف شود **و اگر در پنج**
دم آب مثل موی خوک موی چند ظاهر شود علامت آن است آن موی که تا بطرف
 بر می آید و اگر آن موی را بکنند جای او سفید و دو و بر آمده بیناید و مکرر سرخ
 دم و معقد را بر درخت و یا بر دیوار میساید از سبب آن غلت سبب بون و لا
 غر کرد **علاج** آن است که اول آن موی را بمقتاش گرفته بکنند و بجای او در
 صبر سقوی و نمک زرد و کاه با هم بکوبند و با آب بکشند صاف کنند **علاج** قدری کج
 با آب بکشند و صاف کرده بجای آن موی بماند آن موی دیگر باره نروند **هرگاه**
 در دم سبب اثر گزی و خارش ظاهر شود **علاج** آن است که قدری خانه غنکبوت و نمک

و نفت سیاه و زرنج و مس سیاه هر را با هم بکوبند و بنفت مذکور اینجمله سرخ دم
 بماند و بعد از آن ساعتی آب گرم پاک بشویند و آب که آستان در و خوشبید
 بشویند بهتر باشد فاما صاحب ترجمه گوید که خود این علاج را امتحان نموده خوب است
علاج متفرقه و ما مستقل و علاج آب بپوشانند آن است که عرق دانه را در
 بشنند و با زرد کوبیده سه ما زده شود علامت این غلت آن است که آب کتار
 بچوبد و بخلط شکم وی درم کند و پوره بینی وی از هم دو جانب بر خوشه و سطح
 شود و بچوبد و بر سر زمین زند **علاج** آن است که قدری ایفون در روغن نیت
 حل کرده و گرم کرده در بینی آب بریزند و جل و غلبه بسیار پوشانند و نشاند
 بر آنند و چنان کنند که آن آب را بعرق در آرد و هرگاه این عمل کند میده است
 که بول کند و سرکین اندازد **و اگر** باین علاج سرکین نیندازد باید که است
 با صابون و یا بر روغن نیت سیالیند و در معقد آن آب فرستند و آنچه از سرکین
 بدست آید بیرون آرند و دم قدری صابون آب بنیده و شیان کرده استعمال
 نمایند و اگر به نشود پیاز را بکوبند با قدری نمک بر بول آدمی داخل کرده نیم گرم
 پینی او در نهند **و اگر** به نشود ذکر او را بیرون کشند و پرهاوس و یا شیش نهند
 بسورخ ذکر او که از نماند که بول کند آن غلت بر طرف شود **علاج** آن است که

قدری گاه که در آب می کشند و بشکم یک کما کرم به بندند و بر آند تا که عرق کند
واک به نشود زعفران دو درم جوز بواسته درم پنج رسن دو درم که ترکان
 اندوز گویند اگر ترکی پنج درم زیره چهار درم هر را با هم بگویند و در آب می کشند
 و صاف کرده در پیشی آن آب بنهند و سوار شده شد بر آند که بول کند و کین
 اندازد و باید که جو را در حیف نیده که از قاعده دهند و آب هم گرم بدهند که
 نافع است **واک** نیمین ارد جو را در دو من آب جوشانیده نیم گرم حقه کنند
 منفع دهد **واک** و اگر دو من نمک در آب می کرم کرده در کلوی آب بنهند بتواند
 بود فاما صفت ترجمه گوید که این علاج با کینه این عله که گفته شد تا حی را خود امنان
 نموده در دست و حرکت است **هر گاه** است که فک و آرزده بوده به و یا از جای افتاده
 و یا از ضربی بدن او کوفت یافته باشد **علاج** آن است که پارچه از دهنه خام بر آتش
 بدارند مانند کباب و چون بگذرد هم چنان بر آنجا نهند که کوفته شده است و بدست
 بماند و بگردن در آفتاب بدارند و سه مرتبه چنین کنند آن کوفت او بر طرف شود
واک گاه را در آب می جوشانند و بدان موضع کوفته شده نهند و نمک بندند
 کوفت رفع شود **هر گاه** که آب بسیار ضعیف و پسته شده شود و سبب آن است که او را
 تند بسیار روانه باشند که به سپهر او با جسته باشد و یا در اندرون او قصوری واقع
 شده باشد

شده باشد **علاج** آن است که قدری بوس کندم و بطور اوق و زیره و چند عدد
 انجیر و صمغ درخت کاج هر را با هم بگویند و پسته کا و پنجه درم بگردانند و در
 روغن گلج با هم انجیر در کلوی آن آب بنهند و جو را در حیف نیده دهند و آب
 سرد دهند و گرم نگاهدارند و بویخه و علف تر دهند و اگر به نشود پنجه درم
 شیر آب یکیزند و قدری زعفران داخل کنند و گرم کرده در پیشی آن آب بنهند
 بقدر اول آید **هر گاه** آب که تازه شده باشد از راه و اما نده باشد علامت آن است
 که جو را کاهل جو زده و آب بسیار خولهد و بسیار بخوابد و گاهی سر بر زمین زنند
 و دهن بر هم بکشاید و نقص شد زنند و میوه ها در عضو او بر جوشسته نماید
 و ظاهر او بر کشیده شود **علاج** آن است که اول از دو طرف سینه او خون
 بکینند و اگر در جو را بشیر کا و بشیر بز یا میزند و بر اعضای آن مالند نافع
 باشد اگر مسکه و یاروغن کچند در بدن او مالند نافع باشد **و دیگر علاج**
 آن است که قدری شیب قدری جله شده با جو یا میزند تا آن آب بدهند تا
 بخورد و سه مرتبه چنین کنند و ملاحظه نمایند که اگر مقعد آن آب کم بوده باشد باید
 که این داروهای مذکور را با هم جوشانند و آب آن را بد و مقعد او مالند و
 مگر چنین کنند آن علت بر طرف شود **هر گاه** آب که تازه شده باشد علامت

آن است که آب کمر میزند و موسوی بدن او دمدم درازتر میشود و جو بکاهل
 میخورد و گوشها بر حال دینزد و دندانها بر هم میزند چنانکه صدای برآید **علاج**
 آن است که قدری خریق یعنی کرچک و نوش در و آرد جوارز هر کدام دو درم و دم
 خام چسترم و روغن کاه و پنجاه درم همه را بکوبند و با هم آمیخته مثل گردگان کلاه
 کرده هر روز سه عدد از آن جفت بر کلوی آب اندازند فاما بقراط حکیم گوید که
 آب که مانده هیچ چیز بهتر از این نیست که مسکه و آرد جود و جوج برابر هم و قدری کر
 خام در آب ریخته و در هم فشرده و صاف کرده و کلوی آب بیزند و هر روز با کباب
 آن آب بسوزند و در جای گرم نگاهدارند **و اگر** بشود باید که روغن سوسن و رو
 غن کاه و عسل برابر هم بکوزند و کاه را کم آن را حقه کنند نافع و خوش است اگر
 آب بجای خود ایستاده پس بلاغ شود پس این علت آن است که در معده او
 جو سبز شده باشد بچونه آنکه در وقت جو دادن جوار را پاک کرده و داده بند و کلوی در
 میان جو بوده با جو خورده باشد و در معده او جو کل شده باشد و جو در میان آن کل
 شده باشد و آب را لاغ کند **علاج** آن است که چند روز رنگ داخل جوارز
 بدینند تا که آن جو سبز در معده او تهیلس رود **و اگر** با یک چغندر خسته تر شود
هرگاه هرگاه پس از راه دور و نزدیک آمده باشد و مکرر نفس شد زنده تا آنکه شکم

او هرگز

او حرکت کند علاج آن است که از هر دو کر پس کشش او خون بکشد و یا تهیگا
 او را از هر دو طرف داغ کند آن علت بر طرف شود هرگاه آب عادت بخشنگی
 شده باشد علاج آن است که نجاست آدمی را که ماکرم بسره که کند شسته در کلوی آب
 آب بیزند هرگز خسته نشود و آن عادت بر طرف شود هرگاه آب مسکه دیوانه
 بکوزد علامت آن است که چشمهای آب سرخ شود و زبان از دهن بیرون آید
 و سر نیز اندازد و علق و آب و علف نخورد و دیوانه و آرد از جای خود برمی
 و می افتد و اگر او را چوب سونگ زنده اثر کرده پروا کند و علامت دیگر آن است
 که بر جای دندان مسکه گردگان با مان بکوبند و لخته بپزند و پس از آن گوش
 ده بر مرغ خانگی دهند هرگاه که آن مرغ بپزد علاج نیز به است در معالجه آن با
 کوشید و اگر مرغ نخورد آن آب را باید که **علاج** آن است که اول جاش
 دندان مسکه را بسته چند جا الف کشند و شسته را گویند بر آن جراثیم
 و بکوزند تا آنکه زرداب بیرون آید و بوی از آن بکشد قدری چند پند تر و کوزد
 پیاز با هم بکوبند و چون مانند رحم شود بر آن ضا کند و قدری تریاق و **تفضل**
 مرغ خانگی و شیر کاه و حل کرده بیسنی آن آب بیزند و بالاتر از زخم او حکم
 بپزند که زهر دندان مسکه بیالا اثر کند زیرا که جلد آب محرق میشود و هم باید

یک قطعه

که یک قطعه مرغ خانگی را هم چنان زنده بر بالای زخم دندان سبک بندند اگر
چنانچه مرغ پیر آن سبک خلاص شود هم چند دانسته بر قدری مایه خرد
و سداب و سیاه دانه و نمک را با هم بکوبند و باروغن کا و مرجم کرده و سه چهار
نوبت بر آن زخم جایی دندان سبک بندند آن سبک از آن آفت که بدو رسیده
خلاص شود و الله اعلم **در باب اول در شناختن نیکی و بدی و عیب و هنر سنان**
این است فصل است **فصل اول** در شناختن نیکی و بدی سبک **بدانکه حکما**
فرموده اند که اگر خواهی بدانی که سبک خوب و اصل کدام است بفرمای تا سبک
در جایی بدارند و به قدری ده کام از قفای او دور شده سنگی بقدر قدرتی
بر آن سبک بزنند اگر بضر آن سنگ از جایی برآید آن سبک اصل است
دیگر دیگر آنکه هرگاه که سوار شوند و دست بر روی و محاسن فرود آرند و با دست
بر بالای سر بر نند یا عطسه زنند یا شخصی را صدا رسند اگر حرکت کند و چون که
نماید و یا در جایی خود قرار و آرام نداشتند بشند آن سبک و اصل است
والا اعتماد و رانند و الله اعلم **فصل دوم** در شناختن نجس است که سبک
از سر و گردن و بینی و زانو و پیرینه بر سوزی با بویش نباید خرید که بفال بسیار
بد بشد و دیگر هر سفیدی که مادر زاد بر غضوی از سوزی است بر دست و پا

و یاد هرگز

و یاد هرگز و یاد کردن سبک بود آن معیوب و بد بسند است و اسب را غ
چشم شب کمتر بند و سیاه چشم دور تر بند و الله اعلم **فصل سوم** در شناختن نش کوی
سبک آنکه هرگاه که خواهی شکوری سبک امتحان کنی و سیاهی باید که در شب تاریک
جامه و یا پلاس سیاه بر سر راه که از بند و سبک اسوار شده بر طرف آن سیاهی برآند
اگر شد و دلیرانه بسوزی آن سیاهی رو شکور است و اگر بر مد و از سیاهی و او کند
شکوری نیست **فصل چهارم** در علائم شکوری آن است که از چیزی نماند که سبک دیگر کم میکند
او کند و بهر جا که برآند پیر و نرم مکرده و محاسن کند و دلیرانه رود و باید دوست
که او شکور است **فصل پنجم** در شناختن سبک عیش یعنی روزگور بد آنکه سبک روزگور
آن است که در حد چشم او سیاه بود چنانکه بسیزی که آید و مد چشم کشاده دارد
چنانکه مژه بر آن نزنند و شاید که این عیب در یک چشم دوخته باشد فاما حکما
گفته اند که هرگاه بظا هر سبکی که احوال بشد قدش مبارک است و الله اعلم **فصل ششم**
در شناختن اصحی سبک یعنی کژی و ابکی یعنی لالی سبک از خرابی که سبک اصم بر سبک
باید که اول در جایی نگردد و بمقدار ده کام از عقب او دور تر رفت و پاسا
خود را سنجی بر زمین زند اگر خبر دار شود از صدای با اصم بشد و اگر خبر دار نشود
از جایی بچیند اصم باشد یعنی کژی و علامت سبب ابکم آن است که راه بسیار کم

و چون ما دیان بنید بانگ تنو از زرد و کنگ شد و **علم فصل نهم** در شناختن
چند دستی است بدانکه هر گاه است در آب درازی و یا در طریقه کشی اگر دست
چپ پیش نهد چپ دست بشد و حکما گفته اند که چپ را یعنی بشد و هم در
آب شناور نباشد و خطا بسیار کند و **علم فصل دهم** در شناختن است بر جل در
ختم یعنی آب پای سفید بدانکه حکما فرموده اند که هر گاه که آب پای چپ دست
چپ سفید بود و یا دست راست و پای چپ سفید بود آن آب شوم بود و نگاه
در شستن و سواری کردن آن آب کون ندارد **ارزق** بدانکه هر گاه که آب
هر دو چشم ارزق بود خوب است و اگر یک چشم ارزق بود شوم است **خاستم**
چپ مغرب یعنی سفیدی چشم و سیاه دهن فراموش کاریست هر تعلیمی که بدویا
موزند زود فراموش کند و تا فریق و سوار دیگر هم راه بناید براه نرود و آب قزل
بوز نیز بدستور است مغرب است و خوبی او نادره میباشد اقوی یعنی آب است
کردن بد بود و این چنین است در و حل نیک بود **حول** یعنی آن آب چپ که پای او
کج بود که پایش کمان با خوانند هم بد بود **فراغ** یعنی آب چپ که بالا بلند و دور
پای موی بسیار دارد آن آب شوم بود و اگر در هم دو جانب موی داشته باشد
هم شوم بود **جمع** نیز همین بود و اگر هم در پایا و زیر بغل موی داشته باشد هم شوم بود
و اگر از

و اگر از هر دو جانب موی داشته باشد شوم بود **تورن** یعنی آن آب چپ که در پایا و
بالای هم موی بسیار دارد شوم بود و اگر در پس پا از جانب چپ موی موی داشته باشد
بد نیست **اصرف** یعنی هم در هم چیده بد بود و مسک هم تیز بد بود **هر** از چشم بد
بود و مانع از زکاب بود سرکش و لوند بانگ و ضراط و لکدن و زمین کن
و در وقت سر کین افکندن درنگ کند و **علم فصل ششم** در سیاه کردن سفیدی
دست پای است شرط آن است که هر گاه خواهد اندک دست و پای است سیاه
کند میاید که قدری خاسته کوره آهنکری با قدری مردار سنگ و اندک آهک
آب بنیده با هم آمیخته و خمیر کرده در سفیدی مالند تا که سیاه شود و مدت دراز
آن سیاهی ماند که تجرب است **فاما** صاحب این تجربه گوید که خود این رنگ را
آزموده در دست **داک** در خاصیت دماغ و دل و غیره و اعضای است
مردون آن بطریق حکمت **آن** حکمای زمان سابق خاصیت هر عضوی از اعضای
جوارح است را بجزه علاج هر علت استعمال نموده تجربه کرده اند و در کتابهای خود
سخنان نوشته اند بواسطه یادگاری در عرصه روزگار گذشته اند که تا اهل روز
کار بنسبت ایشان را بدستوری که فرموده نوشته اند استعمال نمایند و چون
از آن علت خلاص شوند نام ایشان را بخیر یاد نمایند رحم الله چنانکه طوسی فرماید

بیت بنام کورکیمیم رویت **مرزبانم** باید که تن از کت **استمال** غمی
 که بیان میشود **قود** هرگاه مغز سبب با غسل آینه چشم را قوت با صغیر
 شده بکشند قوت دهد و نافع است **ل** هرگاه دل سبب را خشک کند و بکوبند
 و یکمقال بخورند فواق دهند فواق او بر طرف شود و دیگر او را فواق بگردین
 هرگاه زبان سبب را بچینه نیم درم بخورد طفل دهند هر که خفقان نشود **مرز**
 هرگاه چشم سبب را خشک کرده باشد شک و شکر با خود نگاهدارند در میان
 خلائق صحبت کند **بند** هرگاه زهر سبب را بسبلی زرد و سفید کوفی که
 ترکان طوبیاق کونید کوبیده با هم آمیخته بشنخصی که خون بول کند دهند شفا یابد
ط هرگاه جگر سبب را کباب کنند و بخورند زخم در دهند شفا یابد **خصیه** هرگاه
 سپرز سبب را بچینه و یکروز یکشب در سر که کوه کشته هر روز پنج درم بخورد خداوند
 سپرز دهند صحت حاصل کند **چ** هرگاه خصیه سبب را با نمک بکوبند و قمرس گذارند
 و با بول آینه در سوراخ مورچه ریزند بر طرف شود که دیگر اثر او ماند **هرگاه** هرگاه سبب را
 رازی که حامله نشود چند نوبت سواثر بخورد حامله شود شرط آن است که در آن روز
 که شیر را میخورد و در مرتبه با او صحبت باز نماند و اگر شخصی که لاغر بوده باشد بخورد و فرزند
 و هرگاه خداوند ضیق النفس و خداوند ذات الصدور در نافع بود که بجز است

و اگر خون سبب را بشنخصی که رسک دیوانه کزیده بشد بیایای جرح است او خداوند
 نافع بود و اگر شخصی را که در بدن جای ورم کند در آنجا خون گرم سبب را مالند
 آن ورم بر طرف شود **هرگاه** هرگاه دندان سبب را بر سر شخصی که در خواب نغمه کند
 بگذارند تا که آن دندان در زیر سر او نغمه نکند و اگر در کوهواره طفل نماند
 آن طفل از جمیع بلاد را مانا بشد **هرگاه** هرگاه ناخن سبب را در خانه و دفن کند
 بدان خانه و صاحبان خانه سحر و جادو کار نکند **ش** هرگاه پسته سبب را بکند خسته
 حسب در دگر بر کماله از آن در رسالم شود **هرگاه** هرگاه استخوان سبب را بریزند
 و خاکستر آن را با زرده تخم مرغ پشیده بخورند اسهال دهند نافع است **هرگاه**
 هرگاه گوشت سبب را شنخصی بخورد قوت جماع دهد و رنگ روی سرخ کند **هرگاه**
 روده سبب را با سماق بریزند و بخورند درد و علت در بچ کهنه را دفع کند و اسهال
 کهنه و بیج نافه را زایل کند **هرگاه** موی سبب را بسوزانند و خاکستر آن را بر بینی چسبند
 رعان با مسوره بدن مذخون بیستد و در هر جرحی که خون بند نشود بر باک
 آن ریزند خون بند شود **هر** یعنی سبب را در آب پیاز ریختند و در
 کرده و قدری روغن گل سرخ داخل کرده نیم گرم بکوش خداوند در گوش
 چکانند شفا یابد و هرگاه خشک کرده در کف دست نرم کرده بچراحتی که

طباشیر سادج هندی سبیل لطیف کل ارضی ابرشیم معوض غفران
^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳}
 غیر شوب شیره امه عسل مقدسه وزن ادویه روغن جبهه حارث و
 نم ^{۸۳}
 جرب نظیر ندارد حنا توتیا امدی قلیاب سم الفار توتیای پر
^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳}
 زینق و کزکند روغن دینه روغن پند بخر درود کوفته نرم داخل
^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳}
 روغن کند و طلا کند و بعد مالش دهند مرهم از جبهه باد بود بسیارند شیر پیش
 ده سیر سپر که درم نرم ساییده بشیر خسته که مانند مرهم شود بود پوست انار یک درم
 نرم غوره نموج سخته استعمال نمایند مرهم دیگر موسیائی ترکی هر جویه
 زرد جویه از هر یک یک مثقال قرص که کاتسندی از هر یک یک مثقال فلفل
 یک عدد قد غیغده مثقال متعل ربونید چینی روغن کجند روغن کاه هلیله زرد
^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳}
 هلیله سیاه عود بسان سقر از هر یک یک مثقال مال که عدد قارین طریق مرهم
 ساخته استعمال نمایند نسج معجون سیر جمله رضای یار دم شقی فالج العود
 نافع است بیارند سیر نین و شیر کاه و یکن و سیر را در میان شیر کاه بپوشند چند
 آنکه شیر کم باند با سه چهار یک عسل بجوم آورد و سوس درم روغن کاه و ایضاً ف
 کند و در قوام این ادویه داخل کند قرقفل جوز بوسن لطیف بسیار
 فلفل دار فلفل مصطکی قاقه صغار کبار پرتس هلیله کابلی دار چینی

بخش

بخش از هر یک ده مثقال عود زعفران غیر مشک معجون کند خراگ
^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳}
 قدر حال شبکوری زعفران مرک صمغ عربی باب باران شاف
 زهره بز نامه با میل دریم کسند چشم را روشن کند از جبهه در کمر سورا
 المکرم رسته دفعه یک گوش راست و یکی گوش چپ یک شقیقه بخواند از جبهه در چشم
 سورا تبارک کوچک را از ابتدای تا بمصیر بخواند روزی یک دفعه از برای ناصور
 چشم زجاج محرق انزروت افیون ریخت دار فلفل نبات
^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳}
 از برای سرخ چشم مایران خون سیاوشان حشیره تخم سفید نبات
^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳}
 جبهه سحر کوبیه هلیله کابلی هلیله زرد آمله سوریکان ربونید چینی
^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳}
 حبس لطین با هم کوفته خمیر غوده جبهه ساخته مواقی بخودی خوراک ۳ دانه
^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳}
 شیانف عود بسیارند بخشیل هلیله زرد صمغ عربی توتیا شسته حصص ک
 زرده جویه زعفران باب غوره شیانف سازند و چین در چشم بکار برند
^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳}
 شیانف صمغ چشم عذاب تم هندی زجاج زبد البحر سفیداب غفران
^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳} ^{۸۳}
 تریاک اول تمر و عذاب با آب لیمو شیره کشیده دوا را کوفته داخل کند شیانف
 سازند مطبوخ تر بدم بدن را از اخلاط پاک کند چشم را روشن کند و بسیار
 بلغمی را سودا را را سود دارد و ضعف معده را دیگر نافع بود و در تنهای طعام

آید صفت آن بیارند سنبلک پسته زرد سورجان از هر یک سه درم بوزید
 تخم گوشت با ریخته سبزه سفوف سفوف بنفشه رازیانه ریونید چند از هر یک هر درم
 تریب سفید خراشیده سه درم فلوس کل شد بر چغیر از هر یکی ده مثقال دولت را
 بچوشند تا سه جوش بخورد بعد بنفشه را بنیدارد و بچوشند تا بچشم شود و صفا
 کند و کل شد فلوس بر چغیر در آن حل کنند و نیم گرم بنوشند ^{روح کشته}
 کف دریا سه سنگ پنج مهران چشم پسته کنه شاد داغ طویا پیر
 جلا شوائب ^{باب} قوراک شیرین کرده پرورده بگذارد خشک شود و در چشم اندازند
 از چینه عیار ^{روح کشته} پرورده در میان آب قوراک ریونید ریونید صلا یه
 کرد در چشم اندازد و جربست ^{شیاف} حجب هلیک سیه منجم راسخ
 تریاک انزروت کوفه باب قوراک نیم کند شیاف بسیار سازند هر گاه ^{کوفه}
 بشند زرد رنگ خشک نمم در چشم اندازند شیاف که ابتدای رمد را کن
 کند خواب آورد زعفران افیون حصیض صمغ عربی کنوا کیمیا ^{چشم}
 چند بیدار کوفه چینه با سفید نمم شیاف سازند شیاف سبز با ^{سبز}
 سیلاب شوق شاد داغ صمغ عربی اقلیم فطر ^{چینه کوفه} انگک
 بیارند شرف پیاز غصص چینی توپای بود میزان دولت را بر آب شد و صفت
 بر هر قلان

بر هر قلان بکشند هر گاه زخم مانده باشد بشیر کل از منی کلنا فارسی کات
 انندی در شب پای دندان بپسند چینه کار کردن پیش از قلان عصا و
 قاقش سنبلک هلیله سیاه شکر سرخ هر وزن کوفه حجب ریونید چغیر پسته
 هر چشم هیش صمغ سفوفی عس انندی تریاک سینه با بد چشم بالند چینه پسته
 آوردن بوی سه دو کند بیارند تخم کند نام الفار روناس پاره مقل ازرق
 فصله که بسیار سندر وس جمله سدی بکنند در دست کند یکی صمغ دود دهد و
 شام تا سه روز هر گاه زخم شد این صمغ کار کند را تیاج کتر اضع عری باز زده تخم
 مرغ هر کم کند بگذارد تا به شود شیاف چینه بوی سه با دین خطای رازیانه این
 زرنیاد غر بناد زیره بجز جیل غرابی جیل کوچک ریونید چینی شمش حفظ
 پوش در بندی تریاک مقل ازرق ریشه لاله کون صمغ سفوفی زهر کاد
 قرقرت سماق نمک سنگ خاکشیر او سن شیرازی کاهون ^{تر تخم} شویب
 زنیان کوفه چینه در آب قرقرت حبس نیده شیاف سازند بقدر صمغ
 کچلی که نزه برویاند اسحوان خرماسوقه سنبل و خان کندر حبلان
 لاجورد مغسول کوفه چینه بر جفن طلا کند چینه در چشم بیارند انزروت
 دم الاخرین چشم لعاب تخم سفید نبات مصری شکر محموده بزرقطونا هر در سدی

کوفه

کوفته پسته نموده در چشم کشند از جبهه غبار چشم سنگ چخماق سوخته عقیق
 مایه ان چغندر صمغ عربی نبات مصری جبهه حرمت و غرض صندل
 شش مرتبه بر یک روضه نمونده و او را در میان کرباس آبی نموده بگذرد و نکند
 از سر او بگذرد و بگوید تا مریض صبر نشود تر در آب نغمه زیم و بعد همین که در لوصح
 و آب بریزد اللهم یا جلال یا جلال یا جلال یا جلال یا جلال یا جلال
 جبهه در رد دل کوفته بیله رود بیله کایه آمله مقشر و چهارم کایه کوفته زرد بوزرد
 همه وزن زینانم داخل کند از جبهه عقد اللسان سه دفعه بروی سیاه
 بخواند و هر یک دفعه که بزند و موی را در زیر خاک کند ایسی سنگن دائم ستنا
 ذیل موسی و عیسی داروی چشم سیل و صفوه و طرفه و دمعه و غش
 و سایر در دمای چشم را نافع است بیارند سرب روضه قلع مایه ان
 عقاب نبات مصری فلفل دار فلفل چینی فغفور زرد کوفته جبهه چشم
 کشند جبهه است نوع دیگر داروی ظلمت و حکم و دمعه است و اینج دم الاچون
 قاقله مشک مس سوخته مازو سا در جبهه سنبه لطیب دار فلفل
 کافور قیسوری جبهه سیل و غبار و طعنه و غیره بکنند از کتاب درویشی یا قلم سیاه
 نمک قلیاب مایه ان افیون مرصاف رنگارنگی نوشت در کل ورد در میان

روغن

روغن زیتون مالش بدند تا حل شود بوی امیل در چشم کشند روغن جبهه جزلیک
 و روغن چشم توتیای هندی روح کشته مایه ان دهن البقر با چوب نیم نمونه
 سوند و در چشم کشند جبهه است شاق مالیدن جبهه در چشم عسندر
 حنیض کا زاج حرق تریاک بطریق شیاف بسازند دار تو عقاب
 سه که کشند در قرح در اینصغ تقطیر نمایند روغن شود لکه کوفته را بر دانه اش
 اسپور لیمو کایه جبهه لکه کوفته بر دارد و سلام جبهه لکه کایه و کوفته سیاه
 چشمیه زرد بایه بنایغد ساوی کوفته در چشم کشند جبهه است دار و بزرگ جبهه
 سیل و غبار و بیاض عین نافع است کشته روضه زیت در عقاب اقلیا
 دار فلفل زرد بایه چشم توتیای سه کوفته کایه لیمو صحن نموده و باز
 شکسته نموده در چشم کشند اینقاشف دهنه دهنه فزنی رس سندر نمک لاجوردی
 زاج سفید سفیداب زرد جبهه در آب لیمو صغ روز باند و شیاف سازند
 در چشم بمان کشند و بعد سه که سوخته و شسته بود از شاق در چشم کشند جبهه است
 آن اشک هر گاه کسی تب ربع بکند و اطبا عاجز شوند در وقت که زن حلیض
 بشد حلیض تب زیر جامه او را بچسبند تب رفع شود هر گاه کسر دل در در کوفته کشند
 کوفته زن حلیض را بشویند در آب بخورد البته دل در در بطرف می شود جبهه است

روغن

غبار را بطرف کند ایضا جبهه چشم و نقل در نقل فلفل در چمن صمغ عربی
 هلیله زرد مکد شیانی در کت کند با آب از اینها در چشم کشند جبهه غبار
 دار و بیارند شب نوشادر در کت کند با آب از اینها در چشم کشند جبهه
 برشته کند ایضا جبهه غبار نافع است کثیر اسحاق انزروت چشم
 نبات صری تخم کلنگ زهره ماهر زهره کلک بز قطنونا مایران جبهه کبوتر
 عمل آورده در چشم کشند ایضا جبهه غبار سرب سوخته شسته نوشادر
 فلفل بعد کوفته جبهه مثل غبار در چشم کشند نافع است ایضا شیاف و سرخ بیارند
 شادانج عدس شسته رسفت صدف ساج بندی مر در ایند بنفشه صمغ
 کوفته جبهه باینده شیاف سازند جبهه است کمره جبهه غبار و جوش و جوب و
 سایر درد نافع است هلیله زرد بلیله امل مقشر کف دریا نمک سنگ
 هر تال سرخ بخیل کوفته جبهه در چشم کشند ایضا روشندان مس سوخته
 شادانج شسته مرغ خید در فلفل تخم خضل زعفران زعفران بونار منی
 جبهه عطوی اقلعاز طریق خوردن چوب جبهه بکند از وزن صد و پنجاه مثقال
 زرگری که روشش در انگ است و صد و پنجاه مثقال عطاری که در جبهه کشند
 و از اینست یک حصه مثل باقلا کوفته خورد کند و یکمن آب بوزن تریز که نین
 هر زده در م شام جبهه است جوش نند تا بنصف آید و در بعضی نسخه آمده در جوش آب
 جوش نند

جوش نند تا بنفشه چاک آید بوزن از این جبهه شود بر بالای یک سینه که در یک راه سینه بوزند
 تا بخار بروی و کلوی آن آید تا پنجم در یک است در پیش خود کشند و لمانی را
 بر سر بگرداند تا غرق تمام کند بوزن از این صاف کند و در پیاله از این بخورد بعضی گفته اند
 که یک پیاله نیم بخورد و متعده آب را داخل طعام کند و از این طبع میکند و داخل
 نان یا پنک هم از این میکند و آن شبانه روز خورد از این آب بیاید شسته و وقت
 قسمت بیاید در دانگ یک بشد و هر روزی مقدارش مثقال چهار دانگ کم
 میشود و همچنین جبهه آن گفتیم در تحقیق از هر دانگ کتر نمی شود بوزن از این
 صفالین پاک شسته کند آب بوزن مذکور برود برینند و یک دیگر بر سر آن نهند
 سر کون و اطراف او را خمیر کیرند بوزن از این بر آتش نهند و بیاید هیچ محل تنفس
 بشد که بخار سپردن رود همچنان سبب است بر لمانی برند و سرش کشند پنجمین بخورد
 بدهند که یکبار جوش نند تا جمل روز بدین طریق جوش نند تا تمام شود و بر اینر بناید
 از لیسیات و حموضات و بلوب و نمک و غیره نان پنک و پنخ پنک و ما مرخ
 طعام نمک و در طعام ادویه مثل در چینی و هل و زعفران و امثال اینها داخل کند
 و گوشت ششک با سه کباب و مرغ کباب میوان خورد و درین مدت اصلا آب است
 نباید کرد تا روز چهارم هم حمام برود و در اصل مذکور است که بر مرضی بخورد
 با م حقیقه که شفا یابد و تقصیر نکور با توه و قهر است بعضی گفته اند در روز پنجم

بخور تا نافع در دهند و در بعضی نسخه آمده ۱۱ روز زشت متقال بچوشند چند گانه
 صد متقال بشد چون شش بر مقدار ضربت بواسط احتیاط اگر کسی نیک
 بسید متقال استعمال میکند هرگاه چه شمل بر احتیاط است معلوم با فرط است
 والله اعلم بالغیب جمله سوزاک این دوا را کو قشره روز میل کند آنچه علت در
 که در شته بشد پاک شود بسیارند لسان العصافیر تخم خرفه که دریا جزو اعظم
شکر کوفته پنجه تا پنج و قیاب داخل نموده بدهند گیمه در اول سوزش کوفته
بشد گف دریا جزو اعظم امه عشره کوفته پنجه در میان مات بخورد القصا
مردار سنگ توتیا با مات کا و کسور بکنند بر زر در اسلام طریق در سوزش
 کل حکمت بیارند کل بز در عا من و کاغذ عطاری ایمن و نمک نین و موی
 آدم بمقراض چیده یکبارک و سرکین لب یکبارک و سرکین را بسینه هم در خل
 کند و نیک کند و مفت روز با آب تر کنند و کشند آنها وصله وصله کنند
 در وقت حاجت القدره خوانند بگویند و بکشند و بکار بر بند و اسلام طریق
 کثیرنی معده قوت دهد و در کسر و در چشم و در گوش که از بیمار بشد
 نافع بود بیارند پوست بیلید کبابا هلیک سبیه پوست بیلید امه عشره کثیره خشک از
 هر یک پنجاه عدد مصغره چندان اول اجزای مذکور را کوفته با روغن کما
 ملوث کند بعد بطریق معجون بشیند جست معال مدفوقین و سولین را

نافع بود

نافع بود و سوزاکم و خشک را نافع است ص صمغ عربی کثیره مغزبه دانه تخم خطارک
 خشک شامخید تخم خرفه سفید از هر یک سه متقال مغز پارام با قلابی معشره مغز تخم
 نیارین و کدو از هر یک پنجاه متقال بالعباب بز قطره نایت با سازند از جهت
 ربع بیارند تر باک زعفران فلفل بزر الخ سنبیل عاقره فرغون
 از جهت اشک بیارند اشکور زنیان بزر الخ فلفل کرفس بوزیدن
 سنجوف مردار سنگ زنجیل بیلید با درنگ کوفته پنجه شش زنده بقدر فلفل
 یک صمغ و یک شام و خراک کل با چه از ترشش و سفیدی پرهنز نماید از جهت قالیچ بیارند
 سفید سبیه دانه فلفل مغز ناچیل زعفران جوز بویا جمله را در یک
 یکبارک یکبارک ۱۰ ۸۱۵ ۸۲ ۱۰ عدد
 کرده بطریق تنگیس روغن بکشند مالند با دیشته کل حکمت کوفته بشد شاف بویا
 قسم که بشد بیارند اشق کنکر زهر مقل ارزق انکره حوائی زنگار
 صمغ عربی صرزد موم سفید زهره کما جمله نزل و سرفه بیارند تر باک در السوس
 نشسته صمغ عربی کثیرا بیدانه کل مغسه کوفته پنجه تخم درنگند خراک شته دانه
 ۸۴ ۸۳ ۸۲ ۸۱ ۸۰ ۷۹ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۵ ۷۴ ۷۳ ۷۲ ۷۱ ۷۰ ۶۹ ۶۸ ۶۷ ۶۶ ۶۵ ۶۴ ۶۳ ۶۲ ۶۱ ۶۰ ۵۹ ۵۸ ۵۷ ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰
 تسبیح کثیره را روغن کند بیکر بزرگ کما و زرد در اول شکم بشد نووش متقال مغز
 جوز بویا نمک سبیه سرخ کوفته پنجه دیشته کرده در دس ذیل سبک بیارند
 ناچیل بوم بعد از چیل بوم بیرون آورند متقال بر صد متقال بشیر کم زنده روغن کوه
 بالغیب معجون زوفا جمله زکام و نزله بیکرند در السوس زوفا خشک پرسیاوشان
 ۸۱۰ ۸۱۰ ۸۱۰

قردمانا فلفل زراوند صمغ شحم الجبهه بهرام تلخ با عسل بسند جهت
 کچی دفع شود زینق مردار سنگ مسیج فلفل تو تیا سبز روغن کادو
 حاصل کر شد روغن دند چند دفعه سر را بترشد و چند دفعه مالند تا به شود
 جهت گرفت آتشک بیارند بکار هلیکسیاه هم را سیر بخورند بوزان قدری
 جمع البقر در سر آن بخورند قی بسیار کند و ما خوشی دفع شود از جهت خنایز و اما سها
 نرم کند و ما صور را با صلاح آورد و ریشها و جماعتها از گوشت مرده و چرک پاک کند
 صفت آن مثل لوزق است جاکویر کند مردار سنگ مریخی سیر زینق
 زنگار زراوند موم خرد روغن زیت صغیرا در سر که خیسند تا محل شود
 و نیز با موم در روغن بگذرانند و اجزای را در آن ریزند و در کاه و تک بسایند تا یک
 شود و بعد کار نمایند خشک دارد و لودوم لودوم لودوم لودوم خون سیاوشان مریخی از
 هر یک در دم مصطکی گذر راتیاخ از هر یک یک درم مغز کل جوی زاج خرد و سیا از
 هر یک یک درم کوفه بکار برند و بعد از آن بر سر آن خشک این روغن به پینه آلوده کرده
 بر سر آن بگذرانند این است روغن زیت که اجبر سرخ کرده در آن زده پنج درم روغن
 بسان پنج درم روغن جب القاره درم این دو را را داخل کرده و بطریق
 تکلیس شده به بالای خشک گذارند ایضا پیرغ موی سر آدم روغن بادام
 بر خرم گذارند و شلغم خشک بند مصطکی جبر زرد کند خون سیاوشان مغز کل جوی
 زاج خرد جبر سرفه خون حیات راتیاخ از هر یک پست درم لودوم لودوم لودوم لودوم
 بکار برد

بکار برد و این روغن زراوند بالای خشک بگذرانند صفت آن روغن بسان روغن القاره
 از هر یک پنج درم روغن موم ده درم روغن زیت پست درم اجزای را تا سه دفعه باید
 سرخ کرده در روغن زیت که اجبر سرخ کرده و در روغن زده و با سرخ کرده و در روغن
 زده و بعد از آن در قع کند و قطعه کند و داخل این روغنهای دیگر کند و بکار برد
 و شلغم خشک بند کاسه سرخ ماریخ خون سیاوشان ابرش محرق شده
 جهت مفصل پابند بوز زنگاری مریخی شته کادو زینق و مالند ایضا
 جهت خوردن مفصل سورنگان مصری نیات عرق کل زردیک کاسه پست بخورد

عود او را قی ۳۲۵
 ۵۳۲

